



سیری در معارف اسلام

عشق پروردگار به بندگان

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدايت - دهه سوم محرم - ۱۳۹۷ ه.ش



www.erfan.ir

عشق پروردگار به بندگان

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
- ویرایش: وفهیمی.....
- صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی.....
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه.....
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراهِ: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

جلسه اول: محرومان از عشق پروردگار.....	۱۵
اثرِ عشق پروردگار به بندگان.....	۱۷
شعلهٔ محبت عبد به خداوند.....	۱۷
سیاسگزاری در طبیعت انسان.....	۱۷
غیرقابل قیاس بودن محبت مادر به فرزند با محبت فرزند به مادر.....	۱۸
بی‌نهایت بودن محبت خدا به بندگان.....	۱۸
اهمیت انتخاب راه در جذب محبت پروردگار.....	۱۸
محبت به امام حسین <small>علیه السلام</small> ، راهی مطمئن در جذب محبت خدا.....	۱۸
پاداش بی‌نهایت برای تمام خوبی‌های محدود انسان.....	۱۹
دوری از منفوران درگاه الهی، شرط ورود به حوزهٔ محبت خداوند.....	۱۹
الف) نفرت خداوند از کبر.....	۲۰
محرومیت از فیوضات الهی، پیامد کبر در برابر خداوند.....	۲۰
نابودی و هلاکت، سرانجام ایستادگی در برابر فرامین الهی.....	۲۰
حقیقت معنایی کبر.....	۲۱
فروتنی و خاکساری، نشانهٔ بندگی.....	۲۲
خروج از حوزهٔ محبت خداوند، یعنی محرومیت از فیوضات الهی.....	۲۲
محبت ویژهٔ خداوند بر شیعه در روز قیامت.....	۲۲
ب) نفرت خداوند از دل پرکینه نسبت به دوستان او.....	۲۳

عشق پروردگار به بندگان

- زینب علیها السلام، همراه همیشگی برادر..... ۲۳
- جلسه دوم: الهام هشت خصلت به بندگان محبوب..... ۲۷**
- بهترین فرارها، فرار به سوی خدا..... ۲۹
- مصالح ساختمان انسانیت..... ۲۹
- چه خوش بی‌مهری بی‌هر دو سر بی..... ۳۰
- اقتدای به رسول خدا صلی الله علیه و آله، اثبات راستی ادعای ایمان..... ۳۱
- شمار اندک اقتداکنندگان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله..... ۳۱
- اتمام حجت خداوند با امت پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۳۱
- سلام خدا و فرشتگان بر بندگان محبوبش..... ۳۲
- سلام خدا، یعنی حصارى امن از همه شرور..... ۳۲
- خنده تمسخر اصحاب سیدالشهداء علیهم السلام به پیشنهادهای دشمن..... ۳۳
- الهام هشت خصلت از جانب خدا به بندگان محبوبش..... ۳۳
- حقیقت معنایی الهام..... ۳۴
- الهام آرامش بخش..... ۳۵
- هشت خصلت الهام شده..... ۳۵
- الف) چشم‌پوشی از محارم الله..... ۳۵
- سفارش امام صادق علیه السلام به شیعه..... ۳۶
- مؤمنین راسخ چون کوه در برابر حرام..... ۳۶
- ب) خوف از پروردگار..... ۳۷
- ج) حیای از خداوند..... ۳۷
- د) تخلق به اخلاق صالحین..... ۳۷
- ه) الصبر؛..... ۳۷
- و) «اداء الامانه»؛..... ۳۷
- ز) «صدق»؛..... ۳۷
- ح) سخاء..... ۳۷
- گدایان درگاه الهی..... ۳۸



فهرست مطالب

- ۳۸ یا اهل العالم! هذا قبر حسین بن علی علیه السلام.....
- ۳۹ **جلسه سوم: خوشا آن دل که مأوای تو باشد**.....
- ۴۱ چشم دل، ابزار دیدن حقایق.....
- ۴۱ چشم دل، مختص مؤمنین.....
- ۴۱ راهی برای باور حقانیت قرآن.....
- ۴۲ اعتماد به قرآن، گشاینده چشم دل.....
- ۴۳ باور حقیقتی ملکوتی در دربار فرعون.....
- ۴۳ خداوند، منتهای آرزوی عارفین.....
- ۴۴ ویژگی‌های عارف حقیقی.....
- ۴۴ الف) سکوت در زبان.....
- ۴۴ ب) ذکر در دل.....
- ۴۵ ج) اهل خودیت نیست.....
- ۴۵ د) نگاه با باطن خود به دیگران.....
- ۴۵ پرده‌پوشی، از اخلاق خدایی.....
- ۴۵ بنده خطاکار بنی اسرائیل و پرده‌پوشی خداوند.....
- ۴۶ درخواست برادران یوسف علیه السلام از خداوند.....
- ۴۷ خدای خوب ما.....
- ۴۷ دیدن خوبی‌ها با نور خدا.....
- ۴۸ تجلی زیبایی‌ها با گشایش چشم دل.....
- ۴۸ مؤمنین دربار فرعون.....
- ۴۸ حرکت بندگان محبوب خدا به سوی زیبایی‌ها.....
- ۴۸ چشم‌پوشی از محارم خدا، مادر همه خوبی‌ها.....
- ۴۹ مَنْ الذی أیتمنی علی صِغر سنی.....
- ۵۱ **جلسه چهارم: عبور از دام‌های شیطان، راهی برای محبوب خدا شدن**.....
- ۵۳ شناخت موانع محبت خدا به عبد.....



عشق پروردگار به بندگان

- جلوهٔ محبت الهی به شرط پاک‌سازی دل از نفرت خداوند..... ۵۳
- بابی از ابواب بهشت..... ۵۳
- خلوتی در عالم هستی وجود ندارد..... ۵۴
- تخلقی به اخلاق صالحین..... ۵۴
- رهایی از کم‌بینی با گشوده شدن چشم دل..... ۵۴
- چشم سر، چشمی مادی‌نگر..... ۵۴
- عبرت‌گیری انسان در همراهی چشم دل..... ۵۵
- ارائهٔ ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم علیه السلام..... ۵۵
- خداوند، یاریگر بندگان محبوبش در عبور از دام‌ها..... ۵۶
- انتخاب منبع شر در زندگی، عامل خسرانی آشکار..... ۵۶
- از دست‌دادن سرمایه‌های وجودی در پذیرفتن سرپرستی شیطان..... ۵۶
- سرانجام انتخاب‌کنندگان سرپرستی شیطان در قیامت..... ۵۷
- عبور از دام‌های شیطان، راهی برای محبوب خدا شدن..... ۵۷
- فوز عظیم در اطاعت از خدا و رسولش..... ۵۹
- حکایتی شنیدنی از بندهٔ محبوب خدا..... ۵۹
- ای وارث سریر امامت ز جای خیز..... ۶۲
- جلسه پنجم: کلیدهای شگفت‌آور، اما مشکل‌گشا..... ۶۳**
- حقیقت معنایی دعا..... ۶۵
- گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه چیست؟..... ۶۵
- دعاهای انبیا در قرآن کریم و اجابت آن از سوی پروردگار..... ۶۵
- رفع موانع در راه دعا، شرط اجابت آن..... ۶۶
- موانع اجابت دعا..... ۶۶
- کتاب اول شناخت خدا، کتاب آفرینش..... ۶۶
- اندیشهٔ در خلقت، آسان‌ترین راه شناخت..... ۶۶
- هر یک از اسمای الهی، خورشیدی تابناک بر درون انسان..... ۶۷



فهرست مطالب

۶۷	معارف و حقایق الهیه، غذای عقل و روح.....
۶۸	هو الأول و الآخر.....
۶۸	همه هستند سرگردان چو پرگار.....
۶۹	کتاب دوم شناخت خدا، کتاب وجود خود انسان.....
۶۹	های وهوی وجود خداوند در هر نفس انسان.....
۶۹	خدا را در خودت ببین!.....
۷۰	مهار حیات بشر در دستان خداوند.....
۷۱	کلیدهای شگفت آور، اما مشکل گشا.....
۷۱	یاد خداوند در هر زمان.....
۷۱	هزینه کردن در مسیر زیارت کربلا.....
۷۲	دستور خداوند به امامان معصوم در زیارت کربلا و هزینه در این راه.....
۷۳	ضمانت قرآنی حل مشکل در اقتدای به رسول خدا ﷺ.....
۷۳	سعادت دنیا و آخرت در زیارت ابی عبدالله ع.....
۷۳	همه کلیدهای مشکل گشا در قرآن مجید است.....
۷۳	بهترین رفقای انسان در دنیا و آخرت.....
۷۴	بدن حجت خدا بر روی زمین کربلا.....
۷۵	جلسه ششم: عوامل نفرت خداوند از بنده.....
۷۷	گذری بر بحث پیشین.....
۷۷	اهمیت سند معتبر در نقل روایت.....
۷۸	روایات اهل بیت ع، داروی بشر تا روز قیامت.....
۷۹	ریشه کفر در کلام رسول خدا ﷺ.....
۷۹	کفر در لغت.....
۷۹	عامل محرومیت انسان از رحمت الهی.....
۷۹	موضع گیری پروردگار نسبت به ریشه های کفر.....
۷۹	الف) کبر در برابر خداوند.....



عشق پروردگار به بندگان

- کبر شیطان در برابر خداوند، عامل رجم و لعنت الهی..... ۸۰
- کفر شیطان در مسئله کبر..... ۸۰
- خداوند، تنها مالک و صاحب اختیار عالم هستی..... ۸۱
- خورشید محبت خداوند با وجود کبر در انسان طلوع نخواهد کرد..... ۸۱
- احکام خداوند، احکام بندگی و عبادت..... ۸۲
- نهایت تواضع در برابر خداوند..... ۸۲
- خداوند به دنبال کمیّت نیست..... ۸۳
- ب) حرص و طمع انسان..... ۸۳
- ج) حسد..... ۸۴
- اثر تابش انوار الهیه بر بندگان محبوب و پاک خداوند..... ۸۴
- کنم گریه تا دل جای تو باشد..... ۸۶
- جلسه هفتم: دوری از محرّمات، خصلت بندگان محبوب خدا..... ۸۷**
- چشم پوشی از حرام الهی، از خصایل بندگان محبوب خدا..... ۸۹
- دو نکته مهم درباره حرامها..... ۸۹
- نکته قرآنی؛ تبدیل حرام به آتش از همان لحظه ارتکاب..... ۸۹
- نکته روایی؛ ظهور حرامها به صورت تاریکی محض در قیامت..... ۹۰
- اولویت نخست محرّمات در رده بندی مسائل الهی..... ۹۱
- امر به تقوا در روایات اهل بیت (علیهم السلام)..... ۹۱
- دفع محرّمات اعتقادی پیش از توحید در کلمه «لا إله إلا الله»..... ۹۱
- سلامت عبادات در گرو عملی شدن «لا إله»..... ۹۱
- راه دفع سختی و سنگینی سرازیری قبر بر انسان..... ۹۲
- لحظه احتضار، آخرین لحظه خوشی یا آخرین لحظه رنج..... ۹۳
- عباد خدا، آگاه به وظایف خود..... ۹۳
- کلام آخر..... ۹۶
- «واحفظنی برحمتک» از فتنه های زمان..... ۹۶



فهرست مطالب

- زاده لیلا مرا محزون نکن ۹۷
- جلسه هشتم: اهل بیت (علیهم السلام)، ریشه همه خیرها..... ۹۹**
- الهام هشت خصلت به بندگان محبوب..... ۱۰۱
- عامل سعادت یا شقاوت انسان در دنیا و آخرت..... ۱۰۱
- اهل بیت (علیهم السلام)، مجسمه طهارت و ریشه همه خوبی‌ها..... ۱۰۲
- تعبیر قرآن از ریشه..... ۱۰۲
- کار ریشه، رویاندن خیر و نیکی در عالم..... ۱۰۳
- توحید، بخشی از نیکی‌ها..... ۱۰۳
- حقیقت معنایی توحید..... ۱۰۳
- هزینه‌های سخت اهل توحید در راه توحید..... ۱۰۴
- تبلیغ عالمانه شاعر اهل بیت (علیهم السلام)..... ۱۰۴
- خفقان شدید روزگار امام سجاده (علیه السلام)..... ۱۰۵
- کمیت و اشعار کوبنده‌اش در نفی معبودهای باطل..... ۱۰۶
- هزینه توحیدی آسیه..... ۱۰۶
- دنیا جای خوشی برای موحدین نیست..... ۱۰۷
- توحید و دفع معبودهای باطل، جرم حضرت زهرا (علیها السلام)..... ۱۰۷
- بنده محبوب خدا در اتصال با اهل بیت (علیهم السلام)..... ۱۰۸
- خداوند، عاشق عاشقان حسین (علیه السلام)..... ۱۰۸
- شیعیان از اضافه طینت اهل بیت (علیهم السلام)..... ۱۰۹
- شیعیان حقیقی، بندگان محبوب خدا..... ۱۰۹
- وداع سکینه (علیها السلام) با پدر..... ۱۱۰
- جلسه نهم: حقیقت و ماهیت باطنی محرّمات ۱۱۳**
- خطر دنیا و آخرت در ارتکاب گناه..... ۱۱۵
- جسارت در ارتکاب گناه..... ۱۱۵



عشق پروردگار به بندگان

- ۱۱۶.....پشیمانی از گناه، یعنی توبه.....
- ۱۱۶.....ضمانت قرآنی خداوند در بخشش گناه توبه‌کننده.....
- ۱۱۷.....جبران خلأ برخی از گناهان.....
- ۱۱۷.....رحمت واسعۀ خداوند بر بندهٔ خطاکارِ پشیمان.....
- ۱۱۸.....نیت پاک و خیر در توبه.....
- ۱۱۹.....فرجام دنیوی جسوران به گناه.....
- ۱۱۹.....شیطان و جسارت او بر نافرمانی.....
- ۱۲۰.....لغزش آدم علیه السلام و همسرش و ندامت آنها.....
- ۱۲۱.....ادب آدم علیه السلام در محضر پروردگار.....
- ۱۲۱.....نافرمانی ابلیس از خداوند با علم به دوزخ.....
- ۱۲۲.....تاجران گناه در دنیا.....
- ۱۲۳.....کلام آخر.....
- ۱۲۳.....در گذر ای دوست، گناه مرا.....
- ۱۲۳.....گر این حسین من، سر او از چه بر سنان؟.....
- جلسه دهم: عشق بی‌نهایت پروردگار به بندگان محبوبش.....**
- ۱۲۷.....محبوب‌ترین عبد در پیشگاه خداوند.....
- ۱۲۷.....آلودگی مردم، محصول حکومت نفس‌آماره بر آنها.....
- ۱۲۷.....نفس انسان، دعوت‌کنندهٔ به زشتی.....
- ۱۲۸.....درک اندک انسان از آیات و روایات.....
- ۱۲۸.....سیری‌ناپذیری معدۀ هوای نفس.....
- ۱۲۹.....عدۀ کثیر دوزخیان.....
- ۱۲۹.....گنجایش جهنم و بهشت.....
- ۱۳۱.....معدۀ نفس، نشانی از دوزخ آخرت.....
- ۱۳۱.....گرسنگی نفس‌آماره، راهی برای مقابلهٔ با آن.....
- ۱۳۲.....نفس‌آماره، دشمن‌ترین دشمنان.....



فهرست مطالب

- ۱۳۲ کمک پروردگار به محبوب‌ترین بندگانش بر ضد نفس اماره.....
- ۱۳۳ دو نکته مهم در خصوص گناه.....
- ۱۳۳ الف) نکته نخست: تکذیب آیات الهیه، اثر تداوم بر گناه.....
- ۱۳۳ خداوند، تنها خریدار بازار قیامت.....
- ۱۳۴ انفاق «مِمَّا تُحِبُّونَ»، انفاقی پسندیده.....
- ۱۳۵ ب) گناه، چرکین‌کننده قلب آدمی.....
- ۱۳۵ کلام پایانی.....
- ۱۳۵ مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ.....
- ۱۳۶ خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را.....
- ۱۳۶ دست‌گذاری سوی یار.....
- ۱۳۶ خدایا! امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌های ما قرار بده.....

جلسه اول

محرمان از عشق پروردگار

اثر عشق پروردگار به بندگان

روایتی در هشت قسمت در سال‌های گذشته - این دهه - مورد بحث بود که بزرگان دین از وجود مبارک رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند؛ مخصوصاً یک بخش این روایت را شیخ بهایی توضیح بسیار مهمی داده که از سالکان الی‌الله بوده است. این روایت مقدمه قابل‌دقتی هم به این مضمون دارد: «اذا احب الله تعالی عبدا الهمه ثمان خصال» وقتی خدا عاشق بنده‌ای باشد، هشت خصلت را به او الهام می‌کند.

شعله محبت عبد به خداوند

الهام امری قلبی است که برایتان توضیح می‌دهم، اما اول مسئله محبت را بیان کنم که خیلی مهم است؛ آن هم محبت از بالا به پایین که محبت خدا به عبد است. محبت عبد به خدا، محبتی از پایین به بالاست؛ یعنی عبد درباره خودش فکر می‌کند، به نعمت‌ها فکر می‌کند و به قول امام صادق علیه السلام، شعله محبت در قلبش نسبت به آن وجود مقدسی روشن می‌شود که این لطف و احسان‌ها را درباره‌اش انجام داده است.

سپاسگزاری در طبیعت انسان

طبع انسان این است که از هرکسی کار خوب و خیری می‌بیند، قلباً تحت تأثیر قرار می‌گیرد؛ حالا یا سپاسگزاری می‌کند یا نمی‌کند، ولی بالاخره خوبی که می‌بیند، قلبش از خوبی طرف اثر می‌گیرد و شاد و خوشحال می‌شود، علاقه پیدا می‌کند که خوبی طرف مقابل را تلافی کند و دلش نمی‌خواهد که مفت خودش بداند. کاری که برای طرف مقابلش انجام می‌دهد، اسم آن



در معارف الهیه «شکر» گذاشته شده است. یک لیوان آب در تشنگی به او داده است و او هم در مقابل آن لیوان آب خدمتی انجام می‌دهد و مشکلی را از آب‌دهنده حل می‌کند، عرب این را شکر و سپاس می‌گوید. این طبع کار خیر و احسان است که قلب را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

غیر قابل قیاس بودن محبت مادر به فرزند با محبت فرزند به مادر

بچه مادر را در ماه‌های اول نمی‌شناسد، ولی به خاطر ارتباط شدیدی که با احسان مادر دارد و تمام تغذیه خودش را از طریق مادر می‌بیند، به مادر وابسته است؛ با اینکه نمی‌شناسد این مادرش است و در رحم او بوده، اما با حالات، حرکات، گریه و با دنبال کردن او تلافی می‌کند و با رفتارش سپاسگزاری می‌کند؛ اما بین محبت بالا به پایین تا محبت پایین به بالا خیلی فرق است! محبت مادر به فرزند با محبت فرزند به مادر قابل مقایسه نیست. محبت مادر در اوج فداکاری است، اما فرزند نه! مادرش را دوست دارد، اما در حد مادر در مرز فداکاری برای مادر نیست؛ مگر قرآن و روایات چقدر سفارش اولاد را به مادر کرده‌اند؟ یک درصد؛ اما چقدر سفارش مادر را به اولاد کرده‌اند؟ ۹۹ درصد، چون آن قدر که مادر به اولادش محبت دارد، اولاد به مادر خود محبت ندارد.

بی‌نهایت بودن محبت خدا به بندگان

یک وقت انسان به خدا محبت پیدا می‌کند، چون فکر می‌کند خدا لطف‌هایی به او کرده است که این محبت نهایت دارد، یعنی محدود است؛ اما یک وقت خدا به انسان محبت پیدا می‌کند و این نهایت ندارد؛ چون محبتی که از خدا ظهور می‌کند، از یک وجود بی‌نهایت است و آنچه از وجود بی‌نهایت ظهور می‌کند، بی‌نهایت است.

اهمیت انتخاب راه در جذب محبت پروردگار

محبت به امام حسین علیه السلام، راهی مطمئن در جذب محبت خدا

آنچه خیلی مهم است، این است: ما راهی را انتخاب بکنیم که محبت پروردگار را به طرف خودمان جهت بدهیم و خودمان را در معرض محبت قرار بدهیم. راه‌های مختلفی هم دارد



و خوش به حال کسی که همه راهها را طی بکند؛ البته این روایتی که امروز تبرکاً عرض می‌کنم، کل راه نیست، بلکه جزئی از راه است و شیعه و غیرشیعه هم نقل کرده‌اند: «أحب الله من أحب حسيناً»، کسی که حضرت حسین علیه السلام را دوست دارد، خدا او را دوست دارد. این یک راه جهت دادن محبت پروردگار به خود است؛ اگر آدم این محبت را به طرف خودش جهت بدهد، یک محبت بی‌نهایت است.

پاداش بی‌نهایت برای تمام خوبی‌های محدود انسان

هیچ وقت هم محبت ما نسبت به او، یعنی به پروردگار، محبت بی‌نهایت نمی‌شود، اما پاداش بی‌نهایت می‌شود. این هم قرارداد پروردگار و واقعاً احسان اوست؛ مثلاً تمام عبادات ما از نظر کمیت نهایت و حد دارد؛ عمر ما در دنیا حد دارد و بی‌نهایت نیست که به تناسب این حد داشتن عمر ما، همه خوبی‌های ما حد دارد، اما پاداش همه خوبی‌های حددار ما بی‌حد است. تمام آیاتی که پاداش‌ها را بیان می‌کند، این گونه است: ﴿جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۱ پاداش بی‌نهایت است، ولی عمل نهایت دارد که این لطف خدا و احسان خداست.

دوری از منفوران درگاه الهی، شرط ورود به حوزه محبت خداوند

آنچه از ناحیه او طلوع می‌کند، بی‌نهایت است و آنچه از ناحیه ما برای او انجام می‌گیرد، نهایت دارد. این مقدمه مطلب بود. مقدمه روایت می‌گوید: «إذا أحب الله عبداً» هرگاه خداوند عاشق بنده‌ای بشود؛ حالا من چه کار کنم تا خدا عاشق من بشود؟ من باید ببینم خداوند متعال از چه کسانی نفرت دارد، آنها را کنار بگذارم. خدا از چه کسانی نفرت دارد؟ من وقتی آنها را کنار گذاشتم، وارد حوزه محبت خدا می‌شوم. چندتا از آن مواردی که اگر در افراد باشد، مورد نفرت پروردگار می‌شوند، آنها را من از قرآن مجید برایتان بخوانم.

۱. مائده: ۱۱۹.

الف) نفرت خداوند از کبر

یک مورد اخلاقی که در ابتدای سوره بقره است و به شدت مورد نفرت پروردگار است، کبر است. خود صفت کبر مورد نفرت است، در هر انسانی که باشد، مورد نفرت خداست و تا زمانی که این صفت در شخص باشد، این شخص محبوب خدا نمی‌شود. وقتی انسان محبوب خدا نشود، درهای فیوضات مسلماً بسته است. شک نکنید، مسلماً بسته است! کبر در مقابل چه چیزی؟ یک وقت من یک‌جا نشسته‌ام، یکی وارد می‌شود، حالا من عمداً جلوی پای او تمام‌قد بلند نمی‌شوم، اما جواب سلام می‌دهم و احترام می‌کنم. این مورد نفرت خدا است؟ نه؛ یعنی این حالت درهای فیوضات را می‌بندد؟ نه؛ یک وقت رد می‌شوم، جا دارد که سلام بکنم، اما نمی‌کنم، آن کبری که قرآن می‌گوید، این است؟ نه، کبر هست و بد هم است، اما این قفلی نیست که تمام درهای فیوضات الهیه را به روی من ببندد. یک وقت من با پدرم از خانه بیرون می‌آیم و جلوتر از پدرم راه می‌روم، آن کبری که در سوره بقره می‌فرماید، این است؟ نه، این هم کار زشت و بدی است، اما بدی آن در حدی نیست که من را از چشم رحمت خدا بیندازد.

محرومیت از فیوضات الهی، پیامد کبر در برابر خداوند

این کبری که درهای فیوضات الهیه را به روی من می‌بندد؛ از یک طرف من را از رحمت پروردگار محروم می‌کند، از یک طرف خدا را بر من خشمگین می‌کند، از یک طرف من را از پیشگاه لطف او می‌راند، چه کبری است؟ کبر در برابر اوامر و نواهی اوست. برادران و خواهران! ما در حدی نیستیم، اگر در آن حد بودیم که عیبی نداشت، ولی از نظر خلقت، عقل، فطرت، بدن و روح در آن حد نیستیم که پروردگارمان ما را به کاری - حالا یا بدنی یا مالی یا اخلاقی - دعوت کند، ما در برابر وجود مقدس او بایستیم و بگوییم نه، قبول نمی‌کنیم! در آن حد نیستیم که ما را از عملی نهی بکند، باز بایستیم و بگوییم نه، قبول نداریم!

نابودی و هلاکت، سرانجام ایستادگی در برابر فرامین الهی

اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل کسانی که می‌ایستند (در ایران خودمان می‌گوییم آقا مقابل این برنامه نیست)، این جمله را دارند که در اوایل «نهج البلاغه» هم نقل شده است: «من



أبدی صفحته للحق هلك» کسی که در مقابل حق بایستد و به عبارت ساده‌تر، بگوید یکی من و یکی تو؛ به عبارت دیگر، به پروردگار بگوید تو را نرسیده که به من امر و نهی بکنی؛ مثلاً زن به پروردگار بگوید به تو چه ربطی دارد که به من بگویی حجاب بر تو واجب است؟ من از آنهایی نیستم که به این امر تو گوش بدهم، از آنهایی نیستم که من را از بی‌حجابی نهی بکنی و گوش بدهم! یا من مرد، از آنهایی نیستم که مرا از ربا نهی بکنی و من راحت بگویم چشم، به نهی تو گوش می‌دهم! یا از آنهایی نیستم که مرا به نماز امر بکنی، من هم سریع صبح بلند شوم و نماز بخوانم! این کبر است، یعنی ایستادن در برابر امر و نهی خدا. این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است: «من ابدی صفحته للحق هلك» یعنی با همه قد و قامت و با همه وجود نابود است؛ چون من در قد و قواره‌ای نیستم که در برابر پروردگار بایستم و بگویم یکی من، یکی تو؛ تو چه کاره هستی که در حق من امر و نهی می‌کنی؟ من نه به امر تو گوش می‌دهم، نه به نهی تو؛ نه به امر تو ارزش قائل هستم، نه به نهی تو.

حقیقت معنایی کبر

کبر یعنی قرآنت را مقابل من باز نکن و ببند که من هیچ چیزی را گوش نمی‌دهم؛ کبر یعنی روی ۱۲۴ هزار پیغمبرت را از من برگردان؛ کبر یعنی روی دوازده امام را از من برگردان و زبانشان را نسبت به من ساکت کن. «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا»^۱ چرا؟ «فَسَجَدُوا»؟ چون تواضع و کوچکی در مقابل حق داشتند و خودشان را در آن حدی ندیدند که در مقابل پروردگار بایستند. «إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ» همه سجده کردند، مگر ابلیس که سرپیچی و استکبار کرد؛ یعنی با تمام قد در مقابل پروردگار ایستاد و به پروردگار گفت تو را نرسیده به من حکم کنی که به آدم سجده کنم! این معنی استکبار است. من نمی‌دانم این شعر درست یا غلط است، ولی فکر می‌کنم که شعر می‌خواهد پلیدی و آلودگی کبر را بگوید.

شیطان هزار مرتبه بهتر ز بی‌نماز او سجده بر آدم و این بر خدا نکرد

فروتنی و خاکساری، نشانهٔ بندگی

این یک مورد از عامل نفرت است، پروردگار عالم از کبر و متکبر متنفر است. شما امروز صبح از خواب بلند شدید و نماز خواندید، مقابل خدا نایستادید و جبهه‌گیری نکردید؟ این دلیل بر این است که شما دارای روح فروتنی و خاکساری هستید. شما قبل از اینکه اذان بگویند، بدون اینکه قدرت و جوب در پشت سرتان باشد، بلند شدید وضو گرفتید و یازده رکعت نماز خواندید، این دلیل بر این است که فروتنی شما یک فروتنی افزونی بوده است؛ پس شما محبوب خدا هستید، چون خدا فروتنی را دوست دارد. شما خدا را دوست داشتید که امرش را برای نماز صبح اطاعت کردید، نماز خواندید و محبوب خدا شدید. محبت شما نسبت به خدا محدود بود، اما محبت خدا نسبت به شما نامحدود است. نماز شما محدود است، اما پاداش نمازتان نامحدود است. خدا می‌تواند پاداش نامحدود به شما بدهد، ولی چون شما نمی‌توانید عبادت نامحدود تقدیم کنید، عبادت محدود به گردن شما گذاشته و گفته است دو رکعت صبح نماز بخوانید؛ چون می‌داند قدرت بیشتری ندارید.

خروج از حوزهٔ محبت خداوند، یعنی محرومیت از فیوضات الهی

کسی که نسبت به وجود مقدس او تکبر دارد، فعلاً از حوزهٔ محبت پروردگار خارج است. حالا آیه‌اش را هم ببینید: ﴿إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾^۱ یک نفر هم نیست که بگوییم خدا ابلیس را دوست ندارد، چون «أَبِيَّ وَاسْتَكْبَرَ»؛ بلکه هر انسانی - مرد یا زن - در برابر پروردگار جبهه‌گیری بکند، بایستد و امر و نهی خدا را رد بکند، خدا او را دوست ندارد. کسی که خدا دوستش ندارد، از فیوضات الهیه محروم است.

محبت ویژهٔ خداوند بر شیعه در روز قیامت

کسی که از فیوضات الهیه محروم است، شقی دنیا و آخرت است و خوش‌به‌حال شما که خدا خیلی از شما دستگیری کرده است. یک‌وقتی من این کتاب باعظمت «وسائل الشیعه» را نگاه می‌کردم که مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی خیلی به این کتاب عنایت داشتند و زمان



حیات خودشان بر روی این کتاب کار کردند، زحمت کشیدند و این کتاب را در بیست جلد چاپ کردند. خیلی کتاب مهمی است! من این روایت را در آنجا دیدم و سند دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: اگر مؤمنی در هفتاد سال عمر تکلیف خود، دو رکعت نماز قبول شده در روز قیامت ارائه کند؛ یعنی هفتاد سال نماز خوانده و این هفتادساله مردود است، نمازش عیب دارد و فقط دو رکعتش مورد قبول است، خدا به فرشتگان نمی‌گوید همه نمازها عیب دارد، فقط می‌گوید به اعتبار این دو رکعت نماز، هرچه نماز دارد، مهر قبولی بزنید؛ حالا شیعه که اهل بیت علیهم السلام می‌گویند عبادتش قبول است. شما ببینید که چگونه در عبادتتان، کارتان، رفتارتان، تواضعتان، عزاداری‌تان، گریه کردنتان و عمرتان مورد محبت پروردگار هستید. در سرمایه‌هایی که دارید، باید چشمتان را باز کنید؛ ائمه علیهم السلام می‌فرمایند: خوشحالی‌تان بعد از این دنیا معلوم می‌شود، چون اینجا ظرفیت ندارد تا به شما نشان بدهند که چه چیزی دارید. این یک مورد نفرت است که شما ندارید.

ب) نفرت خداوند از دل پرکینه نسبت به دوستان او

یک مورد نفرت هم کسی است که دلش محل کینه با دوستان پروردگار است. خدا چه کسانی را دوست دارد؟ بندگان مؤمنش را دوست دارد. بندگان مؤمنش چه کسانی هستند؟ فکر نکنید که فقط انبیا و ائمه علیهم السلام هستند، آنها رده‌های بالای بندگان مؤمن پروردگارند. همین‌هایی که ایمان به خدا دارند، اهل عبادت و رعایت حلال و حرام هستند، اینها هم بندگان مؤمن پروردگارند و اگر کسی با اینها کینه داشته باشد، خدا او را مورد غضب و نفرت خود قرار می‌دهد و او هم از فیوضات الهیه محروم است؛ اما کسی که دوستان خدا را دوست دارد، خدا او را دوست دارد. می‌خواهم شما را به جمله اول روایت برسانم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هرکسی را که خدا دوست دارد، در هشت خیر را به روی او باز می‌کند که بعداً این هشت خیر را برایتان عرض می‌کنم.

زینب علیها السلام، همراه همیشگی برادر

خیلی کم اتفاق می‌افتاد که خواهر برادر را نبیند، مشهور هم هست و من هم این مطلب مشهور را قبول دارم؛ حالا اگرچه خودم توفیق دیدنش را در کتابها نداشته‌ام، ولی از

عشق پروردگار به بندگان

بچگی می‌شنیدم و قبول دارم. می‌گویند: وقتی عبدالله بن جعفر، برادرزاده امیرالمؤمنین علیه السلام به خواستگاری آمد. بعضی‌ها هم می‌گویند: عبدالله با این عظمت و جلالت که داماد امیرالمؤمنین علیه السلام، شوهرخواهر ابی عبدالله علیه السلام و شوهر زینب کبری علیه السلام بود، چرا به کربلا نیامد؟ به نظر من، این چرا نادرست نیست؟! عبدالله شخصیت فوق‌العاده‌ای است! حداقل اینهایی که می‌خواهند ایراد بگیرند، دو صفحه کتاب ببینند. امام حسین علیه السلام به عبدالله جعفر فرمودند: شما با ما همراه نشو، چون هیچ‌کس دیگری از طرف من در مدینه نیست. شما برای نظام دادن کارها و حفظ امور ما اهل بیت در مدینه بمان تا اهل بیت من از کربلا برگردند. کسی که به دستور امام مانده است، نباید جای چون و چرا برای ما داشته باشد.

ایشان یک جوان آراسته، پسر شهید، مورد محبت امیرالمؤمنین علیه السلام و برادرزاده‌اش، علی علیه السلام عمومی اوست، به خواستگاری آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: عبدالله جان! شرایط خواستگاری زینب با خودش، قبول است؟ گفت: عمو جان قبول است. یک شرط زینب کبری علیه السلام این بود: بابا به داماد بگو هر سفری که حسین خواست برود، من با او بروم، ولو شوهرم در آن سفر نباشد! عبدالله قبول کرد. بعضی از شوهرها می‌گویند نه، ما اجازه نمی‌دهیم؛ ولی عبدالله گفت قبول است. چرا گفت قبول است؟ چون می‌دید این خانم تحمل فراق ابی عبدالله علیه السلام را ندارد و این را در این خانواده خبر داشت، گفت باشد. تا اینکه روز بیست و هفتم ماه رجب، روز حرکت به مکه شد که امام حسین علیه السلام به عبدالله فرمودند شما بمان، زینب کبری علیه السلام با شوهر خداحافظی کرد، او هم خیلی راحت به همسرش اجازه داد که برود، ولی به همسرش گفت: فرزندان را ببر، چون من اجازه ندارم به کربلا بیایم، حداقل یک قربانی از خانواده ما با شما باشد.

چه تواضع‌ها و چه فروتنی‌هایی! دو شبانه‌روز است که محبوبش را ندیده است؛ سخنرانی آتشینی را شروع کرده و کوفه دارد به هم می‌ریزد. سربازان آمدند و خبر دادند که کوفه در حال شورش است. حالا چه کسی بوده، نمی‌دانم؛ اما گفته است که من می‌توانم دختر علی را ساکت کنم، این دو شبانه‌روز است برادرش را ندیده، سر برادرش را جلوی محمل ببرید که یک مرتبه چشمش به برادر افتاد...



جلسه اول / محرومان از عشق پروردگار

به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی
که بر روی جراحات سرت پاشید خاکستر مگر زخم تو را این گونه دارویی دوا بودی.
یک مرتبه دید که این دختر سه ساله دارد با سر بریده حرف می زند و می گوید: بابا برگرد! ما
بچه ها دیگر از تو آب نمی خواهیم...



جلسه دوم

الهام هشت خصلت

به بندگان محبوب

بهترین فرارها، فرار به سوی خدا

روایتی مورد بحث است که دارای یک مقدمه بسیار مهم و هشت مسئله اخلاقی فوق العاده است. آراسته شدن به این هشت مسئله اخلاقی طبق آیات قرآن، در شأن همه ماست و به کسی حق گریز از این مسائل داده نشده است. این مسائل با خلقت، فطرت و طبیعت ما هماهنگ و با بافت ما یکی است. دوستی داشتم که هم حال خوبی داشت و هم شاعر خوبی بود، خیلی هم با هم هم سفر بودیم. یک وقتی شعر زیبایی گفته بود که یک خط در آن شعر زیبایش بود:

اگر می‌گریزی ز بیگانه بگریز چرا دیگر از آشنا می‌گریزی؟

ففررو الی الله فرموده یزدان چرا سوی نفس و هوا می‌گریزی؟

این جمله در قرآن است: فرار کن، اگر دوست داری فرار کنی، اما به سوی خدا فرار کن؛ داری به طرفی فرار می‌کنی که دهان حیوانات درنده‌ای باز است و اگر در کام آن حیوانات بیفتی، از دوزخ سردرمی‌آوری.

مصالح ساختمان انسانیت

این حقایق را که قرآن بیان کرده است، انبیا و اهل بیت علیهم‌السلام بیان کرده‌اند، اینها مصالح ساختمانی ساختن ساختمان انسانیت است. تمام اولیای خدا از زمان آدم علیه‌السلام تا الآن - چه آنهایی که با اسم در قرآن ذکر شده‌اند یا در روایات از آنها نام برده شده است و چه با



عشق پروردگار به بندگان

اوصاف نام برده شده‌اند- خودشان را با همین مصالح ساخته‌اند و بافت جدایی از جامعه انسانی و بشری نبوده‌اند، بلکه آدم‌هایی بوده‌اند که در این زمینه زحمت کشیده‌اند. طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری آنها یا به محضر انبیا یا محضر ائمه طاهرين علیهم‌السلام می‌رفتند یا کتاب می‌خواندند یا در مجالسی شرکت می‌کردند که عالم ربانی صحبت می‌کرد، حقایق را می‌گرفتند و این مصالح را در ساختن خودشان به کار می‌بردند، سپس به آنجایی می‌رسیدند که باید می‌رسیدند.

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی

دو کار عمده‌شان هم در مسیر حرکت، جذب و دفع بود و در مسیر حرکت آشنا می‌شدند که پروردگار عالم چه اوصافی را دوست دارد. بالاخره خداوند متعال در قرآن به یک سلسله مسائل با کلمه «محبت» اعلام محبت کرده است. کلمه محبت از جانب خدا در خیلی از سوره‌ها آمده، در روایات هم همین‌طور است؛ مثلاً در همین سوره سوم قرآن، سوره آل عمران می‌خوانیم که خدا به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: همین مردمی که اطرافت هستند و اقرار دارند که ما مؤمن هستیم، ما متدین و مسلمان هستیم، کراراً هم به تو می‌گویند ما خدا را دوست داریم، به اینها بگو علامت نشان بدهید؛ مگر نمی‌گویید خدا را دوست دارید؟ علامت نشان بدهید که خدا هم شما را دوست داشته باشد و دوستی یک‌طرفه نباشد؛ چون دوستی یک‌طرفه کاری صورت نمی‌دهد که از اول حرف قرآن بوده، بعد به زبان شعرای عارف ما مخصوصاً به زبان باباطاهر هم کشیده شده است. باباطاهر واقعاً آدم عالمی بوده، من کتابی غیر از دیوان شعرش از او دارم که دریایی از علم و دانش است. بیست - سی نفر از گذشتگان هم این کتاب را که عربی است، شرح داده‌اند؛ اما به نظر من از عهده‌شان برنیامده، چون خیلی کتاب پیچیده و مبهم و مهمی است. ایشان به این کتاب شناخته‌شده نیست و به همین رباعیاتش شناخته‌شده است: «چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی» که همین آیه سوره آل عمران است. شعرای اهل حال و اهل دل ما خیلی تحت تأثیر قرآن بوده‌اند؛ چون اهل قرآن، اهل خواندن قرآن و اهل فهم قرآن بوده‌اند.



چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی در دسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از او شوریده‌تر بی

اقتدای به رسول خدا ﷺ، اثبات راستی ادعای ایمان

حالا آیه را عنایت کنید: یارسول الله! به همین‌هایی که دور و بر تو هستند و ادعای ایمان دارند، به اینها بگو: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ»^۱ اگر راست می‌گویید! آخر اثبات راست بودن ادعا باید همراه با دلیل باشد؛ راست می‌گویید خدا را دوست دارید؟ این را با دلیل ثابت بکنید و دلایل هم زبانی و علمی نیست، بلکه عملی است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» به من اقتدا کنید.

شمار اندک اقتداکنندگان در زمان رسول خدا ﷺ

شما سوره احزاب، سوره انفال و سوره معارج را بخوانید، در این سوره‌ها می‌بینید که اهل مدینه، اینهایی که اطرافیان پیغمبر ﷺ بودند، از اقتدای به رسول خدا ﷺ بسیار فراری بودند. فکر نکنید اینهایی که در زمان پیغمبر ﷺ بودند، خیلی آدم‌های رده بالایی بودند، پروردگار در قرآن از خیلی اینها شکایت دارد. اقتداکنندگان واقعی به رسول خدا ﷺ در زمان حیاتش انگشت‌شمار بودند که برای فرار از زیر بار امر و نهی خدا دائماً بهانه‌تراشی می‌کردند و تخلفشان از آیات قرآن و خواسته‌های پیغمبر اکرم ﷺ زیاد بود.

اتمام حجت خداوند با امت پیامبر ﷺ

حالا خدا در این آیات تمام حجت می‌کند: «إِنْ» در «إِنْ كُنْتُمْ» شرطیه است، یعنی اگر خدا را دوست دارید و راست می‌گویید، این را ثابت کنید و اثبات درستی حرفتان هم به این است که «فَاتَّبِعُونِي» به پیغمبر اقتدا کنید؛ اگر به پیغمبر اقتدا کنید، «يُحِبِّكُمْ اللَّهُ» در حوزه محبت خدا

۱. آل عمران: ۳۱.

عشق پروردگار به بندگان

وارد می‌شوید؛ اما اگر به پیغمبر ﷺ اقتدا نکنید، خدا شما را برای چه و به چه علت دوست داشته باشد؟ شما اگر به پیغمبر ﷺ اقتدا نکنید، با دیگران چه فرقی می‌کنید؟ خدا دیگران را دوست ندارد، برای چه دوست ندارد؟ چون به پیغمبر ﷺ اقتدا نمی‌کنند. شما هم که دور و بر پیغمبر ﷺ هستید و به ایشان اقتدا نمی‌کنید، شما را هم مثل دیگران دوست ندارد.

سلام خدا و فرشتگان بر بندگان محبوبش

اما آنهایی که به پیغمبر ﷺ اقتدا می‌کردند، به شدت مورد محبت پروردگار مهربان عالم بودند تا جایی که ما در روایات مهم خودمان داریم که گاهی (حالا من نمونه قرآنی هم برایتان می‌گویم) جبرئیل به پیغمبر ﷺ عرض می‌کرد: آقا خدا می‌فرماید (حالا یا اسم سلمان در روایت آمده یا مقداد آمده یا امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است؛ اسم چند نفر آمده و در خانم‌ها هم اسم خدیجه علیها السلام آمده است): سلام من را به اینها برسان. سلام خدا به بهشتیان که در قرآن مجید خیلی روشن است: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»^۱ اینکه روشن است. سلام فرشتگان به مردم مؤمن روشن است: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»^۲ این روشن است. «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»^۳ «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»^۴ «سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ»^۵ اینها در قرآن است. خدا به بندگان که محبوبش هستند، سلام می‌کند.

سلام خدا، یعنی حصارِ امن از همه شرور

سلام خدا لفظی نیست، یعنی «سین» و «لام» و «میم» نیست؛ سلام خدا یعنی اعلام امنیت همه‌جانبه، یعنی به این بندگان من بگو که من برای شما یک حصار امنی از همه شرور دنیا

۱. یس: ۵۸.

۲. رعد: ۲۳-۲۴.

۳. صافات: ۱۰۹.

۴. صافات: ۷۹.

۵. صافات: ۱۳۰.



و آخرت قرار داده‌ام و به هیچ‌عنوان، هیچ شری در دنیا و آخرت به بندگان واقعی من زده نمی‌شود. دشمنان می‌توانند ضرر بدنی به بندگان من بزنند، اما نمی‌توانند ضرر عقلی، روحی، اخلاقی و ایمانی بزنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مؤمنی - مثل شماها - که مورد قبول حق است (من یقین دارم که شما مورد قبول حق هستید)، اگر او را در راه خدا بخوابانند و زنده‌زنده گوشتشان را با قیچی ریزریز از بدن بکنند که دست از محبوبشان بردارند، قبول نمی‌کنند. آن ریزریز شدن گوشتشان را قبول می‌کنند، اما دست از محبوبشان بر نمی‌دارند.

خنده تمسخر اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام به پیشنهادهای دشمن

همین‌طور است و امام صادق علیه السلام درست می‌گویند. ما در اصحاب سیدالشهدا علیهم السلام می‌خوانیم که دشمن انواع تشویق‌های مالی و مقامی را - چه از طریق شام، چه از طریق استاندار مدینه و چه از طریق کوفه - با نامه و پیغام به اینها پیشنهاد کرد، به پیشنهاد دشمن خندیدند و پیشنهاد دشمن را مسخره فرض کردند. از تهدیدهای دشمن هم که نشان دادند اصلاً نترسیدند! دشمن در تهدیدهایش توضیح هم داد که اگر خواسته‌های ما را قبول نکنید، دست قطع می‌شود، پا قطع می‌شود، سر قطع می‌شود، اثاثتان سوخته می‌شود و زن و بچه‌تان اسیر می‌شوند، اما اصلاً اهمیتی ندادند که همان حرف امام صادق علیه السلام است.

الهام هشت خصلت از جانب خدا به بندگان محبوبش

این هشت ارزش که از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال هم شد و در متن همین روایت است. من دیروز بعد از اینکه از اینجا رفتم، باز این روایت را در منابع مختلف بررسی کردم و دیدم که در یکی از منبع ما - که نوشته دانشمند بسیار مهم شیعه، عالم بزرگ، «کراچی» است - با یک تفاوت با دیگر منابع نقل شده، البته فقط جمله اول آن که به‌نظرم آمد متن ایشان درست‌تر است. وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند (روایت در مسجد مدینه صادر شده است): «اذا احب الله عبدا الهمة ثمان خصال» زمانی که خدا عاشق بنده‌اش بشود، راه به‌سوی هشت خصلت را برای بنده‌اش باز می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به الهام تعبیر می‌کند.



حقیقت معنایی الهام

الهام امری قلبی و یک حالت تشویق و آرامش قلبی است. یک حالتی به قلب است که آن حرکتی را که به او الهام می‌کنند، آدم باطمینان خاطر انجام می‌دهد. نوع الهام و محصولش در قرآن مجید آمده است. من حالا یکی دو آیه بدون توضیح برایتان بخوانم، چون توضیح آن هم مفصل است. یکی در سوره قصص و یکی هم در سوره نحل است.

سوره نحل: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا﴾^۱ ما به زنبور الهام کردیم که این کار را بکن، این کار را بکن و

راه پروردگارت را ادامه بده، او هم همه را گوش داد و محصول الهام این شد: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ». شراب یعنی آشامیدنی؛ شراب در عرب به معنی مشروبات مست‌کننده نیست. آن کلمه در عرب، «خمر» است و غیر از لغت ایرانی است. شراب در عرب یعنی نوشیدنی.

«يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» این محصول آن الهام است.

سوره قصص: یک رشته دیگر درباره یک مادر است که درس هم نخوانده، ولی یک مادر پاک‌دامن، باوقار، باادب، پیرو آیین ابراهیم عليه السلام دومین پیغمبر اولوالعزم الهی، دچار حکومت فرعون، فرعون هم آدم‌کش، این مادر در خانواده سبطی‌ها حامله شده، در وحشت شدید است و عجیب هم به بچه در رحم علاقه دارد، بچه هم صد درصد در معرض خطر است، نزدیک زایمانش هم هست و خودش یقین دارد که سر این بچه به دست مأموران فرعون بریده می‌شود. این الهام قلبی است: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾^۲ این یک رشته

الهام است. ما به او الهام کردیم که به او شیر بده، «فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ» یا نه، اگر نمی‌خواهی شیر بدهی، ببر و در دریا بینداز. کدام مادر حاضر است که بچه‌اش را در دریا بیندازد؟ اما ما پشتوانه‌ای به او دادیم و گفتیم: «وَلَا تَخَافِي» الهام کردیم از این نترس که بچه را در

۱. نحل: ۶۸-۶۹

۲. قصص: ۷



دریا بیندازی. وقتی خدا به قلب مادر می‌گوید نترس، ترس برداشته می‌شود و غیر از این است که من و شما به همدیگر بگوییم نترس. خدا می‌گوید نترس، این تکوینی است و ترس می‌رود. «وَلَا تَحْزَنِي» اصلاً غصه هم نخور که غصه می‌رود، «إِنَّا رَاوُوهُ إِلَيْكَ» من این بچه را از دل دریا به خودت برمی‌گردانم که این مادر اطمینان پیدا کرد؛ غیر از اینکه به آغوش خودت برمی‌گردانم، «وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» این بچه تو سومین پیغمبر اولوالعزم من است. این الهام آرام‌بخش است.

الهام آرامش‌بخش

در اینجا هم پیغمبر ﷺ از لغت الهام استفاده کرده است: کسی که خدا عاشقش بشود، هشت خصلت را به قلب او الهام می‌کند که این آدم برای به دست آوردن این هشت خصلت آرامش پیدا می‌کند؛ یعنی می‌فهمد و درک می‌کند که پشتوانه و یار دارد، کمک دارد و او هم پروردگار است که به‌دنبالش راه می‌افتد.

هشت خصلت الهام‌شده

الف) چشم‌پوشی از محارم الله

من امروز متن را برایتان بخوانم، باز توضیح مقدمه باقی می‌ماند؛ اگر خدا لطف کند، فردا توضیح مقدمه را باز ادامه می‌دهم که ما چگونه می‌توانیم در حوزهٔ محبوبیت خدا قرار بگیریم تا خدا عاشق ما بشود؟ و این کار شدنی است. «قیل و ما هی یا رسول الله» این هشت خصلت چیست؟ آنچه من دیروز در کتاب‌های متعدد دیدم، به‌نظرم این درست‌تر از آن است که دیروز خواندم. همین اولی چقدر عالی است! همین اولی می‌تواند خیر دنیا و آخرت را تأمین بکند: «غض البصر عن المحارم الله» اینکه به بنده‌اش که مورد محبتش قرار گرفته است، الهام می‌کند که از هرچه خدا حرام کرده، چشم‌پوش، مقام کمی نیست. خیلی مقام است که این حسینه را از کف تا سقفش دلار بچینند و من بدانم حرام است، به من بگویند برو پنج‌تا تریلی بیاور، کرایه‌اش هم می‌دهیم، دلارها را برای خودت بردار و

عشق پروردگار به بندگان

ببر، من هم می‌خواهم دوتا نان سنگک برای ظهر بخرم، نان ندارم؛ اما به آنها بگویم من یک‌دانه از این دلارها را تصرف نمی‌کنم، چون محبوبم، یعنی خدا راضی نیست. این خیلی مقام است و خیلی ارزش والایی دارد.

سفارش امام صادق علیه السلام به شیعه

اینکه پروردگار عالم مرا ببیند، این را امام صادق علیه السلام می‌فرمایند، کاری بکنید که خدا شما را در هیچ حرامی نبیند. حرام که در دنیا پهن است، سفره هر حرامی که افتاده و همه‌جور حرامی هم در همه‌جای تهران پیدا می‌شود، مُفت هم پیدا می‌شود؛ اما شیعه ما کاری بکن که خدا تو را در کنار هیچ حرامی نبیند. این اولین خصلت: «اذا احب الله عبدا الهمه ثمان خصال، قيل: يا رسول الله و ما هي؟ قال: غض البصر عن محارم الله».

مؤمنین راسخ چون کوه در برابر حرام

یک‌نفر گرسنه بود و دیگر داشت ضعف می‌کرد، دوتا نان خاص را که برای هارون می‌پختند، به در خانه‌اش آوردند. این شخص از دوستان عاشق امام صادق علیه السلام بود، دشمنان گفتند: حالا این دو نان را بخورد، تاریک که شد، او را می‌خریم. دشمن آدم را راحت با حرام می‌خرد؛ با حرام، با پول، با زن، با صندلی. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «المال مادة الشهوات»، با پول می‌شود تمام خواسته‌های انسان را خرید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: شیطان از هر بندی که ناامید شد، راحت از طریق زنان بی‌دین می‌تواند شما را به اسارت دریاورد؛ و باز پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: هیچ‌جا که نتوانند شما را به جهنم بکشند، آخرین بندی که می‌توانند شما را به جهنم بکشند، با صندلی است؛ اما مؤمن، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «كالجبل الراسخ» عین کوهی است که تمام وجودش زیر زمین است و باد تکانش نمی‌دهد. به مأمور هارون گفت: نمی‌خواهم! گفت: من نمی‌توانم برگردانم. گفت: بده! نان‌ها را گرفت، بغداد بود، دم دجله آمد و نشست، دوتا نان را در دستش گرفت (مؤمن کاربرد دارد)، ماهی‌ها جمع شدند و او این نان‌ها را روی دست نگه داشت، ماهی‌ها که کنار آب ریختند، دوتا نان را در آب پرت کرد و گفت: ماهی‌ها! این نان‌ها برای هارون الرشید



است، اگر خوردید، خودتان جوابش را به خدا بدهید؛ چون این لقمه نجس‌ترین لقمه‌هاست. ماهی‌ها هم سرشان را پایین انداختند و رفتند و نان‌ها را هم آب برد. «غض البصر عن المحارم» یک کمک خدا به بنده‌اش که او را دوست دارد، این است: او را کمک می‌دهد تا از حرام خدا چشم‌پوشد. این یک خصلت که تازه مادر همه خصلت‌هاست.

ب) خوف از پروردگار

خصلت دوم: «الخوف من الله عزوجل» همه‌جا از پروردگار عالم حساب می‌برند. مرحوم آیت‌الله‌العظمی اصفهانی به یکی از شاگردهای درسش گفت: دو سال است که تو را در محرم و صفر به هند می‌فرستم، امسال هم برو. گفت: حضرت آیت‌الله، اجازه بدهید نروم! گفت: چرا؟ آدم باسواد هستی و منبرهای خوبی داری. گفت: آن دو سال برای خدا رفتم، امسال هرچه خودم را وادار می‌کنم که برای خدا بروم، نمی‌توانم؛ یکی را پیدا کن که برای خدا برود، من نمی‌توانم خدا را ملاحظه کنم!

ج) حیای از خداوند

سوم: «الحیاء» رودربایستی داشتن از خدا که اینها همه توضیح دارد.

د) تخلق به اخلاق صالحین

چهارم: «و التخلق باخلاق الصالحین» این چهارمی ده تا توضیح دارد که توضیحش هم برای شیخ بهایی است.

ه) الصبر؛

و) «اداء الامانه»؛

ز) «صدق»؛

ح) سخاء؛

تا زمانی برای توضیح اینها.



گدایان درگاه الهی

خدایا! خودت صریحاً در قرآن فرموده‌ای: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»^۱، گدا را رد نکنید، به ما هم نگفته‌ای که تحقیق کن و او را رد نکن. گفته‌ای؟ اگر گدا به در خانه‌تان آمد، یکی را بفرست و ببین راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید، بعد یک چیزی به او بده تا برود، نگفته‌ای تحقیق کن، گفته‌ای؟ نگفته‌ای، فقط گفته‌ای گدا را رد نکن.

خدایا! ایام محرم است و ما گدا هستیم، می‌خواهی چه تحقیقی در حق ما بکنی که ما گدا هستیم یا نیستیم؟ دست ما خالی است، تحقیق ندارد! پیغمبرت گفته این هشت خصلت علامت این است که عبد محبوب توست؛ خدایا! دل ما، جان ما، عقل ما و وجود ما را تا نمرده‌ایم، به طرف این هشت خصلت کمک بده؛ بمیریم، دیگر چه فایده دارد! ای خدا، ما را گدا از دنیا نبر، ما را دست خالی نبر، ما جوری از دنیا نرویم که خودمان گریان باشیم و ملائکه به ما بخندند.

یا اهل العالم! هذا قبر حسین بن علی

بنی‌اسد همه به هم نگاه کردند و گفتند: ما نمی‌توانیم اینها را دفن کنیم، ما که اینها را نمی‌شناسیم! اینها یا باید از لباس یا از صورت شناخته بشوند؛ دیگر آماده بودند که برگردند، دیدند شترسواری می‌آید، خواستند فرار بکنند که آرام صدا زد: فرار نکنید، من همه اینها را می‌شناسم. پیاده شد و همه را دفن کرد، نوبت بابا که رسید، دید نمی‌تواند بدن را حرکت بدهد! هر جای بدن را بلند کند، یک‌جای دیگر جدا می‌شود؛ به این خاطر دستور داد یک حصیر بیاورید! آرام آرام زیر بدن کشید، در قبر رفت و حصیر را جلوی قبر کشید، سرازیر میان قبر کرد، حالا می‌خواهد صورت بابا را رو به قبله کند، صورت که نبود، گلوی بریده را رو به قبله گذاشت: «ابتا اما الدنيا فبعدک مظلمه فاما الاخره فینور وجهک مشرقه». بیرون آمد، لحد را چید و خاک ریخت، با آن انگشت الهی نوشت: «یا اهل العالم! هذا قبر حسین ابن علی ابن ابی طالب»؛ کدام حسین؟ «الذی قتلوه عطشاناً».



جلسه سوم

خوشا آن دل که ماوای

تو باشد

چشم دل، ابزار دیدن حقایق

چشم دل، مختص مؤمنین

مقدمه روایت مورد بحث حقایق مهمی را در برابر چشم قلب قرار می‌دهد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: خداوند مهربان غیر از این دو چشم سر که از ابزار دیدن امور مادی است، برای دل هم دو چشم قرار داده که آن دو چشم از ابزار دیدن حقایق است. من این روایت را شنیده بودم، اولاً نمی‌دانستم روایت است و فکر می‌کردم کلام اهل دل و اهل حال است. اولین بار در کتاب‌های مرحوم علامه مجلسی، این مرد بزرگ الهی دیدم. این مردی که خدمت عظیمی به آثار اهل بیت علیهم السلام کرد، از قول پیغمبر عظیم‌الشان اسلام نقل کرده است: «المومن» قید این خیلی مهم است، یعنی این دو چشم برای هرکسی باز نیست، برای هر دلی قرار داده شده است، ولی برای هرکسی باز نیست؛ اما برای انسانی که واقعاً مؤمن است، یعنی وجود مقدس حق، قیامت، انبیا، قرآن و فرشتگان را باور دارد، این مؤمن است. به دست آوردن باور هم نسبت به این پنج حقیقت کار مشکلی نیست، در چهار- پنج دقیقه می‌شود که آدم خودش را به این صورت به باور برساند.

راهی برای باور حقانیت قرآن

در ابتدای سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾^۱ اگر در حق بودن و وحی بودن این قرآن شک دارید، «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ» یک سوره مانند این قرآن را

۱. بقره: ۲۳.



بیاورید. عقل که دارید، علم که دارید، مصالح این قرآن را هم که دارید. مصالح قرآن ۲۸ حرف «الف» تا «ی» است که پیش همه‌تان هم هست، این «الف» تا «ی» را ترکیب کنید و یک سوره به اندازه سوره کوثر که یک خط است یا به اندازه سوره توحید بیاورید. «فَاتُّوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ» هر عالم قدرتمندی را هم که دلتان می‌خواهد، دعوت کنید تا به شما کمک بدهد؛ من مانع نمی‌شوم و نمی‌گویم چرا کمک گرفتید. همه کشورهای استاد و دانشمند و عالم دارند، صدتا، دویستتا، هزارتا دعوت کنید! «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا»^۱ اگر زورتان نرسید که یک سوره مانند قرآن بیاورید، «فَاتُّوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» دیگر در قرآن و وحی بودنش شک نکنید؛ چون با شک در وحی بودن قرآن، راه افتادن در آتش را به روی خودتان باز می‌کنید، پس این راه را باز نکنید.

هزاروپانصد سال گذشته است و کسی یک سوره مانند قرآن مجید را نیاورده است که یک خط بیشتر نباشد. الآن هم که دنیا دنیای علم و ابزار علمی است؛ حالا که ثابت شده بشر طاقت و قدرت ندارد مانند یک سوره قرآن را بیاورد، معلوم می‌شود قرآن کار شخص خداست. این راه باور کردن قرآن که وحی است.

اعتماد به قرآن، گشاینده چشم دل

یقین که پیدا کردم که قرآن وحی است، حال دیگر به همه چیز قرآن اعتماد پیدا می‌کنم؛ قیامت قطعی است، توحید قطعی است، فرشتگان قطعی هستند، نبوت حق است، خود قرآن مجید حق است و نیازی هم ندارد که برای اثبات توحید، معاد، فرشتگان، قرآن مجید و نبوت انبیا به دنبال دلیل دیگر بروم. من می‌توانم حق بودن همه حقایق را با قرآن مجید بیابم، یعنی پنج دقیقه هم نمی‌شود که آدم به حقایق یقین پیدا کند. وقتی یقین پیدا کرد، آرامش پیدا می‌کند و وقتی آرامش پیدا کرد، مؤمن می‌شود؛ مؤمن که شد، چشم دل در حدّ توان ایمانش باز می‌شود و چشم دل که باز شد، حق‌نگر می‌شود.



باور حقیقتی ملکوتی در دربار فرعون

در دربار فرعون کارمند عالی‌رتبه و حقوق‌بگیر است، ولی وقتی موسی بن‌علیه‌السلام از کوه طور با یک گلیم چوپانی و یک چوب خشک که چوب‌دستی است، وارد دربار فرعون می‌شود، مثل بقیه با چشم سر به او نگاه نمی‌کند؛ اگر مثل بقیه نگاهش می‌کرد، با زبانش می‌گفت: این هم عجب ساحر بزرگ پر قدرتی است، چون چشم دل بقیه باز نبود. اسم آن کسی را که چشم دلش باز نیست، قرآن مجید «اعمی» یعنی کور دل گذاشته است. هیچ‌کدام از درباریان فرعون و خود فرعون عینکی نبودند و همه چشم‌ها سالم بود، اما عصا که ازدها شد، گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ﴾؛ ولی این درباری با آن منصب بزرگی که داشت، موسی بن‌علیه‌السلام را با چشم دل دید و گفت: این سحر نیست (پیش خودش گفت)، اصلاً از معقوله سحر نیست. چشم دل این را سحر نمی‌بیند؛ این سحر نیست، پس چیست؟ «هذا أمر سَمَوی» یک حقیقت آسمانی و ملکوتی است. حالا وظیفه من چیست؟ این است که موسی بن‌علیه‌السلام را به نبوت باور کنم؛ من اگر موسی بن‌علیه‌السلام را به نبوت باور کنم، در معرض قتل قرار نمی‌گیرم؟ خب بگیرم؛ اگر من پای حق قربانی شوم، ضرر کرده‌ام؟ آن کسی که فدای هوا و هوسش شود، ضرر کرده است، نه من.

خداوند، منتهای آرزوی عارفین

اینجا دوتا آیه را عنایت کنید که این دو آیه شنیدنی است؛ یکی در سوره نساء و یکی در سوره احزاب است. من امروز صبح چندبار به این دو آیه خیره شدم، اما اگر بشود این دو آیه را با چشم دل نگاه کرد، آدم را از کره زمین می‌کند و به عرش می‌برد. واقعاً به عرش می‌برد؛ چون با چشم دل که آدم آیات را می‌بیند، دیگر آدم آیات را با زبان نمی‌خواند و آیات خودش خودش را به آدم می‌خواند. آدم سکوت می‌کند، می‌بیند صدای قرآن می‌آید.



عشق پروردگار به بندگان

قبل از خواندن دو آیه، چهارتا مطلب را محبت بفرمایید که می‌دانم اکثر شما این چهار مطلب را نشنیده‌اید. این چهار مطلب هم سخن آنهایی است که راه را رفته‌اند؛ چون آنهایی که راه را نرفته‌اند، اصلاً به این حرف‌ها نرسیده‌اند. اینها دیگر رده‌شان خیلی بالاست، امیرالمؤمنین علیه السلام این‌گونه آدم‌ها را عارف می‌داند و در دعای کمیل از جمع آنها یک‌بار یاد کرده و کلمه عارف را به صورت جمع آورده است. در آن بخشی که دیگر اوج ناله و گریه‌شان است، می‌فرمایند: «فبعزتک یا سیدی و مولای اقسام صادق لئن ترکتی ناطق لأضجن الیک بین اهلها ضجیح الآملین و لاصرخن الیک صراخ المستصرخین و لابکین علیک بکاء الفاقدین و لانادینک این کنت یا ولیّ المؤمنین یا غایة آمال العارفین» ای منتهای آرزوی عارفان که دیگر بعد از تو اصلاً آرزویی ندارند؛ آرزوی چه چیزی را بعد از تو داشته باشند؟ همه آرزوهایشان را در تو جمع کرده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در اینجا یک‌بار از اینها به صورت جمع اسم برده و یک‌جا هم در دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام به صورت جمع از اینها اسم برده شده است. این دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام از معجزات فکری اهل بیت علیهم السلام و دعای فوق‌العاده‌ای است: «یا انیس الذاکرین یا جلیس الشاکرین یا معبود العابدین یا معروف العارفین» یعنی تو شناخته شده برای گروه عارفین هستی.

ویژگی‌های عارف حقیقی

الف) سکوت در زبان

«العارف صامت به لسانه»؛ عارف زبانش را مُفت به میدان نمی‌برد و به زبان ساکت است، با کلمات بازی نمی‌کند. کی بشود که حرف بزند، با چه کسی حرف بزند و چه بگوید!

ب) ذکر در دل

«ذاکّر به قلبه»؛ عارف دلش حرف می‌زند، چه حرف‌هایی هم می‌زند!



ج) اهل خودیت نیست

نیست. هیچ چیز آن را ندارد، خودیتی ندارد که خود بنمایاند. در دعای کمیل هم دیده‌اید «مطرق به رأسه»؛ آدم سربه‌زبری است؛ یعنی سینه سپرکن، اهل تکبر، اهل منیت و اهل خودیت که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد خودش را بنمایاند، چطوری خودش را می‌نمایاند؛ به مردم که نمی‌نمایاند، اما وقتی می‌خواهد خودش را به خدا نشان بدهد، آدم را می‌سوزاند: «و انا عبدک ضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین» کل وجود من همین است؛ یا وقتی ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام زبانشان را برای حرف زدن می‌آورند، می‌گویند: «و انا افقر الفقراء إلیک» هیچ کس گداتر از من در این عالم به در خانه تو نیست؛ اگر بخواهد حرف به زبان بیاورد، حرف دلش را می‌آورد و همیشه هم سربه‌زیر است.

د) نگاه با باطن خود به دیگران

«ناظرٌ به سرّه»؛ و اگر می‌خواهد نگاه کند، با باطنش نگاه می‌کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «المؤمنُ یَنظُرُ بنورِ الله» مؤمن به کمک نور خدا نگاه می‌کند، یعنی باطن مردم را می‌بیند؟ یعنی صبح که به همه نگاه می‌کند، آبروی همه پیش او می‌رود؟ نه، آبروی هیچ کس پیش او نمی‌رود. «یَنظُرُ بنورِ الله» یعنی همه را با عفو و پرده‌پوشی خدا نگاه می‌کند و اهل خنده و انگشت‌نما کردن مردم نیست که به بغل‌دستی‌اش بگوید بله من در یک جلسه رفتم، نمی‌دانی چه حیواناتی را می‌دیدم! چشم تو عوضی می‌دیده است، کدام حیوان؟!

پرده‌پوشی، از اخلاق خدایی

بنده خطاکار بنی‌اسرائیل و پرده‌پوشی خداوند

چقدر خدا به بندگانش یاد می‌دهد که «یا ستار العیوب»، آن وقت چشم بنده‌اش را باز کند و به بنده‌اش پرده‌داری بدهد که باطن بندگان من را نگاه کن؟! اخلاق خودش پرده‌پوشی است، بیاید پرده‌داری کند؟! خدا این کار را نمی‌کند. چقدر در این زمینه روایت به ما یاد داده‌اند! بنی‌اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: دعا نمی‌کنی تا باران بیاید؟ همه باغ‌ها و زمین‌ها

عشق پروردگار به بندگان

دارد خشک می‌شود. گفت: چرا، دعا می‌کنم. آمد، دعا کرد؛ اما خطاب رسید: دعا در این جمع مستجاب نیست، برای اینکه یک دوبه‌هم‌زن نشسته است؛ من از این دوبه‌هم‌زن خوشم نمی‌آید! تاریکی او سبب شده است که باران نیاید. خدا هیچ چیز دیگری نگفت، موسی علیه السلام هم گفت: یک دوبه‌هم‌زن در بین شما نشسته است، بلند شود و بیرون برود؛ او باعث شده است که باران نیاید. دوبه‌هم‌زن هم سرش را داخل پالتو یا عبایش کرد و گفت: تو که آبروی بندهات را نمی‌بری، آبروی مرا نبر و بیخس. باران شروع به آمدن کرد. موسی علیه السلام بین خودش و خدا گفت: پروردگارا! کسی بیرون نرفت. گفت: بندهام با من آشتی کرد. گفت: خدایا! چه کسی بود؟ خدا گفت: من که به تو سفارش کرده‌ام عیب کسی را برملا نکن، حالا خودم شخصی را که عیب دارد، خودش را برملا کنم؟ اصلاً توقع نداشته باش که معرفی‌اش کنم!

درخواست برادران یوسف علیه السلام از خداوند

حالا یک علمی به من یاد بدهد که باطن مردم را ببینم؟ نه چنین خبرهایی نیست! ستارالعیوبی یکی از صفات اولیای پروردگار است و بندگانش در این اخلاق عجیب‌اند. کتابی در قرن سیزدهم در سبزوار توسط عالم بزرگی نوشته شده است که من در این کتاب خواندم؛ وقتی خانواده یعقوب علیه السلام به مصر آمدند، چون خدا به یعقوب علیه السلام خبر نداد که وقتی یوسف علیه السلام را بردند، چه کار کردند؛ اگر خدا به او خبر می‌داد، شب که برادرها به خانه‌هایشان و پیش زن و بچه‌هایشان می‌رفتند، یعقوب علیه السلام با دوتا دختر یا دامادهایش بلند می‌شد و بیرون کنعان می‌آمد، طناب می‌آورد و داخل چاه می‌انداخت، از بالای چاه هم داد می‌زد و به یوسف می‌گفت دست به طناب بگیر و بالا بیا؛ اما خدا خبر نداد و یعقوب علیه السلام نمی‌دانست. مصر را هم خبر نداد، و الا با یک کاروان به مصر می‌رفت و بچه‌اش را پیدا می‌کرد. خدا خیلی پرده‌پوش است! بعد امام صادق علیه السلام می‌گویند: یوسف را داخل چاه انداختند، ده‌تایی در بیابان به نماز و گریه کردن ایستادند و گفتند: خدایا! این عمل ما را از پدربان پنهان کن و آبروی ما را نبر؛ خدا هم دعایشان را مستجاب کرد و آبرویشان را نبرد. از داستان هم پیداست که خدا خبر نداد.



خدای خوب ما

خیلی خدای خوبی است، از او فاصله نگیریم، خیلی خوب است! می‌گوییم خیلی خوب است، اما نمی‌دانیم چقدر خوب است. من خودم را می‌گویم، شما هم خودتان را بگویید؛ از بچگی تا امروز که ساعت هفت‌ونیم روز چهارشنبه است، چقدر گناه داخل پرونده ما هست؟ کدام آن را تا حالا برای مادرمان، پدرمان، زن و بچه‌مان، دامادمان برملا کرده است؟ کدام گناهمان را برملا کرده است؟ امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌گویند: اگر یکی از آن گناهان را بیرون می‌انداختی، هیچ کدامشان جواب سلام ما را نمی‌دادند و بعد هم ما را بیرون می‌کردند، اصلاً راهمان نمی‌دادند.

دیدن خوبی‌ها با نور خدا

وقتی یعقوب علیه السلام به مصر آمد، به یوسف علیه السلام گفت: من یک ملاقات خصوصی می‌خواهم. در آن کتاب دیدم، یوسف علیه السلام گفت: همین امروز یک ملاقات خصوصی در یک اتاق باشد. یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام گفت: دلم می‌خواهد به من بگویی که سی سال پیش، یعنی آن روزی که برادرهایت تو را از من جدا کردند و بردند، چه شد؟ یوسف علیه السلام گفت: پدر، عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ، (خدا از تمام گذشته گذشت کرد و من هم زبان گفتنش را ندارم؛ چیزی که خدا گذشت کرده است، من چه بگویم؟ هیچ چیزی نمانده است که من بگویم! خدا این است! «المؤمن ينظر بنور الله» چیزهای مثبت را «ينظر بنور الله» هستند. گناهان مرا در باطن من نمی‌بینند، ولی خوبی‌های مرا می‌بینند و به من ارادت و محبت پیدا می‌کند، دوست دارد برای من یک کاری بکند. این را می‌بینند، نه بدی‌های مرا؛ و الا این همه مؤمن دور و بر ماست، اگر زشتی‌های درون من یا پرونده مرا می‌دید، جواب سلامم را نمی‌داد و برای من کاری نمی‌کرد. یک نفر هم پای منبر نمی‌آمد، مرا به صورت دیو شاخ‌دار می‌دید و می‌ترسید بیاید! آن‌طور نمی‌بینند، خوب می‌بینند.

تجلی زیبایی‌ها با گشایش چشم دل

مؤمنین دربار فرعون

موسی علیه السلام را که در دربار دید، ساحر ندید و چوب‌دستی‌اش را هم ابزار جادو ندید؛ او را پیغمبر دید و چوب‌دستی را ابزار معجزه دید و در پنهان مؤمن شد. خدا یک سوره کامل در جزء بیست‌وسوم قرآن به نام او نازل کرد: «سورة المؤمن». مؤمن آل فرعون شد؛ آسیه - این خانم جوان - هم همین چشم دل را پیدا کرد و موسی علیه السلام را جادوگر ندید، عصا را هم ابزار جادو ندید و او هم مؤمن شد. ایمان او برملا شد و به شهادت رسید، اما ایمان مؤمن آل فرعون برملا نشد.

حرکت بندگان محبوب خدا به سوی زیبایی‌ها

وقتی چشم دل من باز شود، من زیبایی‌ها را می‌بینم و محبوب خدا می‌شوم. زیبایی‌ها برای من تجلی می‌کند، پروردگار عالم هم که مرا محبوب خودش قرار می‌دهد، به طرف این زیبایی‌ها حرکت می‌دهد: «اذا احب الله تعالى عبدا ألهمه ثمان خصال» هنگامی که پروردگار عاشق بنده‌اش می‌شود، این عشق هم عجب عشقی است که عاشق بنده‌اش می‌شود، او را به طرف هشت خصلت حرکت می‌دهد.

چشم‌پوشی از محارم خدا، مادر همه خوبی‌ها

خصلت اول عجب خصلتی است! این مادر همه خوبی‌ها و ریشه همه زیبایی‌هاست. «قیل و ما هی یا رسول الله» ای فرستاده خدا، این هشت خصلت چیست؟ حضرت فرمودند: اول، «غضّ البصر عن المحارم». این جمله در بعضی از کتاب‌های روایتی مثل کتاب کراچی است، اما در بعضی‌ها «غضّ البصر المحارم الناس» دارد. این به کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر است؛ یعنی از تمام حرام‌های خدا به راحتی چشم‌پوشی می‌کند. چرا به راحتی؟ چون کمک خدا به دنبال اوست، چون دستش در دست رحمت خداست و از حرام چشم‌پوشی می‌کند؛ یعنی خدا او را از حرام کنار می‌کشد.



خوشا آن دل که مأوای تو باشد بلند آن سر که در پای تو باشد
فرو ناید به مُلک هر دو عالم هر آن سر را که در پای تو باشد
سراپای دلم شیدای آن است که شیدای سراپای تو باشد
غبار دل به آب دیده شویم کنم پاکیزه تا جای تو باشد
نمی‌خواهد دلم گل‌گشتِ صحرا مگر گل‌گشتِ صحرای تو باشد

مَنْ الذی أیتمنی علی صِغر سنی

«مَنْ الذی أیتمنی علی صِغر سنی» بابا الآن و در این سن که وقت یتیمی من نبود!
«مَنْ الذی خَضِبَ شیباً» به من بگو چه کسی محاسنت را به خون سرت خضاب کرد؟
«مَنْ الذی قَطَعَ وَریدک» بابا چه کسی گلوی تو را برید؟

افروختن و سوختن و جامه دریدن پروانه ز من، شمع ز من، گل ز من آموخت
«اللهم أحینا حیات محمد و آل محمد؛ و أمتنا ممات محمد و آل محمد؛ و لا تُفرق
بیننا و بین محمد و آل محمد؛ واجعلنا من انصار محمد و آل محمد؛ واجعلنا من محبی
محمد و آل محمد؛ واجعلنا من شیعة محمد و آل محمد».

جلسه چهارم

عبور از دام های شیطان، راهی

برای محبوب خدا شدن

شناخت موانع محبت خدا به عبد

کلام در مقدمه روایتی است که از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «اذا احب الله تعالى عبدا الهمة ثمان خصال» هرگاه خداوند عاشق بنده‌ای بشود، راه او را به سوی هشت خصلت باز می‌کند. بحث در این زمینه زیاد است، چون رسول خدا ﷺ به مسئله بسیار مهمی - محبت خدا به عبد - اشاره کرده‌اند و ما به جست‌وجوی مهمی در این زمینه احتیاج داریم. اولاً باید ببینیم موانع محبت خدا به عبد چیست؟ چه عللی سبب می‌شود که عبد مورد نفرت و خشم خدا قرار می‌گیرد؟ وقتی مورد نفرت حق قرار بگیرد، یقینی است که تمام درهای فیوضات به روی او بسته می‌شود. یکی هم ورود به همین هشت خصلت است. وقتی منفور حق باشد، دیگر راهی به این هشت خصلت نخواهد داشت.

جلوه محبت الهی به شرط پاک‌سازی دل از نفرت خداوند

بابی از ابواب بهشت

یکی از این هشت خصلت، خودش بابی از ابواب بهشت است: «غض البصر عن المحارم»، اینکه عبد به یک حالی، یک روحیه‌ای و یک توانمندی معنوی می‌رسد که از هرچه حرام الهی است، چشم‌پوشی می‌کند؛ برای او فراهم است، اما نمی‌خواهد و پیش نمی‌رود، جلو نمی‌رود، قبول نمی‌کند؛ دیگر حدّ نهایی آن اینکه به حرام، هرچه هم که لذت و شیرینی داشته باشد، میل و رغبت پیدا نمی‌کند. این سرمایه کمی نیست! آن که خدا از او نفرت دارد، به چنین فیضی می‌رسد؟



خلوتی در عالم هستی وجود ندارد

یا صفت دیگری که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند، حیاست؛ عبد در خلوت قرار می‌گیرد، هیچ بیننده‌ای نیست که او را ببیند تا دیدنش او را از گناه بازدارد، به‌خاطر اینکه برای آبرو و شخصیتش رودربایستی دارد؛ ولی با اینکه هیچ بیننده‌ای نیست که او را ببیند، یک بازدارندگی عجیبی در وجودش، او را از ارتکاب معصیت باز می‌دارد که رودربایستی از پروردگار است؛ یعنی خدا در خلوت می‌بیند و این حقیقت حیاست. می‌گوید چطور هیچ‌کس نیست که من را ببیند؟ او که هست و من را می‌بیند؛ نهایتاً به این نتیجه رسیده است که خلوتی در تمام عالم هستی وجود ندارد.

تخلق به اخلاق صالحین

و یک صفت دیگر که به آن راه پیدا می‌کند، «التخلق بأخلاق الصالحین» آراسته به اخلاق بندگان شایسته خدا می‌شود. بندگان شایسته خدا چه کسانی‌اند؟ انبیا و ائمه طاهرین ﷺ هستند. این صفات با بقیه صفاتی که پیغمبر می‌فرمایند، اگر عبد محبوب خدا نباشد، امکان راهیابی به این اوصاف را دارد؟ قطعاً ندارد؛ تا انسان موارد نفرت را از وجودش پاک‌سازی نکند، زمینه جلوه محبت خدا نسبت به او ظهور نمی‌کند. شب باید برود تا خورشید طلوع بکند و نباید با بودن شب، انتظار طلوع خورشید را داشت.

رهایی از کم‌بینی با گشوده شدن چشم دل

چشم سر، چشمی مادی‌نگر

بنا شد به سراغ بعضی از موارد نفرت برویم که اگر این موارد برطرف شود، به تدریج (حالا یک روز که نمی‌شود) دو چشم دلی که پیغمبر ﷺ فرموده‌اند، باز می‌شود و آدم از کم‌بینی راحت می‌شود و فضای عظیمی برای حقیقت‌بینی او باز می‌شود؛ چون چشم سر با چشم دیگر موجودات در میدان دید فرقی نمی‌کند و این چشمی که به ما داده‌اند، مادیات را می‌بیند؛ اگر چشم دل همراهش نباشد، عبرت‌گیر نخواهد بود. ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَ



عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا ۗ۱! اما اگر «يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» نباشد، «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» ظهور نمی‌کند. هر شب در این کره زمین هشت میلیارد جمعیت سماوات را می‌بینند، ستاره‌ها را هم می‌بینند، اما اصلاً هم به زبانشان نمی‌آورند که «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا». یک نگاهی می‌کنند و می‌گویند منظره قشنگی است، می‌خورند و عرق هم روی آن می‌ریزند و بعد هم می‌خوابند.

عبرت‌گیری انسان در همراهی چشم دل

آن که نگاهی به آسمان‌ها و ستارگان می‌اندازد و «يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، با چشم دل وارد اندیشه می‌شود و به این نتیجه می‌رسد: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» ای مالک ما، ای پرورش‌دهنده ما، ای خالق ما و ای همه‌کاره ما، یک گوشه از گوشه این جهان را بیهوده نیافریده‌ای. این برای خلقتت است، اما در حق ما چه تصمیمی بگیری؟ «رَبَّنَا وَقْنَا عَذَابَ النَّارِ» خدایا ما را از اینکه با هفت طبقه جهنم درگیر بشویم، تو خودت حفظ کن. ببینید تا کجا را با چشم دل نگاه می‌کند!

ارائه ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم

دو آیه قرآن را هم که می‌خواهند بخوانند (که دیروز اشاره شد)، آن دو آیه را هم با چشم دل می‌بینند. دیدنشان با دیدن دیگران فرق می‌کند؛ یک آیه را می‌خوانند، دو آیه را می‌خوانند، چهار آیه را می‌خوانند و پروازهای عجیبی با آیه شریفه می‌کنند. مگر در قرآن ندارد! با این چشم واقعاً، اصلاً با این چشم که ممکن نیست! «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ ما ملکوت تمام آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم ارائه دادیم، مگر این چشم چقدر قدرت دید دارد؟ ما با قوی‌ترین تلسکوپ‌ها هم نمی‌توانیم کمترین مساحت آسمان را طی

۱. آل عمران: ۱۹۱.

۲. انعام: ۷۵.

کنیم؛ اما ابراهیم علیه السلام روی کره زمین است و خدا ملکوت سماوات را به او ارائه کرد، یعنی بیا ای خاک‌نشین، این کل عالم من را ببین.

خداوند، یاریگر بندگان محبوبش در عبور از دام‌ها

این آیه را می‌خوانند و از تمام موانع عبور می‌کنند، یعنی از هرچه دام کاشته شده است، رد می‌شوند. از کجا به این مقامات رسیده‌اند؟ من هرچه صاحبان مقامات را در کتاب‌ها می‌خوانم، برایم مجهول نیستند که چطوری به این مقامات رسیده‌اند! آنها از دام‌ها رد شده‌اند، اگر رد نمی‌شدند و در دام می‌ماندند، به جایی نمی‌رسیدند. دام هم سر راه بشر کم نیست، دام‌گذار هم کم نیست. اسم هم تَبْرَم، همه ما می‌دانیم چقدر دام - دام انسانی، دام مالی، دام مقامی، دام خیالی، دام فکری، دام بدنی، دام غرایزی، دام شهوانی - بر سر راه انسان است؛ اما وجود مقدس او برای ما یک‌نفر با این هزاران دام، تدارک عبور از همه این دام‌ها را داده است که رد بشویم؛ یعنی یک بافتی به وجود ما داده است تا به هر دامی که برسیم، دام به‌صورت اتوماتیک با حس کردن ما پاره شود، خیلی هم زحمت به‌عهده ما نینداخته است. سند بهتر از قرآن که نمی‌شود! صد دفعه در قرآن اعلام کرده است که خودم یار شما در عبور هستم؛ تو حرکت کن، من دام را پاره می‌کنم؛ ولی تو بیا، تو راه برو! ﴿إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُخْرِجْكُمْ أَفْئَادَكُمْ﴾^۱ نمی‌گذارم تو را بلغزانند.

انتخاب منبع شر در زندگی، عامل خسروانی آشکار

از دست دادن سرمایه‌های وجودی در پذیرفتن سرپرستی شیطان

در این آیه شریفه دام‌گذار را معرفی می‌کند؛ آیه را باید با چشم دل ببینیم و نباید قرائتی ببینیم که حالا قرآن را باز کنیم و الفاظش را بخوانیم. الفاظ‌خوان که خیلی زیاد است، ما نباید لفظی‌خوان باشیم. آیه کوتاه هم هست، نصف خط است؛ اما پروردگار همه درهای



فیوضات را با این آیه به روی ما باز کرده است. پایان یک آیه در سوره نساء است: ﴿وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا﴾^۱ «وَمَنْ» یعنی هرکسی (در باز است و من نظر خاصی به هیچ مرد و زنی ندارم) در برابر خدا که منبع کل خیرات است، هر خیری هم از او صادر می‌شود و خیر او هم خیر دائم است، شیطان را به سرپرستی خودش انتخاب بکند؛ یعنی با بودن خدا، با بودن کل‌الخیر، با بودن معدن‌الخیر، با بودن خالق‌الخیر و با بودن صادرکننده خیر، منبع شر را انتخاب بکند و دستش را در دست منبع شر بگذارد، ﴿فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا﴾^۲ او دچار از دست دادن بسیار روشن تمام سرمایه‌های وجودی خودش شده است؛ یعنی در هر دامی از دام‌های او سرمایه‌ای یا سرمایه‌هایی را از دست می‌دهد و به جایی می‌رسد که از وجودش هیچ چیزی نمی‌ماند تا وارد قیامت شود.

سرانجام انتخاب‌کنندگان سرپرستی شیطان در قیامت

این آیه خیلی دل‌سوزانه است و جگر آدم را آتش می‌زند! وقتی وارد قیامت شد، حالا می‌خواهم او را بسنجم که در مقابل سنجیدنش مزد بدهم، ﴿فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾^۳ هیچ چیزی ندارد که بسنجم و پوچ است. آیه را باید با چشم دل دید، نودونه درصد مردم جهان فقط «خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا» هستند، یعنی اگر یک لحظه با چشم دل نگاه بکنند، آشکارا خسارت می‌بینند و پوشیده و مبهم نیست.

عبور از دام‌های شیطان، راهی برای محبوب خدا شدن

حال باید چه کار کنم که محبوب خدا بشوم؟ دستم را باید از دست هر شیطانی در بیاورم، بیدار زندگی کنم که گرفتار هیچ دامی نشوم. خودم هم می‌فهمم دام چیست؛ آنچه مرا از خدا، نبوت و امامت فاصله می‌دهد. استادی داشتم که خیلی اهل خدا بود و یک نفر دیگر

۱. نساء: ۹۱۱.

۲. نساء: ۹۱۱.

۳. کهف: ۱۰۵.

هم همراه با من در کنار این استاد سیر معنوی داشت. کسی او را فریب داد و مدتی رفت. همین که قرآن مجید سه بار می‌گوید: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ • مَلِكِ النَّاسِ • إِلَهِ النَّاسِ • مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ • الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾^۱ او را نسبت به این استاد وسوسه کرد و رفت، اما دو ماه دیگر برگشت. چرا برگشتی؟ تو که رفتی، تو که بدبین شدی! گفت: من که سواد زیادی ندارم، اما زبان‌بازی این وسوسه‌گر رابطه مرا با استاد قطع کرد، بدبین شدم و آرامشم بهم خورد، انگار راه را گم کردم و بهتر دیدم که به پروردگار متوسل بشوم؛ گفتم: خدایا! راه را به من نشان بده. من بنده تو هستم و دلم می‌خواهد به سوی تو حرکت کنم؛ اگر اشتباه کرده‌ام، اشتباهم را نشان بده.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: حداقل در خواب به تو می‌نمایانند و این درست است، حقیقت دارد که حداقل در خواب می‌نمایانند. گفت: شبی در خواب دیدم که از سر پیشانی‌ام تا نوک انگشت‌هایم و همه لباس‌هایم غرق نجاست است، از ترس آبرویم نمی‌دانم چه کار بکنم و دربه‌در به دنبال حمام می‌گردم. هنوز هیچ‌کس هم مرا ندیده است؛ تا اینکه یک حمام پیدا کردم. لباس‌هایم را نمی‌شد در بیاورم، با همین لباس غرق در نجاست در گرم‌خانه رفتم. شش دوش در گرم‌خانه بود، شیر دوش اول را باز کردم، آب نبود! دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم خشک بود؛ دیگر داشتم سگته می‌کردم که دیدم استاد وارد حمام شد، لب‌خندی به من زد و گفت: تو را بردند و غرق نجاست کردند؟! آمد و یکی از شیرهای دوش را باز کرد، آب مثل باران بهار شروع به آمدن کرد. سپس گفت: من می‌روم، خودت و لباس‌هایت را کاملاً تمیز کن و بشور، آب کن و دوباره بیا.

از دام‌ها، دام شهوت حرام، صندلی حرام و... باید عبور کرد. در روایاتمان دارد: کسی که یک لقمه حرام بخورد، «حرام بین»، تا زمانی که آثار این حرام در بدنش است، خداوند بنا ندارد که عبادتش را قبول بکند؛ ولی باید عبادتش را انجام بدهد. «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا».

فوز عظیم در اطاعت از خدا و رسولش

اما آیه دوم: «وَمَنْ يَطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»^۱ چقدر نکته‌اش جالب است! کسی که در تمام امور زندگی‌اش از خدا و پیغمبر اطاعت کند، نمی‌گوید به فوز رسیده، به فوز عظیم رسیده است. یک رشته از فوز عظیم همین محبوب خدا شدن و راه پیدا کردن به این هشت خصلت است. آدم چقدر برای خودش غصه می‌خورد که چه سرمایه‌های عظیمی ریخته است و نتوانسته جمع کند.

حکایتی شنیدنی از بنده محبوب خدا

مرحوم شیخ علی‌اکبر نه‌اوندی کتابی به نام «العبرية الحسان» دارد که هشت جلد است. در جلد پنجم نوشته است که مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمد باقر اصفهانی نقل می‌کند: نیم ساعت به اذان ظهر در میدان نقش جهان رسیدم، داشتم برای اقامه نماز ظهر به مسجد شیخ لطف‌الله می‌رفتم، دیدم جنازه‌ای را تشییع می‌کنند و ده-دوازده تا کشیک‌چی بازار و حمال، بیشتر هم نه، در تشییع جنازه هستند و یک تاجر بازار که من او را می‌شناسم. این تاجر از همه بیشتر گریه می‌کند، اما آن چند حمال و کشیک‌چی، بعضی‌هایشان دعا می‌خوانند و بعضی‌هایشان «لا اله الا الله» می‌گویند و گریه زیادی ندارند. گفتم: خدا! اگر این میت قوم و خویش این تاجر است، چرا قوم و خویش‌ها برای تشییع نیامده‌اند و اگر نیست، این تاجر چه کاره است که مثل مادر بچه‌مرده گریه می‌کند؟!

دیدم از تشییع جنازه جدا شد، آمد و به من گفت: آقا نمی‌خواهی به تشییع یکی از اولیای خدا بیایی؟ گفتم: چرا! بی‌اختیار به دنبال جنازه کشیده شدم و بیرون رفتیم. رفتیم و رفتیم تا به غسلخانه رسیدیم. من خیلی خسته شدم، نشستم و با خودم گفتم ما چرا حرف این تاجر را گوش دادیم؟ امروز از نماز جماعت هم افتادیم! حالا این چه کسی هست؟ کشیک‌چی و باربر بازار! او را دفن کردیم، بعد به تاجر گفتم: این می‌ارزید که ما را به دنبال تشییع او کشیدی؟ گفت: خدمتان می‌آیم و می‌گویم. آمد، نشست و گفت: حج واجب به عهده‌ام بود،

۱. احزاب: ۷۱.

اول به عراق رفتم. دزد بارم را در مسیر کربلا زد، اثاث و پول سفر حج و برگشت به ایرانم را برد و هیچ چیزی نماند و رویی نداشتم به کربلا بروم و کسی را هم نداشتم که قرض بکنم. سفر اولم هم بود، گفتم به کربلا نمی‌روم، پیاده راه افتادم و آمدم، گفتم به مسجد کوفه می‌آیم، کارهایم را در آنجا انجام می‌دهم؛ اگر آشنایی رسید، پولی قرض می‌کنم و به ایران برمی‌گردم. حالا از کار تجارتیم اگر تأمین شد که به مکه می‌روم و اگر نشد که دیگر واجب‌الحج نیستیم. نزدیکی‌های مسجد کوفه بودم که یک شخص معتبر با هیبت با عظمتی (چراغ هم نبود) اسمم را برد و گفت: غصه‌دار هستی؟ گفتم: چیزی نیست! گفت: چیزی که هست، بگو! گفتم: نه، قصد مسجد کوفه دارم. گفت: می‌دانم، اما غصه‌ات را بگو! دیدم رها نمی‌کند، به نظرم رسید این قیافه و این شکل حرف زدن، این جور احوال‌پرسی کردن به این می‌ماند که این امام عصر علیه السلام باشد، به او گفتم: دزد اثاث و بارم را در مسیر کربلا زد و هیچ چیزی ندارم، رویی هم ندارم که به کسی بگویم، آبرودار هم هستم و دست‌گدایی هم ندارم. گفت: مشکلی نیست.

صدا زد هالو، یک سواری آمد. ما یک کشیک‌چی در بازار اصفهان داشتیم که شب‌ها دکان‌ها را می‌پایید و ما بازاری‌ها چیزی به او بابت پاییدن مغازه‌ها می‌دادیم که ما به او هالو می‌گفتیم. این از بچه‌های همین پشت کوه اصفهان و ایل بختیاری بود. همین که ایشان گفت هالو، من به نظرم آمد هالو باید یکی از همین کشیک‌چی‌های بازار خودمان باشد. هالو آمد و گفت: بله آقا! فرمودند: وظیفه امشب تو این است که اثاث‌های این مرد را پس‌بگیری و به او بدهی، بعد به مکه برسان تا اعمال حجش را انجام بدهد، به کربلا برگردان و با امنیت به وطنش برگردان. گفت: چشم آقا! ایشان رفت و به من گفت: به فلان جا بیا، من همه اثاث‌ها و پولت را پس می‌آورم.

رفتم، اثاث‌ها و پولم را آورد، گفت: اثاث‌هایت را در اینجا به یک آشنا بسپار، بیا تا من تو را به مکه ببرم. اثاث‌هایم را به یک آشنا سپردم، بعد گفتم: همشهری‌هایت را که در مکه دیدی، ابدأ از این جریان خبر نده و فقط به آنها بگو من از یک مسیر دیگر آمده‌ام. گفت: من رفتم، اثاث‌های سنگینم را سپردم و آمدم. چشم به هم گذاشتم و نگذاشتم، هالو گفت:



این مسجدالحرام است، برو و کارهایت را بکن؛ فعلاً یک زیارت می‌کنی، بعد مُحَرِّم می‌شوی، بعد به عمره تمتع می‌روی، بعد مُحَرِّم به حج تمتع، عرفات، مشعر، منا، کارهایت که تمام شد، تو را برمی‌گردانم. شش - هفت روز حج را که انجام دادم، دوباره آمد و گفت: به حرم حسینی برمی‌گردیم. دوباره ما را در یک چشم‌به‌هم‌زدن به کربلا برگرداند و گفت: اثاث‌هایت را پس بگیر و برای رفتن به ایران آماده بشو؛ بعد به من گفت: من به گردن تو حق پیدا کردم؟ گفتم: آقا، خیلی حق به گردن من پیدا کرده‌ای. گفت: تو دیگر من را تا اصفهان نمی‌بینی و به خاطر حقی که من به گردن تو پیدا کرده‌ام، یک پیشنهاد در آنجا به تو می‌کنم، آن را انجام بده.

گفت: آقای حاج شیخ محمدباقر من هالو را دیگر ندیدم تا از حج برگشتم و مردم به دیدنم آمدند. یک روز دیدم هالو هم جزء این کسانی آمد که به دیدنم می‌آیند. من خوب دقت کردم، دیدم همانی است که امام عصر علیه السلام صدایش کرد. باز دقت کردم، این همین پپای بازار است؟ این همین است که ما یک حمال معمولی می‌دیدیم؟ کشیک چی است؟ این عبورکرده از دام‌های شیاطین است؟ آدمم تا تمام‌قد بلند شوم، اشاره کرد که سر جای بنشین و زبانت هم ببند! دم اتاق قهوه‌خانه نشست تا همه رفتند، همان‌جا که نشسته بود، گفت: یادت است به تو گفتم حقی به تو پیدا کردم؟ گفتم: بله آقا! گفت: من فردا ده صبح می‌میرم، یک اتاق دم بازار دارم و این آدرسش است، به آنجا می‌آیی. یک صندوق چوبی در آن اتاق است که چهارتا تک‌تومانی با یک کفن در صندوق است، پول را برای مخارج شست‌وشو و قبر برمی‌داری، کفنم هم به من می‌پوشانی و مرا دفن می‌کنی و وضع مرا هم به کسی خبر نمی‌دهی. می‌شود جاده را طی کرد؟ حمال‌های بازار طی کرده‌اند، ما نمی‌توانیم طی کنیم! می‌شود راه را رفت؟ هالوها رفتند!

«فبعزتک یا سیدی و مولای اقسام صادق لئن ترکتنی ناطق لأضجن الیک بین اهلها ضجیح الآملین و لاصرخن الیک صراخ المستصرخین و لابکین علیک بکاء الفاقدین و لانادینک این کنت یا ولیّ المؤمنین یا غایة آمال العارفین یا غیاث المستغیثین یا حبیب قلوب الصادقین و یا إله العالمین».

ای وارث سریر امامت ز جای خیز

زینب چو دید پیکر آن شه میان خاک از دل کشید ناله به صد آه سوزناک
کای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن احوال ما ببین، سپس خوابِ ناز کن
طفلان خود به ورطهٔ بحر بلا نگر دستی به دستگیری ایشان دراز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن
یا دست ما بگیر و از این ورطهٔ بلا بار دیگر روانه به سوی حجاز کن
حسین! من نمی‌خواهم با شمر و خولی هم سفر باشم؛ نمی‌خواهم با سنان و عمر سعد هم
سفر باشم.

«اللهم أصلح امورنا؛ اللهم و استر عيوبنا؛ اللهم اغفر ذنوبنا؛ اللهم لا تسلط علينا من لا
يرحمنا؛ اللهم اشف مرضانا؛ اللهم لا تجعل الدنيا أكبر حمدنا؛ اللهم ايد واحفظ امام
زماننا؛ اللهم اجعل عاقبة امرنا خيرا».



جلسہ پنجم

کلیدی سگفت آور،

اما مشکل کشا

حقیقت معنایی دعا

گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه چیست؟

وجود مبارک امام چهارم یک متن جامع سه صفحه‌ای خطاب به همه انسان‌ها دارند، دو-سه جمله‌اش را که در ارتباط با بحث هر روز و روایت ناب رسول خداست، برایتان عرض می‌کنم. حضرت می‌خواهند در این دو-سه جمله به همه بفرمایند که راه رشد، راه سلوک، راه لقا و راه به‌دست‌آوردن ارزش‌ها به روی احدی از انسان‌ها بسته نیست و به قول قدیمی‌ها، «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه چیست». چیزی به من نمی‌رسد، چون من دستم را دراز نکرده و گدایی نکرده‌ام، وگرنه سفره پر بوده و به من هم عطا می‌شده و در او هم بخلی وجود نداشته است؛ چراکه او «یا دائماً الفضل علی البریه، یا باسط الیدین بالعطیه» است.

دعاهای انبیا در قرآن کریم و اجابت آن از سوی پروردگار

پروردگار دعاهایی را در قرآن از زبان انبیا نقل می‌کند؛ تا آنجایی که یادم است، از زبان آدم علیه السلام به تنهایی و گاهی هم از زبان آدم علیه السلام و همسرش دو نفری، از زبان حضرت نوح علیه السلام، حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت کلیم علیه السلام، حضرت مسیح علیه السلام، حضرت یوسف علیه السلام، حضرت زکریا علیه السلام، آن‌هم در پیری و سنی که امید بچه‌دار شدن صد درصد منتفی بود و خانمش هم به سن نازایی رسیده بود. در ابتدای سوره مریم است: «وَكَانَتْ أَمْرًا نَاقِلَةً لِمَرَاتِنَا عَاوِرَاتٍ فَهَبْ لِي مِن لَدُنْكَ وَلِيًّا. خدایا خودم که در اوج کهن‌سالی هستم و بچه‌دار نمی‌شوم، همسرم هم نازاست و از سن بچه‌دار

شدن او گذشته است، اما من در دعا کردن نسبت به تو ناامید نیستم. این خیلی عجیب است! **﴿يُرِيئِي وَيَرِيثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾**^۱ من که خودم کهن سال شده‌ام و همسر هم از سن بچه‌دار شدن گذشته است، ولی به من فرزندی بده؛ خدا به او وعده فرزند داد و یحیی علیه السلام را به او عطا کرد، یعنی یک پیغمبر به او عطا کرد. از اولیائش دعاهایی را نقل می‌کند که تمام این دعاها مستجاب شد؛ یکی همین دعای زکریا علیه السلام که دیگر بالاتر از این نمی‌شود.

رفع موانع در راه دعا، شرط اجابت آن

دعا یعنی گدایی، از چه کسی؟ از وجود مقدسی که بی‌نیاز است و دارد، در پرداخت هم کم نمی‌آورد و خودش هم امر به دعا کرده که مستجاب شدنش را هم ضمانت کرده است: **﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾**^۲ اما مسئله خیلی مهمی که در این زمینه هست، این است که هم خودش هم به زبان انبیائش پیام داده که موانع بین خودتان و من را در دعا برطرف کنید تا وقتی دعا می‌کنید، دعایتان به من برسد و وسط راه گیر نکند و نماند.

موانع اجابت دعا

یک مانع در راه دعا مال حرام است که هم وارد بدنتان نشود و هم در زندگی‌تان - خانه‌تان یا مغازه‌تان نباشد. یک مانع دیگر دعا این است که در خدایی من، در نبوت انبیای من و در ولایت اولیای من شک نداشته باشید، اگر بین شما و من در دعایتان مانع نباشد، دعا مستجاب می‌شود.

کتاب اول شناخت خدا، کتاب آفرینش

اندیشه در خلقت، آسان‌ترین راه شناخت

این برای دعا بود، اما در مسیر رشد و کمالتان و رسیدن به لقا، ارزش‌ها، رحمت، مغفرت، رضوان و بهشت، این هم نباید مانعی باشد؛ اگر مانع نباشد، رسیدنتان قطعی است و راه به

۱. مریم: ۶.

۲. غافر: ۶۰.

روی همه‌تان باز است. امام چهارم در اینجا دو سه جمله در آن متن دارند و می‌فرمایند: «فقد عرف نفسه»، یک کاری که خدا برای شما کرده، خودش را از چند راه به شما شناسانده که یکی از طریق آفرینش است. حالا آسان‌ترین راه آن، دو تا پنج دقیقه اندیشه در خلقت است که بالاخره این چرخ‌های گردنده، گرداننده دارد یا ندارد؟ در دو دقیقه بگو؛ ندارد؟ به چه دلیل؟ دلیل پیدا نمی‌کنی! پس گرداننده دارد، تمام است؛ خدا پیدا شد.

هر یک از اسمای الهی، خورشیدی تابناک بر درون انسان

حالا اسم آن را می‌خواهی؟ خودت نمی‌توانی پیدا کنی؟ معلمانی را قرار داده است که اسمش را بگویند و گفته‌اند. حداقل هزار اسم از اسمای مبارک او در اختیار گذاشتند که جمع این اسم‌ها در دعای جوشن کبیر است و هر کدامش خورشیدی برای تابیدن بر درون انسان است. اولیای الهی با این اسم‌ها کار می‌کردند؛ خوراک عقلشان بود، خوراک جانشان بود، خوراک قلبشان بود. ما یک خوراک در این عالم نداریم که فقط خوراک شکم باشد؛ عقل هم خوراک دارد، جان هم خوراک دارد. اولیای خدا عقل و دل و جان را هیچ روز و شبی گرسنه نمی‌گذاشتند؛ اگر عقل و قلب و جان را گرسنه بگذارند، می‌میرند؛ وقتی غذای عقل به عقل نرسد، می‌میرند.

معارف و حقایق الهیه، غذای عقل و روح

انبیا گاهی به ملت‌ها می‌گفتند: «**أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ**»^۱ عقل شما مرده است؛ گاهی به ملت‌ها می‌گفتند: شما «**كَالْأَنْعَامِ**» هستید و روحتان مرده است؛ گاهی پروردگار به ملت‌ها می‌گفت: «**قُلُوبِكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ هِيَ كَالْحِجَارَةِ**»^۲ دلتان سنگ شده است و اثرگیر نیست. چرا؟ چون فقط شکمتان را غذا داده‌اید، اما غذای عقلتان را نداده‌اید. این معارف الهیه و حقایق، غذای عقل است؛ نباید یک هفته بگذرد و ما عقل و قلب و دل را غذا ندهیم. حالا یک کتاب خوب مطالعه کنیم یا یک منبر خوب گوش بدهیم، اینها زنده‌کنندگان نواحی دیگر وجود هستند.

۱. نمل: ۵۵.

۲. بقره: ۷۴.

هو الأول و الآخر

خدا خودش را از طریق کتاب آفرینش به شما معرفی کرده است. ده دقیقه فکر بکن، ﴿يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ پیدایش می کنی. او که گم نشده است، تو او را گم کرده ای و او همیشه پیداست: «هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو الكبير المتعال».

به دریا بنگرم دریا تو بینم به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
به هر جا بنگرم، کوه و در و دشت نشان از قامت رعناى تو بینم

این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است: «ما رأيت شيئا الا و رأيت الله معه و قبله و بعده» هیچ چیزی را نگاه نمی کنم، مگر اینکه خدا را با او، قبل از او و بعد از او می بینم؛ چون جهان خالی از او نیست، نه قبل از او خالی از اوست، نه همراه او خالی از اوست و نه بعد از او خالی از اوست. آنها حرفشان این بود، چون عقلشان، دلشان و روحشان از آن غذای خاص این جوانب پر بود.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دیگر یاد نداد استادم
اینهایی هم که می بینید این طور در دنیا به فساد افتاده اند، طبق آیات قرآن و روایات برای این است که عقل و دل و جانشان را دیگران پر از آلودگی کرده اند؛ وگرنه اگر عقل و دل و جان از معارف الهیه و عرشیه تغذیه بشود، آدم یک ولی از اولیای خدا می شود.

همه هستند سرگردان چو پرگار

خداوند خودش را یکی با کتاب آفرینش به شما نشان داده و شناسانده است: «عرف الله نفسه».

خبر داری که سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک؟
چه می خواهند ازین محمل کشیدن چه می جویند ازین منزل بریدن؟
چرا این ثابت است، آن متقلب نام که گفت این را بجنب، آن را بیارام؟



همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آرنده خود را طلبکار
بلی در طبع هر داننده‌ای هست که با گردنده گرداننده‌ای هست

کتاب دوم شناخت خدا، کتاب وجود خود انسان

های وهوی وجود خداوند در هر نفس انسان

با کتاب دومی که خودش را شناسانده، کتاب وجود خودت است: ﴿وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۱ تو با دم چه کسی زنده هستی؟ آن دمی که تو را زنده نگه داشته، اکسیژن و اُزت است؟ اکسیژن و اُزت برای کیست؟ چه کسی برای زنده ماندن تو به تو ریه داده است که در هر ۲۴ ساعت، هفتصد لیتر اکسیژن و کربن را تنفس کنی، هوا را داخل و بیرون بدهی؟ خودت هم از این نفس کشیدن‌ها غافل هستی، داخل می‌بری و بیرون می‌دهی. می‌بری و می‌سوزانی، سوخته را در هوا می‌دهی؛ بعد کل درختان عالم این سوخته‌ها را تصفیه می‌کند و دوباره تمیز آن را به تو برمی‌گرداند. این ریه و این هوا در تصرف کیست؟ چه کسی کارگردانی می‌کند؟ اگر به ریه اشاره بکند که هوا را بگیر یا هوا را پس نده، تو چه کار می‌کنی؟ هر نفسی که داخل می‌بری، هر نفسی که بیرون می‌دهی، هزار های وهوی از او در این یک نفس است.

دم چو فرو رفت، هاست هوست چو بیرون رود

یعنی از او در همه هر نفسی های وهوست؛ اصلاً نفس‌هایت داد او را می‌کشد و فریاد او را می‌زند. با دم چه کسی زنده هستی؟

خدا را در خودت ببین!

چقدر قرآن در اینجا زیبا می‌گوید! «وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» مرا در خودت ببین؛ کوری؟ یعنی پنجاه سال مرا در خودت ندیدی که با چه کسی زنده هستی و با چه کسی

۱. ذاریات: ۲۱.

عشق پروردگار به بندگان

زندگی می‌کنی؟ یک نفر شعری را چهل سال قبل برایم خواند، ببینم یادم است که برایتان بخوانم (ننوشته‌ام)! شعر برای شمس مغربی است:

ای به ولای تو تولای من وز خود و اغیار تبرای من
گر بشکافند سراپای من جز تو نیابند در اعضای من

﴿وَتَحَنُّنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ حبيب من! من از رگ گردن به اینها نزدیک‌تر هستم.

گر بشکافند سراپای من جز تو نیابند در اعضای من

همین هست یا نه؟ اگر نیست، بگویید نیست؛ اگر ما بند به او نیستیم، بند به چه کسی هستیم؟ اگر ما با دم او زنده نیستیم، با دم چه کسی زنده هستیم؟ با دم خودمان، با دم پدر و مادرمان، با دم زن و بچه‌مان یا با دم هوا زنده هستیم؟

مهار حیات بشر در دستان خداوند

اگر با دم هوا زنده هستیم، عزیزترین عزیزانمان که می‌میرد، مگر هوای کره زمین جلوی بینی‌اش نیست؟ پس چرا حرف نمی‌زند، چرا نمی‌بیند؟ ما با کدام دم زنده هستیم؟ اینها چه کاره هستند که ما به آنها دل بسته‌ایم؟ چقدر هم ما را دقیق گول زده‌اند و چقدر کتاب برای ما نوشته‌اند! چقدر در مدرسه‌ها کلاه سر ما گذاشته‌اند که اگر هوا نباشد، ما زنده نمی‌مانیم! هوا که هست و این همه در هوا می‌میرند. زنده‌ها در دریای هوا می‌میرند و ماهی‌ها در اقیانوس‌ها می‌میرند. مهار حیات در دست کیست؟ چرا اسم او را نمی‌برید؟ چرا پنهانش می‌کنید؟ چرا کتمان‌ش می‌کنید؟ چرا خجالت می‌کشید؟ چرا خجالت می‌کشید بگویید چون روی خود را از او برگردانده‌ایم، وضعمان به هم ریخته است؟ چرا چهل سال دائماً می‌گویید مشکلات اقتصادی داریم و باید حل کنیم. با چه کلیدی؟ کلید در دست کیست؟ مگر در قرآن نمی‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۲ بلاها را تغییر نمی‌دهم، مگر آلودگی‌ها را از خود تغییر بدهید؟ چرا حرف خدا را نمی‌زنید؟ چرا

۱. ق: ۱۶.

۲. رعد: ۱۱.



نمی‌گویید خدا؟ حیات ما در دست پول است؟ حل مشکل ما در دست پول است؟ حل مشکل ما در دست اقتصاد است؟ خدا کجاست؟ چرا او را گم کرده‌اید؟ او که ضمن طرح چند سؤال در قرآن مجید، یک سؤالش در سوره مبارکه نمل این است که از ما جنس دوپا هم می‌پرسد. وقتی در آیات قبل خود می‌گوید آنجا رفتی، آنجا رفتی، آنجا رفتی، پیش آن گردن کشیدی، پیش او گردن کج کردی، پیش آن بت رفتی و با آن بت راز و نیاز کردی؛ مدام می‌پرسد چه شد؟ بعد به این سؤال می‌رسد و می‌پرسد: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۱ آیا کسی که پاسخ مضطر را می‌دهد و مشکلات را برطرف می‌کند، باید رو به سوی او کرد یا رو ب سوی کسی که جواب هیچ مضطری را نمی‌دهد و نمی‌تواند هیچ مشکلی را حل کند؟ به کجا روی آورده‌اید؟ مرا رها کرده‌اید و به چه چیزی دل بسته‌اید؟ دل به چه کسی بستید؟

کلیدهای شگفت‌آور، اما مشکل‌گشا

یاد خداوند در هر زمان

«عرف نفسه»، این کلام عرشی و نورانی زین العابدین علیه السلام است؛ خودش را به شما شناسانده و شما یادتان رفته است. حالا در قرآن می‌گوید: «أذْكُرُونِي» مرا به یاد بیاورید! شما یادتان رفته است و من خودم را با کتاب آفرینش و کتاب وجود خودتان شناساندم. به خودت نگاه کن تا به یاد من بیایی. به مشکلات گذشته خودت نگاه کن که گاهی یاد من کردی و یک «یا الله» گفتی، یک «یا رب» گفتی و من مشکل تو را حل کردم. حالا چه شده که یادت رفته است؟

هزینه کردن در مسیر زیارت کربلا

ما کلید حل‌های عجیبی داریم، راه را گم نکنیم، جا را هم گم نکنیم! این راه را تا می‌توانید، همه و مخصوصاً کارگردانان کشور آسان کنید و همه، مخصوصاً حکومت تا می‌توانید، ولو با

قرض کردن پول در این مسیر هزینه کنید. این یک راه حل مشکل است، نه همه راه؛ خود این راه راه عظیمی است که راه را هموار کنید و پول در این مسیر هزینه کنید. امام عسکری علیه السلام طبق روایات «کامل الزیارات» یک پول قابل توجهی به یکی از اصحابشان دادند (ظاهراً این فرد عذر موجهی داشت) و فرمودند: پول را به یکی از یاران متعهد ما بده تا از سامره به کربلا برود و برای من دعا کند که خدا مرا شفا بدهد. گفت: چشم! هم راه را هموار کنید و هم در این راه پول هزینه کنید، ولو به قرض کردن؛ اگر توانش را دارید، پنج اتوبوس بگیرید که مسافر را مجانی به مرز ببرد؛ توانش را دارید، صد بلیط هواپیما بگیرید و به عاشقانی بدهید که می‌خواهند بروند، اما پول ندارند که بروند؛ هم دولت و هم ملت، چون یک مسافر از این مسیر در اربعین کم بشود، یک خشت خوشحالی در ساختمان دل دشمن کار گذاشته شده است.

دستور خداوند به امامان معصوم در زیارت کربلا و هزینه در این راه

آن شخص پول را از امام عسکری علیه السلام گرفت آمد، یکی از یاران ناب امام یازدهم را پیدا کرد و گفت: این پول برای امام معصوم و پاک‌ترین پول است. امام مریض و در بستر است، گفته که با این پول به کربلا برو و در حرم ابی عبدالله علیه السلام دعا کن که خدا من را شفا بدهد. گفت: یعنی چه؟ امام مگر خودش دارای مقام امامت نیست؟ گفت: چرا، هست. گفت: مگر امام خودش دارای مقام ولایت نیست؟ گفت: چرا، هست. گفت: امام مگر دعای خودش مستجاب نیست؟ گفت: چرا، هست. گفت: پس برای چه پول خرج می‌کند که مسافر به کربلا برود؟ گفت: من نمی‌دانم! گفت: برو به او بگو؛ با همان پول پیش حضرت عسکری علیه السلام برگشت و گفت: آقا طرف این‌طوری گفت. امام فرمودند: پیغمبر صلی الله علیه و آله بالاتر است یا خانه کعبه؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بالاتر است، خانه کعبه سنگ است و پیغمبر صلی الله علیه و آله اشرف موجودات زنده عالم است. گفت: آیا خدا بر پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب نکرد که به دور آن خانه گلی طواف بکند؟ گفت: چرا فرمود. این چه حرفی است که او زده؟ من درست است که امام، صاحب ولایت و معصوم هستم، اما ما به زیارت و هزینه کردن برای ابی عبدالله علیه السلام دستور داریم. زیارت ابی عبدالله علیه السلام مشکل حل می‌کند.



ضمانت قرآنی حل مشکل در اقتدای به رسول خدا ﷺ

توحید کلید حل مشکل است که پیش خودمان است، کلید حل مشکل اقتدای به پیغمبر ﷺ در همه امور است که پیش خودمان است. «وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»^۱ این ضمانت قرآنی و الهی است که «وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا».

سعادت دنیا و آخرت در زیارت ابی‌عبدالله ﷺ

زیارت ابی‌عبدالله ﷺ سعادت دنیا و آخرت است؛ پیغمبر اکرم ﷺ فرموده‌اند، پیغمبر این را درباره هیچ امامی حتی درباره امیرالمؤمنین ﷺ نفرموده است، این را یادتان باشد! درباره امیرالمؤمنین ﷺ فرموده‌اند: «بعلی تهتدون» شما راه را با علی پیدا می‌کنید و گمراهی‌تان بدون علی حتمی است؛ اما وقتی به ابی‌عبدالله ﷺ می‌رسند، می‌گویند: «و بالحسین تسعدون» شما با حسین در دنیا و آخرت خوشبخت می‌شوید.

همه کلیدهای مشکل‌گشا در قرآن مجید است

«عَرَفَ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ ارْسَلَ إِلَيْكُمْ رَسُولَهُ» خدا هم خودش را به شما شناسانده و هم پیغمبرش را به سوی شما فرستاده است، «و انزل علیکم کتابه فیه حلاله و حرامه و حججه و امثاله» و هم قرآنش را برای شما نازل کرده، حلال و حرامش هم در قرآن است، دلایلش در قرآن است، عبرت‌هایش در قرآن است؛ پس کلید حل همه مشکلاتتان در توحید و نبوت و قرآن مجید است. حالا به دنبال چه کلیدی می‌گردید؟ کلید دیگری پیدا نمی‌شود که مشکلات شما را حل کند.

بهترین رفقای انسان در دنیا و آخرت

«خدا خَیْرُ رَفِیقٍ، پیغمبر خَیْرُ رَفِیقٍ، ولی‌الله‌اعظم خَیْرُ رَفِیقٍ، قرآن خَیْرُ رَفِیقٍ»؛ این چند رفیق از ما هیچ چیزی نمی‌خواهند و فقط به ما اصرار دارند بیایید تا هر چه می‌خواهید، به شما بدهیم؛

اما چیزی از ما نمی‌خواهند، چون هیچ نیازی به ما ندارند. اصرار می‌کنند که بیایید و جیب دنیا و آخرتتان را پر کنید. ما بدون این رفقا به هیچ‌جا نمی‌رسیم و بدون اینها هیچ چیزی نمی‌شویم، بدون اینها دستمان به هیچ‌جا بند نمی‌شود و هیچ در فیضی به روی ما باز نمی‌شود.

بدن حجت خدا بر روی زمین کربلا

شبی در محفلی با آه و سوزی	شنیدستم که مرد پاره‌دوزی
چنین می‌گفت با پیر عجوزی	گلی خوش‌بوی در حمام روزی
رسید از دست محبوبی به دستم	گرفتم آن گل و کردم خمیری
خمیری نرم و تازه چون حریری	معطر بود و خوب و دل‌پذیری
بدو گفتم که مُشکی یا عبیری؟	که از بوی دلاویز تو مستم
همه گل‌های عالم آزمودم	ندیدم چون تو و عبرت نمودم
چو گل بشفت این گفت و شنودم	بگفتا من گلی ناچیز بودم
ولیکن مدتی با گل نشستم	گل اندر زیر خود گسترده پر کرد
مرا با هم‌نشینی مفتخر کرد	چو عمرم مدتی با گل گذر کرد
کمال هم‌نشین در من اثر کرد	وگرنه من همان خاکم که هستم

غرق سخن با بدن قطعه‌قطعه است: به خودت قسم، دلم نمی‌خواهد بروم و دارند ما را می‌برند؛ می‌خواهم صورتت را ببوسم، اما سرت را به نیزه زده‌اند؛ می‌خواهم بدنت را ببوسم اما جای درستی ندارد؛ حسین! من نمی‌خواهم با شمر و خولی هم‌سفر باشم، نمی‌خواهم. گرم سخن بود که یک‌مرتبه چشمش به زین‌العابدین علیه‌السلام بر روی شتر افتاد، به سرعت بدن را روی زمین گذاشت، دوید و جلوی زین‌العابدین علیه‌السلام آمد: ای یادگار گذشتگان، ای حجت باقی‌ماندگان! «مالی تجود بنفسک»، چرا داری جان می‌کنی؟ عمه جان، تو حجت خدا هستی. صدا زد: عمه جان، مگر این بدن حجت خدا نیست؟ زین‌العابدین علیه‌السلام یک جمله دیگر هم فرمودند که خیلی طاقت گفتنش را ندارم، اما به هر زحمت و جان‌کدنی باشد، برایتان می‌گویم: عمه جان، با این وضعی که من می‌بینم، انگار این مردم ما را مسلمان نمی‌دانند...



جلسه هشتم

عوامل نفرت خداوند از بنده

گذری بر بحث پیشین

مقدمه قابل توجهی در روایت مورد بحث مطرح است، پیغمبر اسلام ﷺ می‌فرمایند: «اذا احب الله عبدا الهمة ثمان خصال» هنگامی که خداوند عاشق بنده‌ای باشد، راه او را به هشت خصلت باز می‌کند. چه باید کرد که محبوب خدا شد؟ ما باید از طریق قرآن و روایات علل نفرت خدا را بیابیم؛ چه مسائلی، چه حالاتی و چه اعمالی سبب می‌شود که پروردگار از انسان متنفر بشود، اگر آنها از وجود انسان زدوده و شسته شود که تمامش مانع است، راه محبت الهی به انسان باز می‌شود. روز پنجشنبه در این زمینه یک آیه برای شما خواندم: «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا نَامِيًّا»^۱ که توضیح هم داده شد. نکات بسیار مهمی در جلسه گذشته در زمینه باز شدن راه محبت او به عبد بیان شد، امروز باز با همدیگر به عوامل نفرت نگاهی می‌اندازیم.

اهمیت سند معتبر در نقل روایت

مقدمتاً روایتی از «اصول کافی» برایتان می‌خوانم؛ اگر زمان باقی بماند، وارد روایتی می‌شوم که سه کتاب بسیار مهم نقل کرده‌اند. کتاب بسیار پرقیمت «أمالی» شیخ طوسی قدیمی‌ترین کتاب است. این مردی که در دنیای شیعه کم‌نظیر است؛ هم وزن علمی بالایی

۱. نساء: ۱۱۹.



و هم وزن شخصیتی بالایی دارد و برای اینکه بدانید از چه توفیقاتی برخوردار بوده است، پایه‌گذاری حوزه علمیة نجف یک توفیق او از جانب پروردگار در هزاروچند سال پیش بود.

شما اگر به کتاب «ماض نجف و حاضرها؛ گذشته و الآن نجف» مراجعه کنید، می‌بینید که چه آثار عظیمی از این مرد الهی به‌جا مانده است؛ آن هم یک بچه دهاتی! طوس در زمان شیخ یک روستا بوده است، الآن هم هنوز به شهر خراسان وصل نیست. یک نوجوان از یک قریه در حوزه شیعه در شهر بغداد می‌رود و طلبه می‌شود. علم را با عمل، اخلاص، زهد و عبادت مخلوط می‌کند و شیخ طوسی می‌شود. هزاروچند سال است که علم در شیعه بر سر سفره ایشان است و کتاب‌هایی که نوشته، از رده خارج نشده است. آخر گاهی آدم یک کتاب می‌نویسد که ده سال در دست مردم است و بعد به کنار می‌رود؛ اما حدود دوازده قرن است که کتاب‌های ایشان دست به دست در مراکز علمی می‌چرخد و مدرک است؛ مدرک فتوا، مدرک تألیفات شیعه و اهل سنت است. دانشگاهی در یکی از شهرهای مهم ترکیه از من برای بازدید دعوت کردند. آنجا بخشی را به من نشان دادند که داشتند یک دائرةالمعارف عظیمی را تدوین می‌کردند، دیدم که یک بخش از این دائرةالمعارف درباره شخصیت و تألیفات شیخ طوسی است.

یک مدرک این روایت، «امالی» شیخ است که خیلی روایت نابی است؛ یک مدرک روایت «کنز الفوائد» است که نوشته یکی از دانشمندان بزرگ مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به نام کراجکی است؛ یک مدرک دیگر روایت که برای پانصد سال قبل است، «بحارالأنوار» مرحوم مجلسی است.

روایات اهل بیت علیهم‌السلام، داروی بشر تا روز قیامت

حالا به سراغ روایت در جلد دوم (عربی) کتاب شریف «اصول کافی» برویم. این روایت که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده، یک روایت صد درصد اخلاقی است، همه مردم هم به این روایت نیازمند هستند. همه که می‌گویم، یعنی همه؛ ما هم به این روایت نیازمند هستیم، شما هم نیازمند هستید، بقیه هم نیازمند هستند. این نوع روایات هم کهنه‌شدنی نیست، چون تا قیامت دارو، نسخه و درمان مردم است. همین روایت در بعضی از کتاب‌ها با یک



بخش اضافه‌تر از وجود مبارک امام مجتبی‌علیه السلام نقل شده است که حالا من مجموع آن را می‌گویم؛ هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و هم از امام مجتبی‌علیه السلام هر دو را می‌گویم.

ریشه کفر در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

کفر در لغت

عجیب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقدمه این روایت می‌فرمایند: «اصول الکفر ثلاثة» ریشه‌های کفر سه چیز است. اول ببینیم کلمه کفر یعنی چه؟ عرب به کسی که شغل او کشاورزی است، کافر می‌گوید. کافر یعنی چه؟ کافر یعنی پنهان‌کننده. کافر ده کیلو نخود، ده کیلو عدس، بیست کیلو لپه و بیست کیلو لوبیا به کنار زمین می‌آورد، بعد دانه‌دانه در زیر زمین پنهان می‌کند و خاک روی آن می‌ریزد. عرب به این عمل کفر یعنی پنهان کردن می‌گوید و پنهان‌کننده را کافر می‌گوید.

عامل محرومیت انسان از رحمت الهی

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: ریشه کفر سه چیز است، یعنی ریشه اموری که آدم را از رحمت، فیض، لطف، عنایت و محبت پروردگار پنهان و محروم می‌کند، حالا آنچه کشاورز پنهان می‌کند، دو-سه ماه دیگر با رشد سر در می‌آورد و این سه چیزی که انسان را از لطف و رحمت پنهان و نابود می‌کند و آدم را می‌پوساند، با آنچه کشاورز پنهان می‌کند، فرق می‌کند. همه پنهان‌کردنی‌ها که یکی نیستند. به ترتیبی که پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت مجتبی‌علیه السلام بیان کرده‌اند: «الکبر و الحرص و الحسد».

موضع‌گیری پروردگار نسبت به ریشه‌های کفر

الف) کبر در برابر خداوند

حالا بعد، امام مجتبی‌علیه السلام موضع‌گیری پروردگار را نسبت به هر سه توضیح می‌دهند: کبر یعنی کبر در برابر پروردگار که این کبر خیلی خطرناک است! من خودم را یکی و پروردگار

را هم یکی بدانم، یک حالتی در خودم احساس بکنم که به خودم اجازه ندهم زیر بار اوامر و نواهی پروردگار بروم، نپذیرم و قبول نکنم.

کبر شیطان در برابر خداوند، عامل رجم و لعنت الهی

امام می‌فرمایند: شیطان با این کبر بود که دچار رجم و لعنت الهی شد. امر شد سجده کن، گفت نمی‌کنم! به او خطاب شد: ﴿فَأَخْرَجْنَا مِنْهَا قَاتِلَكَ رَجِيمٌ﴾^۱ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ^۱ این نفرت است. نخواست که او را بیرون کرد، اگر می‌خواست که نگه می‌داشت؛ تا زمانی که می‌خواست، نگه داشت. خیلی هم آیه شریفه جالب است که پروردگار می‌فرماید: ﴿وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۲ این موجود کافر نبود.

«كَانَ» در اینجا به معنی «صار» است؛ یعنی از افعال قلوب است، نه از افعال ناقصه. آنهایی که ادبیات خوانده‌اند، می‌دانند چه می‌گوییم؛ اگر از افعال ناقصه حساب بکنند، معنی‌اش «کافر بود» می‌شود و آن وقت معنی‌اش این می‌شود: به قول امیرالمؤمنین علیه السلام که عبادت ابلیس شش هزار سال بوده است، شما هم خبر ندارید از سال این دنیا یا از سال دنیایی بوده که در آن عبادت می‌کرده است و خود حضرت هم بیان نمی‌کند، یعنی پروردگار عالم کافری نجس، پلید و آلوده را شش هزار سال در کنار پاکان ملکوت نشین نگه داشت؛ نمی‌شود این را باور کرد، پس «كَانَ» از افعال ناقصه نیست و معنی‌اش معنی افعال قلوب است.

کفر شیطان در مسئله کبر

نظر شخصیت‌های بزرگی مثل علامه طباطبایی هم همین است، ایشان هم می‌گویند: «كَانَ» به معنی صار یعنی گردیدن است. کافر نبود و فقط در مسئله کبر کافر شد. وقتی نجس و آلوده شد و بین خود و فیوضات الهیه مانع ایجاد کرد، خدا هم از درونش خبر داشت که برگشتنی نیست و اگر برای خدا معلوم بود که برمی‌گردد، نه به او «فَأَخْرَجْنَا» می‌گفت و نه «عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» می‌گفت؛ بلکه مهلتی به او می‌داد تا توبه کند؛

۱. ص: ۷۷-۷۸.

۲. بقره: ۳۴.

مثل اینکه به نفر بعدی نه «فَاخْرُجْ» ابلیسی گفت و نه «عَلَيْكَ لُعْنَتِي» گفت. کلمه «خَرَجَ» گرفته، ولی به کس دیگری نسبت داده است، نه به خودش، چون می دانست آلوده و پلید نشده، لغزشی پیدا کرده است که حالا می گویم؛ ولی این به کبر آلوده و نجس شد، آن هم کبر در مقابل پروردگار که یکی من و یکی تو! تو نباید امر به سجده به من می کردی، من برای خودم شخصیت و مقامی دارم. تو چه شخصیتی هستی؟!

خداوند، تنها مالک و صاحب اختیار عالم هستی

هرکسی هر مقامی، هر شخصیتی، هر مالی و هر هویتی که دارد، از او دارد و هیچ کس در این عالم هیچ چیزی از خودش ندارد. این تصور غلط آدم را واژگون می کند! شما آیات آخر سوره قصص را بخوانید، چرا قارون دوزخی شد؟ موسی بن عمران علیه السلام نگفت کل مال خود را بده، فقط گفت زکات مال خودت را بده. به موسی گفت: این مال، نه مال توست و نه مال خدا، **﴿أُوتِيَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾** من این را با دانش خودم به دست آورده‌ام، به تو و خدا چه؟ در کنار پروردگار احساس مالکیت کرد و در همین مملکت مصر به جهنم رفت.

اما شما به چند سال قبل یا چند قرن قبل برگردید، یوسف علیه السلام در همین مملکت، سلطنت و مال و علم و هرچه داشت، به پروردگار عالم گفت: **﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾**^۲ من هیچ چیزی از خودم ندارم و این را راست می گفت، هرچه دارم - این مملکت، ملک، حاکمیت، این علم - برای توست؛ به جهنم نرفت، چون آلوده و منفور نشد و بین او و خدا مانعی ایجاد نشد.

خورشید محبت خداوند با وجود کبر در انسان طلوع نخواهد کرد

ولی در اینجا بین ابلیس و خدا پرده افتاد و فیض قطع شد، خطاب «اُخْرَجْ» آمد، او را از ملکوت بیرون کردند و ملعون شد. حضرت می فرمایند: بپایید که دچار کبر نشوید و

۱. قصص: ۷۸.

۲. یوسف: ۱۰۱.

«أُخْرِج» و لعنت به شما هم نخورد. این یک مورد نفرت است؛ من وقتی نسبت به او امر و نواهی پروردگار در کبر باشم، خورشید محبت خدا به وجودم طلوع نمی‌کند.

احکام خداوند، احکام بندگی و عبادت

یک نفر یک وقتی همین‌جا - البته در ماهی غیر از محرّم و صفر - به من گفت: من هرچه فکر و دقت می‌کنم، این مسئله سه‌م خمس (من حالا تعبیر او را می‌گویم) در کتب نمی‌رود! حالا مگر خدا احکامش را نازل کرده که در کتب من برود؟ احکامش احکام بندگی و عبادت است. گفتم: مدرک این حکم در قرآن کریم و سوره انفال است. گفت: حالا هر کجا می‌خواهد باشد، من نمی‌توانم به خودم بقبولانم! گفتم: من هم زوری ندارم که به تو بقبولانم؛ می‌خواهی قبول کن، می‌خواهی نکن! حالا چرا قبول نمی‌کند؟ دچار بیماری کبر است.

نهایت تواضع در برابر خداوند

پیغمبر ﷺ به نماینده‌شان فرمودند: الآن فصل زکات است، چند قبيله هستند، زکاتشان را بگیر و بیاور؛ آمد و به یک شترچران در بیابان رسید، گفت: من نماینده رسول خدا ﷺ هستم، چند شتر داری؟ گفت: باید چندتا داشته باشم؟ گفت: مثلاً اگر پنج شتر داری، یکی از آن زکات است. گفت: من از جایم بلند نمی‌شوم! گفت: من به دنبال زکات واجب آمده‌ام و حکم الهی است. گفت: من به تو گفتم که از جایم بلند نمی‌شوم، خیالت راحت باشد! گفت: من جواب پیغمبر ﷺ را چه بدهم؟ گفت: لازم نیست جواب پیغمبر ﷺ را بدهی؛ من می‌گویم از جایم بلند نمی‌شوم، چون آدم که بلند شود و به سراغ مال و ثروتش برود، دلش گول می‌خورد (این عرب بی‌سواد بیابانی گفت، باز هم می‌گویم این عرب بی‌سواد بیابانی سیاه‌سوخته گفت)، من از جایم بلند نمی‌شوم و خیلی برای من افتخار است که پیغمبر ﷺ نماینده‌ای پیش من فرستاده است. این شترهای من هست، برو و در آنها بگرد، خودت عرب و شترشناس هستی، آن را که از همه جوان‌تر، سرخ‌موتر و قیمتش هم گران‌تر است، جدا کن و برای پیغمبر ببر و بگو این زکات مال من است. این تواضع در مقابل خداست و دیگر نهایت تواضع است.



خداوند به دنبال کمیت نیست

حالا بعضی‌ها مثل من که می‌خواهند پول در راه خدا بدهند، اسکناس‌های نو را بیرون می‌کشند و کهنه‌ها را می‌دهند، فکر می‌کنند فرقی می‌کند. نو با کهنه چه فرقی می‌کند؟ خدا به دنبال کمیت نیست! آنچه مهم است، پول نیست؛ آنچه مهم است، نماز و روزه نیست؛ آنچه مهم است، روح عبودیت است که من در همه موارد تسلیم پروردگار مهربان هستم یا نه، این مهم است و این روحیه ارزش دارد. کبر یعنی خود را از فیوضات و رحمت الهی پوشاندن و من وقتی روی وجود خودم را بیوشانم، فیض و محبتی به من نمی‌رسد و به این هشت خصلت راه پیدا نمی‌کنم.

ب) حرص و طمع انسان

دومین علت نفرت خدا از انسان، حرص است؛ یعنی قانع نبودن به حلال الهی و به دنبال اضافه ناباب رفتن. حالا حضرت مجتبی علیه السلام در ذیل روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله این جور مثل زده‌اند که خدا به حضرت آدم علیه السلام و زانش فرمود: کل این بهشت و آن باغ آباد در اختیار توست، در هر کجای آن بروید و از نعمت‌هایش بهره ببرید، اما به یک درختش کاری نداشته باشید و همین یک درخت را از زندگی‌تان جدا کنید. خدا از اینجا به بعد را دیگر از عهده خودش برداشته است و در آیه می‌گوید: این زن و شوهر دستشان در دست ابلیس رفت، «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ»^۱ و شیطان آنها را لغزاند. من فقط به او نسخه دادم و گفتم تمام این درخت‌ها برای تو خوب است، اما این یکی برای تو مناسب نیست و شیطان هر دو را لغزاند؛ «فَأَخْرَجَهُمَا»، من به این زن و شوهر نگفتم «أَخْرُجَا»، چون من نجس بودن و آلودگی و پلیدی در آنها ندیدم که به خاطر آلودگی بگویم بیرون بروید و به دنبالشان لعنتم را بفرستم. آنها آلوده نشدند که از طرف من ملعون و اخراج بشوند، بلکه لغزش پیدا کردند و به قول علما، لغزش در مقابل نهی ارشادی بود، نه نهی مولوی؛ یعنی من دکتر به او گفتم تمام غذاهای این بهشت برای تو خوب است، اما این خریزه را لب نزن. حالا اگر

۱. بقره: ۳۶.

خربرزه را می‌خورد، نمی‌مرد و برای او خوب نبود؛ اما اگر شیطان سجده نمی‌کرد، از هویت بندگی می‌مُرد. آدم با لب زدن به آن یک قاچ از خربرزه نمی‌مرد و هیچ چیزی هم نمی‌شد، فقط عیبی در بدنش پیدا می‌شد. او آن دو را بیرون کرد، ولی بالاخره از بهشت بیرونشان کرد و از فیض بهشت محروم شدند، شما این کار را نکنید!

ج) حسد

حسد خیلی خطرناک است، حضرت می‌فرمایند: حسد سبب شد که برادری مثل قابیل، برادر پدر و مادری خودش را بکشد؛ چون چشم نداشت نعمت خدا را بر او ببیند.

اثر تابش انوار الهیه بر بندگان محبوب و پاک خداوند

اگر کسی متکبر باشد، حسود باشد، حریص باشد، محبت خدا به‌طرف او نمی‌آید؛ اما اگر کسی از این حرف‌ها پاک و راه دلش به‌سوی تاییدن انوار الهیه باز باشد، خدا می‌داند چه خواهد شد و به چه مقاماتی خواهد رسید. حالا گاهی خداوند متعال به بعضی از بندگان در یک میلیون یا دو میلیون به یک‌نفر اجازه بدهد یک کلمه حرف بزنند که دیگران بفهمند مقام محبوبیت و راه پیدا کردن به کرامات الهیه چقدر باارزش است.

من تا حالا این تعبیر را دربارهٔ علمای شیعه در حق کسی جز مرحوم آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ محمدتقی راضی اصفهانی ندیده‌ام. فقط دربارهٔ ایشان دیده‌ام که نوشته‌اند «علامة المحققين». بار این لقب خیلی بالاست! ایشان یک کتاب به نام «هدایة‌المسترشدین» دارد که شخصیت‌هایی مثل شیخ انصاری به این کتاب نیازمند بودند. این کتاب از غوغاترین کتابهای علمی اصولی شیعه است. خانواده ایشان هم بالای سیصدسال در اصفهان از گسترده‌ترین خانواده علمی بودند و هنوز شاخ و برگ‌هایشان هستند. خود ایشان ناقل و راوی این مطلب هستند و بعد از ایشان هم فرزندانشان، بعد فرزندانشان؛ الآن هم یکی از فرزندانشان هست که درس خارج می‌دهد و صاحب تألیف است. همهٔ اینها این مسئله را از جدشان می‌دانند.



ایشان می‌فرماید: تصمیم گرفتم سفری برای زیارت وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام بروم. مرکب‌هایی برای خودم و همراهانم کرایه کرده بودم، در راه (کجای آن را نمی‌گویم و نمی‌نویسد) طلبه‌اشناسی را دیدم که پیاده به مشهد می‌رود؛ ناراحت شدم که چرا این طلبه در این جاده خاکی و طولانی از اصفهان تا مشهد پیاده می‌رود؟! به این کرایه‌دهنده مرکب‌ها گفتم که سوارش کنید، گفت: چشم! بعد هم راندم و آمدم. به آن منزل بعدی که رسیدیم، دیدم این طلبه هنوز پیاده است! با این کرایه‌دهنده مرکب‌ها دعوا کردم و گفتم: دلم سوخت، مگر من به تو نگفتم سوارش کن؟ گفت: من دعوتش کردم، راضی نشد. گفت: یک دفعه چشمم به او افتاد و دیدم دارد آرام از سطح زمین بالاتر و روی هوا راه می‌رود. به من گفت: آقا شیخ محمدتقی! همین حدود یک هندوانه بزرگ و یک کوچک هست، اجازه داری بخوری. من را دوازده سال دیگر در یک جلسه می‌بینی، من خبر خودم را به تو می‌گویم و همین‌طور که بالاتر از سطح زمین بود، راهش را ادامه داد و رفت. آنهایی که نمی‌توانند بین ما زندگی کنند، می‌روند و نمی‌مانند.

ایشان نوشته‌اند: دوازده سال گذشت، من در مسجد شاه اصفهان درس می‌دادم و چهارصد طلبه قریب‌الاجتهاد پای درس او می‌آمد. چنین درس باکیفیتی در اصفهان سابقه نداشته است. کسی سر درس می‌آید و در گوشش می‌گوید: یکی در مدرسه جده با تو کار دارد. گفت: دلم را برد! درس تمام شد، بلند شدم و به مدرسه جده رفتم، در یک حجره دیدم همان طلبه است که دوازده سال پیش در راه مشهد دیدم. به من گفت: آقا شیخ محمدتقی، خدا یک بندگانی دارد (خدا فقط چنین بندگانی دارد که هیچ‌جای دیگر از این بندگان پیدا نمی‌شود) که اگر بخواهند مثلاً همین حجره‌ای که در آن هستیم طلا بشود، طلا می‌شود؛ تا گفت اگر بخواهند طلا بشود، تمام حجره - کف، دیوارها و طاق - طلا شد! ولی یک مرتبه به کل حجره نگاه کرد و دوباره همان کاهگل و گچ شد. گفت حالا بلند شو تا بالای پشت‌بام برویم و یک‌خرده با هم صحبت کنیم. بلند شدیم و بالای پشت‌بام مدرسه رفتیم. گفت: حاج شیخ محمدتقی من قصد رفتن کرده‌ام، از روی پشت‌بام به هوا رفت؛ رفت که رفت، هنوز دارد می‌رود و ما دیگر بی‌خبر بی‌خبر ماندیم؛ یعنی اگر قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام درست به کار

گرفته بشود، آدم را به نور تبدیل می‌کند و آدم روی هوا راه می‌رود. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: حداقل آدم در خواب به طرف ملکوت راه می‌رود.

کنم گریه تا دل جای تو باشد

حرف امروز تمام! باز هم تکرار کنم، خدایا ما گدا هستیم و دستمان خیلی خالی است؛ لطفی بکن تا نمرده‌ایم، ما را با پرونده خالی پیش تو نفرستند و در فردای قیامت خجالت‌زده نایستیم. اول هفته است و می‌خواهیم هفته‌مان را شروع بکنیم.

غبار دل به آب دیده شویم کنم پاکیزه تا جای تو باشد

دو تا اشک در این عالم قیمت دارد: «الدمعة من خوف الله» یکی گریه از خوف خداست که بالاترین گریه است و یک گریه هم که هم‌قیمت با این گریه است، گریه بر ابی‌عبدالله علیه السلام است. کنم گریه تا جای تو باشم؛ خیلی عجیب است که خواهر بعد از ۵۶ سال کنار برادر بیاید و مجبور بشود سه سؤال مطرح کند: «أ أنت اخي» آیا تو برادر من هستی؟ «و ابن والدي» آیا تو پسر امیرالمؤمنین، پدر من هستی؟ «و ابن امی» آیا تو پسر فاطمه زهرا، مادر من هستی؟ حسین من، «یوم علی صدر المصطفی» یکروز تو روزی بود که بر روی سینه پیغمبر خوابیده بودی، «و یوم علی وجه الشراء» و یکروز تو هم امروز است که روی خاک گرم بیابان با بدن قطعه‌قطعه افتاده‌ای.



جلسه، مقتم

دوری از محرمات، خصلت

بندگان محبوب خدا

چشم پوشی از حرام الهی، از خصایل بندگان محبوب خدا

در ابتدای روایت رسول خدا ﷺ به این معنا اشاره شده است که هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، محبت به بنده‌ای داشته باشد و عاشق عبدی باشد، او را به حوزه هشت خصلت راه می‌دهد. به ترتیبی که خود رسول خدا ﷺ بیان کرده‌اند، من با لطف او و به همان ترتیب، خصلت‌ها را برایتان توضیح می‌دهم. اولین خصلت بیان شده این است: «غض البصره عن المحارم» یک حالی برای عبد پیش می‌آید که از همه مُحَرَّمات الهی چشم می‌پوشد و یا به عبارت ساده‌تر، دست می‌کشد و دست برمی‌دارد. خودش را برای این چندروزه زندگی محدود و از دست رفتنی به حرام‌های اعلام شده آلوده نمی‌کند.

دو نکته مهم درباره حرام‌ها

دو نکته بسیار مهم درباره حرام‌ها در قرآن مجید و روایات دیده می‌شود که این دو نکته خیلی سنگین است و دائم باید به وجود مقدس حق پناه برد که او پناه‌دهنده است و کراراً هم در قرآن امر فرموده به خود من پناه بیاورید، از من بخواهید که شما را پناه بدهم و پناه می‌دهد.

نکته قرآنی؛ تبدیل حرام به آتش از همان لحظه ارتکاب

نکته قرآنی‌اش این است که حرام‌ها از همان لحظه‌ای که فرد مرتکب می‌شود، طبق نظامی که پروردگار بر عالم حاکم کرده است، به آتش تبدیل می‌شود. اینکه از قدیم می‌گفتند «آخرت

عشق پروردگار به بندگان

نسیه است»، این حرف دروغی است و آخرت نقد است؛ هم همه خوبی‌هایش نقد است و هم همه عذاب‌هایش نقد است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: بهشت را در شب معراج به من ارائه کردند، کامل نبود و سازندگان داشتند بهشت را می‌ساختند. قصر بوده، چشمه بوده، رود بوده، درخت‌کاری و گل‌کاری بوده است، ولی کارشان مداوم و پیوسته نبود؛ من از جبرئیل پرسیدم که چرا اینها به دنبال هم کار نمی‌کنند؟ جبرئیل به من عرض کرد: یارسول‌الله! مصالح ساختن بهشت باید فرستاده شود. مصالح آن عمل صالح است که وقتی اهل ایمان مشغول عمل صالح می‌شوند، مصالح به دست اینها می‌رسد؛ اما وقتی خواب هستند یا استراحت می‌کنند یا بیکار هستند و عمل صالحی را انجام نمی‌دهند، اینها هم مصالح ساختن ندارند. عذاب هم همین‌طور است؛ یعنی همان وقتی که مجرم شروع به جرم می‌کند، جرم به عذاب تبدیل می‌شود و فقط یک محبت خاصی که خداوند مهربان به مجرم کرده، این است (این در روایاتمان هم هست): اگر مجرم توبه واقعی کند، توبه آتش برافروخته شده‌اش را خاموش می‌کند، البته به شرطی که در دنیا توبه کند؛ اما توبه بعد از مرگ، قدرت خاموش کردن عذاب را ندارد. مردم باید این مسائل را دیگر باور کنند و براساس طرح پروردگار برای خودشان برنامه‌ریزی کنند. این یک نکته است: تغییر عمل صالح در شروع عمل به پاداش و تغییر حرام با شروع حرام به آتش.

نکته روایی؛ ظهور حرام‌ها به صورت تاریکی محض در قیامت

اما نکته‌ای که در روایات هست؛ اولین روایتش از رسول خداست که می‌فرمایند: این گناهان و حرام‌ها در قیامت به صورت تاریکی‌ها برای مرتکب‌شونده ظهور می‌کند. خیلی سنگین است که انسانی وارد قیامت شود، به شدت نیازمند به نور حق، نور نبوت، نور امامت، نور اعتقاد و ایمان و نور عمل صالح باشد، ولی محروم باشد و فقط خودش را در تاریکی محض ببیند. حالا آیاتش که در قرآن زیاد است (خیلی من باعث نگرانی‌تان نشوم): ﴿فِي سَمُورٍ وَحَمِيرٍ * وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُورٍ﴾^۱ گناه در دنیا صورت عملی دارد، ولی صورت قیامتی‌اش تاریکی و ظلمت متراکم است.

۱. واقعه: ۴۲-۴۳.

اولویت نخست محرّمات در رده‌بندی مسائل الهی

امر به تقوا در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام

وقتی روایات ما می‌خواهند مردم را آگاهی بدهند و مسائل الهی را رده‌بندی کنند، اول به سراغ محرّمات می‌آیند و در آگاهی دادن می‌گویند: خود را از آلوده شدن به حرام‌های الهی حفظ کن. این آگاهی دادن که حالا امری که در این زمینه به مردم می‌کنند، امر به تقواست و فراوان هم به تقوا امر شده است؛ یعنی خود را از آلوده شدن به حرام‌های الهی نگاه‌دارید و حفظ کنید.

دفع محرّمات اعتقادی پیش از توحید در کلمه «لا إله إلا الله»

همه اهل دقت هستید؛ کلمه طیبه «لا اله الا الله» که ابتدا دفع محرّمات اعتقادی در این کلمه قرار گرفته و اوّل آمده است؛ یعنی دفع محرّمات اعتقادی پیش از توحید و خداست. «لا اله» اوّل هرچه ضد خدا در اعتقاد است، باید دفع شود؛ چون اگر دفع نشود، جا برای طلوع توحید باز نمی‌شود.

سلامت عبادات در گرو عملی شدن «لا إله»

همین «لا إله إلا الله» در تمام فقه شیعه سریان داده شده است؛ یعنی اهل‌بیت علیهم‌السلام از خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا امام عسکری علیه‌السلام که روایاتشان در دسترس است، این «لا إله» را در تمام فقه سریان داده‌اند؛ چون تا «لا إله» عملی نشود، سلامت هیچ عبادتی رخ نشان نخواهد داد. حالا مثل آن را به عبادت معروفی که همه‌مان در آن هستیم، یعنی نماز بزنم. من می‌خواهم نمازی بخوانم که پروردگار عالم مُهر صحت به این نماز بزند و بگوید نماز صحیح است. نماز که صحیح باشد، قبولی‌اش قطعی است؛ اما نماز که صحیح نباشد، بسیاری از فقهای مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌گویند که اصلاً نام نماز بر او اطلاق نمی‌شود. فقهای بزرگ شیعه یک بحث تحت عنوان صحیح و اعم در علم اصول دارند و به ما طلبه‌ها در مدارس یاد داده‌اند که آیا می‌شود اسم نماز را روی نماز باطل گذاشت یا نه؟

این نماز نیست و یک سلسله حرکات بدنی و زبانی باطل است و اسم ندارد. وقتی نشود نماز گفت، دیگر جایی هم برای قبولی ندارد؛ چون نماز نبوده است، چه چیز آن را قبول کنند. این را بحث صحیح و اعم می‌گویند.

حالا برای اینکه یک نمازی صحیح انجام بگیرد، فقه اهل بیت علیهم‌السلام آمده است «لا اله» راه، یعنی یک چیزهایی نباید باشد و باید دفع شود، به نماز سریان داده‌اند. از جمله در مقدمات نماز: آبی که نمازگزار برای وضو به کار می‌برد غصبی نباشد، با پول حرام تهیه نشده باشد و صاحب آب ناراضی نباشد؛ بعد به سراغ مکان می‌آیند، جایی که نمازگزار می‌خواهد بایستد و نماز بخواند، هر کجا که باشد (خانه‌اش، خانه پدرش، خانه پدرزنش یا خانه عمویش)، زمین خانه نباید غصبی و حرام باشد؛ بعد حالا لباسی که به تن می‌کند و می‌خواهد نماز بخواند، یک تار آن پارچه یا یک دکمه روی دست نباید حرام و غصبی باشد.

بقیه عبادات هم همین‌طور است و «لا اله» به جمیع فقه سریان داده شده است. اول باید موانع صحت دفع شود، بعد وارد عبادت شد که آن وقت عبادت ما صحیح می‌شود؛ دیگر بعد آن به ما ربطی ندارد و وجود مقدس حق باید قبول کند. همه جاده‌های مربوطه را که تکلیف ما بوده است، رفته‌ایم و فقط قبول کردنش می‌ماند که دیگر مربوط به وجود مقدس اوست؛ یعنی اول روی محرمات به مردم هشدار و اخطار داده‌اند.

راه دفع سختی و سنگینی سرازیری قبر بر انسان

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از منزل بیرون آمدند، دیدند که جمعیتی جنازه‌ای را برای دفن کردن می‌برند، حضرت هم وارد جمعیت شدند. مدینه کوچک بود و قبرستان هم کنار منطقه بود، با جمعیت وارد قبرستان شدند و ایستادند تا قبر آماده شد، میت را میان قبر سرازیر کردند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تمام راه را در قبرستان ساکت بودند، اما وقتی میت را روی خاک خواباندند، همه یک‌مرتبه دیدند که صدای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بلند شد: «آه من هذه الداحية العظمی» وای از این وقت بسیار سنگین! حالا پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بالای قبر ایستاده‌اند، این را گفتند و ساکت شدند. یک نفر که نزدیک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: یا رسول‌الله! برای دفع



سختی بسیار سنگین این لحظه که فرمودید، چه کار باید بکنیم؟ چه سؤال خوبی! حضرت به سؤال سؤال کننده سه جواب دادند: اول، «اجتناب المحارم» از همه حرام‌های خدا دوری کنید. اجتناب کنید، ترک هم نگفتند! «جنب» یعنی دوری، یعنی فاصله داشته باشید و در زندگی‌تان به حرام نزدیک نشوید که خطرناک است. «اجتناب المحارم» را جلو انداختند، چون خیلی مهم است؛ دوم، انجام واجبات؛ سوم، آراسته شدن به حسنات اخلاقی. آن کسی که اهل دوری از محرمات، اهل انجام واجبات و اهل آراستگی به حسنات اخلاقی است، سختی و مشکل و مصیبت و رنج و درد را در این لحظه نمی‌چشد.

لحظة احتضار، آخرین لحظة خوشی یا آخرین لحظة رنج

امام جواد علیه السلام یا موسی بن جعفر علیه السلام به عیادت شیعه‌ای آمدند که داشت می‌مُرد. آن شیعه متوجه هم نشد که حضرت بالای سرش آمده است و به قول امروزی‌ها، در کما و در حال سفر به قیامت بود. آن تعدادی که داخل اتاق نشسته بودند (این روایت را مرحوم فیض در جلد هشتم «محنة البیضاء» نقل می‌کند)، گفتند: یا بن رسول الله! این آقا الآن در چه حال است؟ امام راجع به این شخص معین نظر ندادند و فرمودند: کسی که اهل مخالفت با خدا، اهل محرمات و اهل گناهان باشد، به این لحظه که می‌رسد آخرین لحظة خوشی‌اش است و این لحظه که تمام شود، از این لحظه به بعد تا ابد در عذاب الهی است، نجات هم ندارد؛ اما اگر اهل ایمان، اهل خدا، اهل تقوا و اهل عمل صالح است، این آخرین لحظة درد و رنجش است و این لحظه را که بگذرانند، بعد خوشی و لذت و راحتی شروع می‌شود تا ابد.

عباد خدا، آگاه به وظایف خود

علامه مجلسی شاگردی داشت که خودش در درس علامه از بزرگان شیعه شد، خیلی رده بالای پیدا کرد و از مؤلفین بزرگ هم شد. من نامه‌ای را از ایشان دیدم که کامل این نامه را صاحب «روضات الجنات» نقل کرده است. نامه خیلی مفصل است و من یک بخشی از آن را می‌گویم. می‌گوید: من زمانی که استادم زنده بود، یک دل نگرانی از او داشتم و در

درون خودم نسبت به استاد یک چون و چرا داشتم. استادی، عظمت و شخصیت استاد مانع شد که با او در میان بگذارم و به کسی هم نگفتم، ولی این دل‌نگرانی و چون و چرای من در دل من بود تا ایشان از دنیا رفت. مرگ او به من خیلی سخت گذشت، چون واقعاً استادی کم‌نظیر بود و خیلی پر خیر و پر برکتی بود. وقتی او را دفن کردند، من دیدم قدرت جدا شدن از قبر ایشان را ندارم؛ فقط وقت نماز و وضو و یک صبحانه مختصر و یک خواب از قبر جدا می‌شدم. چند شبانه‌روز در همین محلی که ایشان دفن است، اقامت داشتم، خیلی گریه می‌کردم و آرام نمی‌شدم. یک شب، حالا خودم توجهی نکردم، اما یادم است خیلی گریه کردم و این قدر می‌دانم که سرم در حال گریه روی قبر آمد و همین را یادم است که خوابم برد (این را به خط خودش نوشته است)، در خواب دیدم که قبر شکافته شد، استاد با همان شکل و شمایل دنیا بیرون آمد و بالای سر قبر خودش نشست، به من گفت: که سید نعمت‌الله، این بیست سالی که از من دل‌نگران بودی، چرا با خودم در میان نگذاشتی؟ این جواب داشت؛ اصلاً آدم چرا باید از عباد خدا دل‌نگران باشد؟ عباد خدا که وظیفه خودشان را می‌دانند چه کار کنند؟ عباد خدا را می‌گوییم! یک وقت من اشتباه می‌کنم، شما هم به اشتباه من پی می‌برید و من هم بی‌توجه به اشتباه خودم هستم، بر شما واجب است که از باب امر به معروف و نهی از منکر در یک گوشه‌ای، نه جلوی مردم به من محبت کنید و تذکر بدهید، مرا از اشتباهم دریاورید؛ اما یک وقت طرف مقابل از اولیای الهی است، من نباید نسبت به او دغدغه و نگرانی پیدا کنم یا یک خاطره منفی برایم بیاید که چرا این شخص این‌گونه است؟

گفت شما بیست سال تمام از من دل‌نگران بودی، چرا با من در میان نگذاشتی؟ حالا ایشان چقدر آدم پرطاقتی بوده که دل‌نگرانی‌اش را برای هم‌شاگردی‌هایش نگفته است! این چقدر آدم صابری بوده است! این اخلاق حرف‌نگهداری خیلی اخلاق پاکی است که حرفی بیست سال از یکی در دلم باشد و به هیچ‌کس نگویم. گفت: حالا خودم برای تو حل کنم؛ تو نسبت به من دل‌نگران بودی که چرا استاد لباس‌های شیک و برازنده می‌پوشد؟ چرا استاد ما که فعلاً در رأس علمای شیعه است، یک لباس معمولی به تن او



نیست؟ این یک دل‌نگرانی‌ات بود و دل‌نگرانی دیگر تو هم این بود که استاد از خانه که بیرون می‌آید، هفت هشتده نفر را به‌دنبال خودش راه می‌اندازد تا به درس بیاید؛ از درس هم که برمی‌گردد، این هفت‌هشتده نفر را به‌دنبال خودش راه می‌اندازد؛ مسجد هم می‌خواهد برای نماز جماعت برود، باز اینها را به‌دنبال خودش راه می‌اندازد، درست است؟ گفتم: بله استاد، من این دل‌نگرانی را نسبت به شما داشتم. فرمود: سید، روزگار ما روزگاری بود که بخش عمده‌ای از عظمت به لباس و نشان دادن خود در چهره قدرت بود. این روزگار است؛ چشم روزگار در زمان من، قدرت و عظمت را در لباس و در هیاهو می‌دید. حالا من چرا این کار را کردم؟ من این لباس را پوشیدم و این هفت‌هشتده نفر را به‌دنبال خودم راه انداختم که دولت صفویه با دیدن وضع من و علم من در چشمش بزرگ بنمایم، این قدر چشم حکومتی‌ها از من پر شود که اگر گرفتاران به من مراجعه کردند یا پیغام دادند یا خودم گفتم یا نامه نوشتیم، با آن عظمتی که از من چشمشان را پر کرده است، نه نگویند. من اصلاً این لباس را و آن هشت- نه‌تایی را که به‌دنبال خودم می‌انداختم، برای خودم نبوده، بلکه برای حل مشکلات دوا کردن درد مردم بوده است؛ من اگر به‌صورت یک آخوند زاهد کردن کج عابد آهسته برو و آهسته بیا بودم، اگر برای حل مشکل کسی به حکومتی مراجعه می‌کردم، تنها جوابی که به من می‌داد، این بود: آقا شیخ برو، خدا جای دیگری حوالات را ببندازد و درد مردم دوا نمی‌شد، مشکل مردم حل نمی‌شد. دغدغات نسبت به من رفع شد؟ گفتم: بله استاد، من بیست سال اشتباه کردم! نباید آدم بیست سال اشتباه کند.

بعد گفتم: استاد، می‌توانی مرگت را برای من تعریف کنی؟ چطوری مُردی؟ انسانی که پیغمبر ﷺ فرموده‌اند راحت مُردن و راحت برخوردن به برزخ در گرو سه چیز است: یک، «اجتناب المحرمات»؛ دو، عمل به واجبات؛ سه، حسنات اخلاقی. مرحوم مجلسی فرمود: سید، تمام بدنم در وقت مردنم درد غیر قابل تحملی داشت (حالا نمی‌دانم بیماری ایشان در وقت مرگ چه بوده است)، زن و بچه‌ام هم دور بستم هستند، من هم بی‌تحمل به درد هستم و ناله شدید می‌کنم، یک‌مرتبه دیدم جوانی پایین پای من با یک دنیا ادب،

محبت و وقار سلام کرد، من زیباتر از این جوان را به عمرم در این اصفهان و شهرهایی که رفته بودم، ندیده بودم! خدا قلم نقاشی‌اش را در ساختن او کامل کرده بود. خیلی آرام به من گفتم: مجلسی، چرا ناله می‌کنی؟ گفتم: تمام بدن درد شدید دارد و تحملش را ندارم. گفتم: همه بدنتم؟ گفتم: بله! کنارم نشست و این دست الهی‌اش را روی پایم تا روی مچم کشید، گفتم: درد داری؟ گفتم: اصلاً! تا زانویم کشید و گفتم: درد داری؟ گفتم: نه! تا آخر پا کشید و گفتم: درد داری؟ گفتم: اصلاً! تا سینه‌ام کشید و گفتم: درد داری؟ گفتم: نه! روی صورتم کشید و گفتم: درد داری؟ گفتم: نه! دیدم صدای گریه زن و بچه‌ام بلند شد و بدن من آرام بر روی رختخواب است. جوان رفت، ولی من خودم بدن خودم را می‌بینم و هیچ دردی حس نمی‌کنم؛ دیدم شهر دارد شلوغ می‌شود و صدای گریه و «لا اله الا الله» و ناله از بیرون خانه من می‌آید. مردم اصفهان جمع شدند و بدن من را تشییع کردند و به همین‌جا آوردند که تو امشب بر سر قبرم خوابت برده، مرا دفن کردند.

کلام آخر

«واحفظنی برحمتک» از فتنه‌های زمان

پیغمبر ﷺ به آن مرد فرمودند: می‌خواهید این لحظه را راحت باشید، از محرمات الهی دور بمانید؛ خدایا! کمکی به ما بده، زمان سختی است؛ خدایا! ما را یاری کن، زمان بسیار زمان کوبنده‌ای است؛ خدایا! ما چه کسی هستیم؟ خدایا! بالاترین بنده تو، امیرالمؤمنین ﷺ که دیگر دومین عبد کامل تو در این عالم است، شب‌های جمعه مثل ابر بهار اشک می‌ریخت و در پیشگاه تو می‌گفت: «واحفظنی برحمتک» خدایا! مرا با رحمت از فتنه‌های زمان حفظ کن. علی ﷺ داد می‌زد، ناله می‌زد و گریه می‌کرد، ما چه کسی هستیم و چه قدرتی داریم که خودمان را نگه داریم؟ کشش گناهان بسیار قوی است و از در و دیوار فساد می‌بارد، خدایا! ما ضعیف و ناتوانیم، از گریه بر ابی عبدالله ﷺ برای پاک شدن و پاک‌سازی نیرو بگیریم.



زاده لیلا مرا محزون نکن

پس بیامد شاه معشوق الست بر سر نعل علی اکبر نشست
سر نهادش بر سر زانوی ناز گفت کای بالیده سرو سرفراز
ای نگارین آهوی مُشکین من از تو روشن چشم عالم بین من
ای ز طرف دیده خالی جای تو خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست ایمن از صیاد تیرانداز نیست
خیز بابا تا از این صحرا رویم نک به سوی خیمه لیلا رویم
این قدر بابا دلم را خون مکن زاده لیلا مرا محزون نکن

این جمله را در دورهٔ عمرم کم گفته‌ام و امروز برای شما می‌گویم؛ یکی دو بار دیگر هم گفته‌ام که شیخ مفید از اعظام علمای ماست و آدم کمی نیست، استاد مراجع بعد از خودش است و خیلی از بزرگان ما پیش او درس خوانده‌اند، من در نوشته‌های ایشان دیدم که وقتی صدای علی اکبر علیه السلام بلند شد، ابی عبدالله علیه السلام با عجله و شتاب از خیمه‌گاه تا میدان ۱۵۰ قدم بیشتر نبود، آمدند تا به زنده بودن بچه‌اش برسند، با آن شتابی که آمدند، اما وقتی رسیدند، دیدند زینب علیه السلام خودش را روی بدن انداخته است و دارد ناله می‌زند: وای برادرم!
«اللهم اغفر لنا و لوالدینا؛ اللهم اهلک اعدائنا؛ اللهم لا تُسلط علينا من لا یرحمنا؛ اللهم أید و احفظ امام زماننا».

جلسہ ہشتم

اہل بیت علیہم السلام، ریشہ ہمہ خیر ما

الهام هشت خصلت به بندگان محبوب

در روایت مورد سخن که در سه کتاب روایت شده است: قدیمی‌ترینش «أمالی» شیخ طوسی است، بعد کتاب «کنزالفوائد» و کتاب بعدی هم «بحار الأنوار» است، پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: هنگامی که خداوند به عبد خود محبت بورزد، هشت خصلت را به او الهام می‌کند. اولین خصلت به تربیتی که خود حضرت بیان فرموده‌اند، «غض البصر عن المحارم» است. عبد یک حالی، یک نیرویی و اراده‌ای از برکت آن محبت خدا به خودش پیدا می‌کند که از حرام‌های الهی چشم می‌پوشد و پا به طرف حرام‌ها بر نمی‌دارد، انگار قدمش به آن سو حرکت نمی‌کند.

عامل سعادت یا شقاوت انسان در دنیا و آخرت

روایتی که این سه کتاب نقل کرده‌اند، دو بخش بسیار قابل توجه دارد و از امام صادق علیه السلام هم نقل شده است که من به‌عنوان تفسیر روایت پیغمبر ﷺ از روایت نقل شده در «أمالی»، «کنزالفوائد» و «بحار الأنوار» استفاده می‌کنم. از یک بخش روایت امام ششم استفاده می‌شود که اتصال به منابع نور، ارزش‌های الهی را در وجود انسان ظهور می‌دهد و اتصال به منابع ظلمت، انسان‌ها را به حرام‌های بیان شده آلوده می‌کند. به‌طور یقین و بی‌تردید، ظهور ارزش‌ها با اتصال به منابع نور، دنیا و آخرت انسان را آباد می‌کند و سعادت امروز و فردا را برای انسان رقم می‌زند. اتصال به منابع ظلمت هم عکس آن است، شقاوت



دنیا و آخرت را رقم می‌زند و به قول قرآن مجید، انسان را به پست‌ترین پست‌ها تبدیل می‌کند: ﴿مُرَرَّدَنَا هُ اسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۱.

اهل بیت علیهم‌السلام، مجسمه طهارت و ریشه همه خوبی‌ها

حالا متن روایت را ملاحظه بفرمایید، امام ششم می‌فرمایند: «نحن»؛ «نحن» به اصطلاح کلمه جمع و «أنا» کلمه مفرد است. «أنا» یعنی من (یک نفر) و «نحن» یعنی ما. این «نحن» در اینجا به معنای اهل بیت علیهم‌السلام است و مراد از اهل بیت علیهم‌السلام، چنان که خود روایات معنی کرده‌اند (نه اینکه ما خودسر معنی کنیم)، شامل وجود مبارک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا امام دوازدهم علیهم‌السلام است و این چهارده نفر اهل بیت علیهم‌السلام هستند. می‌دانید که پروردگار عالم اهل بیت علیهم‌السلام را در سوره مبارکه احزاب مجسمه طهارت و پاکی همه جانبه - پاکی درون، پاکی برون، پاکی عقل، پاکی جان، پاکی عمل و پاکی اخلاق - معرفی کرده است. اگر اینها خودشان را معرفی نمی‌کردند، ما کاملاً از درک شخصیت و جایگاه این بزرگواران محروم بودیم و باید مثل خورشید طلوع می‌کردند که نور آشکار شود و روز آشکار شود. در فرمایشات خودشان طلوع کردند و ما از آن طریق می‌فهمیم که این بزرگواران دارای چه جایگاهی هستند! «نحن اصل کل خیر» ما چهارده نفر یعنی اهل بیت، ریشه همه خوبی‌ها هستیم. این همانی است که قرآن مجید با لغت «يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً» آورده است. این خیلی این مسئله عجیبی است! ریشه همه خوبی‌ها، نه خود خوبی‌ها؛ خود خوبی‌ها که آمدنی و رفتنی هستند. خیلی‌ها در طول تاریخ آمدند خوب شدند و بعد بد شدند، خیلی‌ها هم بد بودند و خوب شدند؛ اما ریشه همیشه ریشه است.

تعبیر قرآن از ریشه

قرآن مجید نکته خیلی جالبی درباره ریشه دارد و می‌گوید: ریشه یک حقیقت ثابت است و تغییر پیدا نمی‌کند؛ نه ماهیت عوض می‌کند، نه شکل عوض می‌کند و نه حقیقتش عوض



می‌شود، بلکه ریشه همیشه بر یک واقعیت است. این تعبیر قرآن مجید است که ریشه یک واقعیت ثابت است: ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ﴾^۱ و تغییر نمی‌کند.

کار ریشه، رویاندن خیر و نیکی در عالم

حضرت می‌فرمایند: ما ریشه هر خیری هستیم، کار ریشه چیست؟ رویاندن است؛ این ریشه تا عالم هست، خیر می‌رویاند و هیچ حادثه‌ای هم در عالم نه می‌تواند این ریشه را از جایی که دارد، بکند و نه می‌تواند ریشه را تغییر بدهد؛ سر جای خود ثابت است و الهی ثابت است. «اصل کل خیر» ما ریشه هر خیری هستیم، حالا شاخه‌های ما که از ریشه وجودی ما رشدونمو و ظهور می‌کند، آشکار می‌شود، چیست؟ «من فروعنا کل بر» همه نیکی‌ها از شاخه‌های ما در این عالم هست. ما ریشه هر خیری هستیم و ما که ریشه هر خیری هستیم، شاخ و برگ ما هم هر نیکی در این عالم است.

توحید، بخشی از نیکی‌ها

حالا حضرت بعضی از این نیکی‌ها را در این روایت توضیح می‌دهند، البته نه همه نیکی‌ها را؛ اگر می‌خواستند همه‌اش را توضیح دهند که یک کتاب بسیار بزرگ می‌شد. اهل بیت (علیهم السلام) این نیکی‌ها را که در دوره عمرشان توضیح داده‌اند، این کتاب‌های با عظمت ما شده است. اینجا یک روایت را برای نمونه بیان می‌کنند: «و من البرّ» توحید بخشی از این نیکی است.

حقیقت معنایی توحید

توحید یعنی چه؟ توحید لغتاً از چه بابی از ابواب عربی است؟ ما باید معنی آن را از آن بابی بگیریم که گرفته شده است؛ توحید یعنی اعتقاداً یکتا دانستن معبود است. «لا إله» در شعار انبیای الهی، «إله» در لغت عرب به معنی معبود است؛ یعنی آن کسی که پرستیده

۱. ابراهیم: ۲۴.

می‌شود. حالا میلیون‌ها معبود ساختند و به انسان تحمیل کردند، انسانی بی‌مطالعه بی‌معرفت هم قبول کرد و پرستید و دنیا و آخرتش را به باد داد. همه این معبودهای ساخته شده تحمیل شده با این جمله توحیدی «لا إله» باطل هستند؛ شما هم اگر اینها را اطاعت و عبادت کنید و به فرهنگ اینها تن بدهید، شما هم باطل می‌شوید و به هدر می‌روید، شما هم از بین می‌روید و دنیایتان پر از فساد می‌شود، آخرت آبادی هم هرگز نصیب شما نمی‌شود.

توحید یعنی اعتقاداً یکتا دانستن معبود؛ یعنی من جز یک نفر را که وجود مقدس پروردگار است، برای عبادت و اطاعت کردن قبول ندارم؛ یعنی تمام معبودها را اعتقاداً دفع کرده‌ام و یک معبود حق را انتخاب کرده‌ام، از او اطاعت می‌کنم و او را عبادت می‌کنم، با او به سر می‌برم و کنار او هم می‌مانم. این معنی توحید است.

هزینه‌های سخت اهل توحید در راه توحید

تبلیغ عالمانه شاعر اهل بیت علیهم‌السلام

البته توحید از زمان آدم تا الآن هزینه هم برداشته و آن کسی که اهل توحید بوده، هزینه پرداخته، تبعید شده، زندان رفته، شهید شده و در مزیقه قرار گرفته است. اهل بیت علیهم‌السلام شاعری به نام کمیت بن زیاد اسدی داشتند که بسیار شاعر والای بزرگوار باکرامتی بود. این جمله برای ایشان است: زبان این شاعر تبلیغ عالمانه قرآن، توحید، نبوت و امامت بود؛ یعنی یکی از شعرهای عالمانه شیعه، شعر کمیت و بیان مصائب کربلا است. دستگاه بنی‌امیه یک‌آن هم تحمل این آدم را نداشتند. چرا؟ چون اهل توحید بود و حاضر به سر فرودآوردن در برابر بنی‌امیه، پول بنی‌امیه و صندلی بنی‌امیه نبود؛ اگر بنا به سر فرودآوردن بود، باید سکوت می‌کرد و دیگر تبلیغ توحید درست، نبوت، امامت و مصائب اهل بیت علیهم‌السلام را نمی‌کرد. جانش به خطر افتاد و به قول ما فارسی‌زبان‌ها، دربه‌در شد! خیلی سخت است که آدم نتواند در شهر خودش با زن و بچه‌اش زندگی کند، در شهر دیگر هم نتواند اقامت کند و از این شهر به آن شهر، از این دیار به آن دیار، از این وطن به آن وطن و از این



محل به آن محل، هر جا هم که برود، احساس ناامنی کند. این را دقت بفرمایید! الآن مرا می گیرند، الآن لو می روم، الآن می فهمند، الآن داخل خانه می ریزند و سرم را جلوی چشم زن و بچه ام می بزنند و بعد هم آنها را می کشند، الآن داخل خانه می ریزند و زن و بچه ام را جلوی چشمم قطعه قطعه می کنند. از گفته های خود کمیت است که شما می توانید شرح حال مفضلش را در کتاب باعظمت «الغدیر» مرحوم علامه امینی ببینید. می فرماید: چهل سال (تا نزدیک مرگش) در روزگار امام چهارم که خیلی روزگار سختی بود!

خفقان شدید روزگار امام سجاد علیه السلام

امام چهارم درباره همین روزگار می فرمایند: ما اهل بیت از مدینه تا مکه (در آن ۳۷ سالی که حضرت بعد از حادثه کربلا در مدینه زندگی می کردند، حدود برابر با جاده قدیمش نود فرسخ است و من آن جاده را با ماشین رفته ام) بیست نفر یار واقعی برایمان باقی نمانده است. یک جمله دیگر دارند که آن خیلی دل خراش است! کسی در گوشه کوچکی به حضرت عرض کرد (دیگر خیلی آشنا و آدم مطمئنی بود و می شد که امام چهارم این کلمه را به او بگویند. با همه که نمی شد حرف بزنند): «کیف اصیحت یابن رسول الله؟». این جمله عربی است و به عنوان احوالپرسی به کار می رود و روی هم رفته به این معناست: حالتان چطور است؟ اصلاً آدم بی طاقت می شود! امام فرمودند: «اصبنا خائفین برسول الله» حالم چطور است؟ من در شهری زندگی می کنم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام در اینجا دفن هستند و ما در اینجا به دنیا آمده ایم، اما می ترسیم به مردم بگوییم که ما اولاد پیغمبریم، نه امام واجب الإطاعه! می ترسیم فقط بگوییم که ما بچه پیغمبریم! هیچ چیز دیگر نمی خواهیم.

این وضع زمان آن حضرت بود! آن وقت فکر کنید اهل توحید که انگشت شمار بودند، چگونه در چنین زمانی زندگی می کردند! خیلی حوصله و صبر داشتند! اگر آنها در زمان ما بودند، با یک خرده مشکلاتی که ما داریم، یک خرده گرانی و یک خرده بی احترامی که به ما می شود یا خیلی از ادارات به حرف ما گوش نمی دهند؛ اگر الآن خدا دوتای آنها را زنده کند و به تهران بیاورد، حس می کنند که در بهشت زندگی می کنند! اصلاً هیچ رنج و

مصیبت و بلایی ندارند. امام چهارم توقع ندارد که به مردم کوچه و بازار بگوید من امامم و واجب‌الإطاعه هستم، نه اینکه توقع ندارد بگوید، می‌ترسد به مردم بگوید که من سید هستم! «اصبحنا خائفین برسول الله» خیلی عجیب است!

کمیت و اشعار کوبنده‌اش در نفی معبودهای باطل

آن وقت کمیت در چنین زمانی زندگی می‌کند و می‌گوید چهل سال است که دارم را به دوش می‌کشم؛ یعنی با این زبانی که من در تبلیغ توحید و نفی شرک دارم و معبودهای باطل را با اشعارم می‌کوبم؛ از مظاهر معبودهای باطل، همین حکومت بنی‌امیه است که مردم را به اطاعت از خود وادار کردند و خودشان را به‌عنوان معبود به مردم تحمیل کردند و من در کوچه و بازار می‌دوم و می‌گویم اینها باطل و ابلیس‌اند؛ تحمل من را دارند؟ من چهل سال است که دارم روی دوشم است و خودم حمل می‌کنم؛ کنایه از اینکه هر لحظه منتظرم که مرا بگیرند و همان‌جا به دار بکشند، اصلاً مهلت ندهند دو قدم آن طرف‌تر بروم.

هزینه توحیدی آسیه

موحد بودن هزینه دارد، در این دنیا محرومیت و سختی دارد؛ شما برادرانم و خواهرانم، از آیه شریفه سوره تحریم درباره همسر فرعون خبر دارید: ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾.^۱ این عمل فرعون چيست که حضرت آسیه می‌فرمایند؟ نمی‌گوید «نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ» مرا از این شوهر خبیث نجات بده، می‌گوید: «نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ». عملش چيست؟ شرک؛ عملش این است که خودش را به‌جای خدا و معبود حق قرار داده است. خدایا! مرا از این دنیای شرک و معبود باطل نجات بده. هزینه توحیدش را هم پرداخت، در سوره والفجر می‌خوانید: ﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَارِ﴾؛^۲ البته معانی متعددی برای آن نوشته‌اند که یک معنایش

۱. تحریم: ۱۱.

۲. فجر: ۱۰.



این است: ظاهر آیه، «اوتاد» جمع «وتد» است و «وتد» یعنی میخ‌های بزرگ. فرعون هرکس را که مخالف از آب درمی‌آمد، محکوم می‌کرد تا او را بخوابانند و ببندند، دو کف دستش را با میخ‌های بسیار بزرگ به زمین بدوزند، روی میخ پایش هم میخ‌ها را بکوبند و به زمین بدوزند؛ و با آسیه هم همین کار را کرد.

دنیا جای خوشی برای موحدین نیست

این طور نیست که حالا من موحد شوم، خدا در همه خوشی‌ها را به روی من باز کند. دنیا جای باز شدن در همه خوشی‌ها نیست؛ اگر کافری، فاسقی، منافقی، مشرکی، بت‌پرستی، هواپرستی، پول‌پرستی، شهوت‌پرست نبود و همه موحد بودند، آن وقت همه بدن‌ها فرق داشت و جان‌ها یکی بود؛ ولی الآن بدن‌ها فرق دارد، جان‌ها هم همه فرق دارد. الآن که به قول زین‌العابدین علیه السلام، شما شیعیان واقعی ما بین یک مُشت شیر و گرگ و سگ و خوک و روباه زندگی می‌کنید و بین این نوع حیوانات عجیب و غریب چه زندگی‌ای خواهید داشت!

توحید و دفع معبودهای باطل، جرم حضرت زهرا علیها السلام

خود ائمه ما خوش بودند؟ دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله که وزیر و وکیل نبود، صندلی نداشت، ثروتمند نبود، در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و مربی بهترین انسان‌های دنیا بود، ولی آن قدر بین آن مردم بلا و رنج کشید که منسوب به حضرت است، فرموده‌اند: «صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ صَبَّتْ عَلَيَّ الْاَيَّامُ صَرْنُ لِيَالِيَا» مصائبی که به سر من آمد، اگر بر سر روزهای عالم می‌آمد، تمام روزهای شب می‌شد! جرم ایشان چه بود؟ قرآن می‌گوید که جرم اینها چه بوده است: ﴿وَمَا تَقْضُوا مِنْهُمْ اِلَّا اَنْ يُّؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۱ جرم آنها توحید بوده است که فقط می‌خواستند مطیع معبود حق باشند؛ جرم آنها این بوده است که معبودهای باطل را دفع و رد می‌کردند و اصلاً ارزشی برای معبودهای باطل قائل نبودند؛ جرم او این بود که به مسجد آمد و علیه

حکومت و افراد حکومت فریاد کشید؛ جرم او این بود که آمد و داد زد شما به اسلام زخمی زدید که تا روز قیامت قابل علاج نیست؛ این جرمش بود! تمام سختی‌هایی که اهل توحید کشیدند، فقط به خاطر این بود که نمی‌خواستند تسلیم معبود باطل شوند.

بندۀ محبوب خدا در اتصال با اهل بیت علیهم‌السلام

ما اهل بیت علیهم‌السلام ریشه هر خیری هستیم و هر نیکی از شاخ و برگ این ریشه است که توحید بخشی از این نیکی است. مرد و زنی که به این منابع عظیم، یعنی به اهل بیت و ائمه طاهرین علیهم‌السلام اتصال قلبی، فکری، روحی و عملی داشته باشند، اینها محبوب خدا نمی‌شوند؟ مگر اهل بیت علیهم‌السلام محبوب‌ترین محبوبان خدا نیستند؟ اگر کسی اعتقاداً و عملاً به این بزرگواران اتصال پیدا کند، محبوب خدا نمی‌شود؟ شعری را در این کتاب‌های قدیمی دیدم؛ حالا شعر است و می‌گویند در مثل مناقشه نیست، شعر هم عربی است و شاعرش عرب است. از قول مجنون نقل کرده است و می‌گوید: من این دیوار را خیلی دوست دارم و عاشق این دیوارم. به او می‌گویند که این دیوار خشتی و گلی چه هست که تو دوست داری و عاشق دیواری؟ دیوار هم چیزی است که انسانی عاشق دیوار شود؟ به اشکال‌کننده گفت: آخر تو حالت نیست! اینکه من عاشق این دیوارم، فکر می‌کنی عاشق خشت و گل هستیم؟ خشت و گل که در این ده پُر است، در دهات‌های دیگر هم پر است و دیواری غیر از این دیوار در این منطقه خیلی زیاد است، چرا حالا من عاشق این یک دیوارم؟ چون این دیوار خانه لیلی است و من عاشق او هستم. می‌شود اهل بیت علیهم‌السلام محبوب‌ترین محبوبان خدا باشند، آن وقت ما اعتقاداً و عملاً به این منابع خیر اتصال پیدا کنیم و محبوب خدا نشویم؟ یعنی خدا ما را دوست نداشته باشد!

خداوند، عاشق عاشقان حسین علیه‌السلام

یک روایت بخوانم که مدرک آن هم کتاب «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری است. ایشان هم از اهل تسنن نقل کرده و عجب روایتی است! حالا همه روایات آنها هم



قابل رد نیست و آنها هم یکمشت روایت دارند که با روایات ما هماهنگ است. این روایت را آنها نقل کرده‌اند: «احب الله من احب حسیناً» خدا عاشق کسی است که عاشق حسین است.

شیعیان از اضافه طینت اهل بیت علیهم السلام

مگر می‌شود که درختی در این عالم تحت عنوان شجره طیبه باشد و ریشه‌اش به فرموده امام صادق علیه السلام، «نحن اصل کل خیر» اهل بیت علیهم السلام باشند و شاخه‌هایش هم شیعیان‌شان باشند. شاخه که از درخت جدا نمی‌شود! شاخه از ریشه تغذیه می‌کند و وقتی ریشه این درخت وارد قیامت شود، شاخه‌هایش هم وارد قیامت می‌شود؛ لذا امام در یک تعبیری می‌فرماید (خیلی هم این روایت عجیب است و دل‌خوشی عجیبی هم این روایت به ما می‌دهد): «شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا» خدا ما چهارده نفر را که ساخت، گل و طینت ما اضافه آمد؛ یعنی خود خدا این گل را از اول اضافه ایجاد کرد، می‌توانست مقدار و اندازه‌اش را طوری قرار بدهد که چهارده‌تا را بسازد، ولی گل را بیشتر خمیر کرد. ما چهارده‌تا را که ساخت، از اضافه گل ما شیعیان ما را خلق کرد. «شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا من ماء ولایتنا» خدا این خاک اضافه ما را با آب عشق ما قاتی کرد و شیعیان ما را ساخت.

شیعیان حقیقی، بندگان محبوب خدا

شیعه محبوب خداست و عجیب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید (من این روایت را در کتاب بسیار پریمیته به نام «بشارة المصطفی» دیدم که خیلی روایات نابی دارد): زمینی که شیعیان علی روی آن می‌نشینند، حالا یک زمین است که جمع می‌شوند و بعد می‌روند یا خانه‌ای که شیعه درست می‌کند و داخلش می‌نشینند، زمینی که شیعیان ما در آن ساکن هستند، آن زمین هم محبوب پروردگار است و خدا به آن زمین هم نظر دارد. یک استفاده از این روایت کنم؛ من یک آیه یا روایت را که می‌خوانم، خیلی ذهنم با لطف خدا به این



عشق پروردگار به بندگان

طرف و آن طرف می‌رود. آن زمینی که بعداً ما را دفن می‌کنند، طبق این روایت، محبوب خدا نیست؟ نمی‌گوید زمینی که شیعه ما ساکن است، محبوب خداست؛ آن زمین از زمین‌های دوزخ است؟ ابدأ؛ آن زمین شیعه را زجر می‌دهد؟ ابدأ؛ در آن زمینی که شیعه را دفن می‌کنند، نور اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌تابد؟ اینکه صریح روایت است، می‌گوید: زمینی که شیعه در آن ساکن است، نمی‌گوید که مرده و زنده‌اش! می‌گوید؟ قید که ندارد و می‌گوید زمینی که شیعه ساکن است. از نظر علمی قید که ندارد؛ چه حالا من زنده‌ام ساکن یک زمین باشد و چه مرده‌ام، آن زمین هم محبوب خداست.

حب محبوب خدا حب خداست این محبت از محبت‌ها جداست

وداع سکینه علیها‌السلام با پدر

معروف است که می‌گویند اسب عربی خیلی باهوش است؛ حالا ما هیچ‌کدام اسب عربی نداریم و نداشته‌ایم. اسب‌های گران‌قیمتی دارند! نسل اسب عربی این قدر باهوش است که سوارش با کمترین نهیب رکاب، کمترین یعنی با اشاره رکاب به شکمش پرواز می‌کند. به شکم اسب نهیب می‌خورد، تکان نمی‌خورد؛ یک نهیب دیگر می‌خورد، تکان نمی‌خورد؛ نهیب سوم را می‌خورد، حتماً دیگر جلوی این اسب مانع هست! اسب‌سوار وقتی می‌بیند که اسب با دو-سه نهیب حرکت نمی‌کند، خم می‌شود و وقتی خم شد، دید دختر سیزده ساله‌اش جلوی اسب را گرفته است. ائمه علیهم‌السلام در همه‌چیز تمام بوده‌اند، ابی‌عبدالله علیه‌السلام در پدری تمام بود و با یک دنیا آرامش و محبت پیاده شد، به دخترش نگفت دخترجان کنار برو، مگر نمی‌بینی دارم می‌روم؟ در پدر بودن هم کامل بود و پیاده شد، نشست و بچه را کنار دستش نشانده. خود ابی‌عبدالله علیه‌السلام شروع به حرف نکرد و میدان را دست بچه داد: بابا از صبح تا حالا که به میدان رفته‌ای، برگشته‌ای، این بار هم برمی‌گردی؟ نه عزیزدلم، این بار دیگر بر نمی‌گردم! حالا که می‌روی و بر نمی‌گردی، می‌شود از شما یک درخواست کنم؟ بله عزیزدلم! گفت: بابا خودت ما را به مدینه برگردان. دیگر زبان کودک است، چه کار می‌شود کرد؟ خیلی معنی دارد! یعنی بابا ما نمی‌خواهیم هم‌سفر شمر و خولی باشیم.



عزیزدلم، من دیگر خودم نمی‌توانم شما را برگردانم؛ تو از من یک درخواست کردی و نشد جوابت را بدهم، حالا من از تو یک درخواست دارم. بلند شد، صورت بابا را بوسید و سر بابا را در آغوش گرفت، بابا شما از من چه می‌خواهی؟ سکینه جان، این قدر جلوی من گریه نکن! این اشک‌های تو قلب من را آتش می‌زند. «لا تحرقی قلبی به دمعک حسرتة مادام منی الروح فی جثمانی».

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حق علینا؛ اللهم بحق الحسین اصلح امورنا، اهلک اعدائنا، واجعل عاقبت امرنا خیر».



جلسہ نم

حقیقت و ہدایت باطنی

محرمات

خطر دنیا و آخرت در ارتکاب گناه

دربارهٔ محرمات که بخش اول روایت رسول خداست و خدا توفیق چشم‌پوشی از محرمات را نصیب محبوب پروردگار می‌کند، نکات مهمی در قرآن کریم آمده است که این نکات، حقیقت و ذات و واقعیت و ماهیت باطنی محرمات را بیان می‌کند. بعضی از این نکات، خیلی سنگین است و اگر اتفاق بیفتد، خطر دنیا و آخرت برای انسان اتفاق افتاده که یک نکته‌اش این است. یک وقت انسانی به خطا، غفلت، جهل و به ضعف دچار گناه و یک حرامی - حرام مالی، حرام بدنی، حرام اخلاقی - می‌شود. مالی را از راه نامشروع - غضب، رشوه، کم‌فروشی و تقلب در جنس - به دست می‌آورد، گنهکاری است که قصد مبارزه با خدا و قرآن و نبوت و امامت را ندارد و به تعبیر فقهای بزرگ شیعه، اهل جرئت و سینه‌سپر کردن در برابر خداوند یا پیغمبر یا قرآن مجید یا ولی معصوم نیست و این حال را ندارد.

جسارت در ارتکاب گناه

آن کسی که اهل جرئت است، با این فرق می‌کند و فقهای شیعه می‌گویند کسی که اهل جرئت است، ظرف آبی را می‌بیند و نمی‌داند آب است و به این نیت برمی‌دارد و می‌خورد که مشروب است، چون جرئت خوردن مال حرام را دارد؛ ولی حالا این ظرف را برداشت و کل آن را خورد، آب از آب درآمد؛ این گناهی در پرونده‌اش ثبت می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌گویند قطعاً ثبت می‌شود! ملاک ثبت آن هم خوردن آب نیست، بلکه آن حال جرئت‌ش است که می‌گوید می‌خورم، هرچه می‌خواهد بشود، حرام یا حلال باشد! این گناه ناشی از



جرئت است. یکوقت کسی بر پروردگار جرئت ندارد و اهل جسارت و قد علم کردن نیست؛ به قول معروف، ظرف آب را می‌بیند و آن را به این خیال بلند می‌کند که مشروب است و می‌گوید حالا یکبار می‌خوریم، دیگر طوری نیست و می‌خورد، آب از آب درمی‌آید که گناهی برای او نوشته نمی‌شود.

پشیمانی از گناه، یعنی توبه

عمده بار گناه و سنگینی گناه به همین جرئت و همین روحیه کبر در برابر پروردگار عالم مربوط است. کسی به خطا و اشتباه گناه می‌کند (نه دائمی)، ولی کار و حرفه و پیشه‌اش گناه نیست؛ گناه می‌کند، در حال گناه غفلت دارد و خواب است و به پروردگار و قیامت توجهی ندارد یا از روی ضعف اراده گناه می‌کند، ولی دائمی نیست؛ یقیناً گناه این آدم به آمرزش پروردگار نزدیک است؛ اگر گناهش که دائمی هم نیست و روی اشتباه، غفلت و جهل در ارتباط با مردم باشد، مثلاً مالی را از مردم برده است و وقتی به گناه توجه کرد، پشیمان شد و مال مردم را به مردم برگرداند، همین حال حال پشیمانی که چرا این کار را کردند و همین برگرداندن مال، طبق آیات قرآن و روایاتمان، توبه حساب می‌شود؛ دیگر گریه و گفتن کلمات خاصی ندارد. در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام است: «التَّدْمُ تَوْبَةٌ» خود آن پشیمانی توبه است؛ یا باز در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در باب حکمت‌های «تهج البلاغه»، یعنی بخش سوم «تهج البلاغه» نقل شده که برگرداندن مال مردم به مردم، خودش توبه است.

ضمانت قرآنی خداوند در بخشش گناه توبه‌کننده

یکوقت گناه بین انسان و پروردگار است که آن هم فرق می‌کند. من گناهی را مرتکب شده‌ام که هیچ راهی جز ترک گناه برای توبه ندارد که حالا از این بعد و در فرصت عمری که دارم، مرتکب نشوم و ترک کنم: ﴿وَلَمْ يَصِرْواَ عَلٰى مَا فَعَلُوا﴾ گناهی را مرتکب شده‌ام و



پافشاری و اصراری ندارم دوباره مرتکب شوم. همین که حالا قلباً، زبانه، حالاً و نیتاً با پروردگار مهربان عالم قرارداد ترک می‌بندم که دیگر انجام نمی‌دهم، البته لازم نیست به زبان جاری کنید، همین «وَلَمْ يَصِرُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا» اصراری به انجام دوباره‌اش ندارم و به دنبالش نیستم. خدا اینجا در آیه شریفه می‌فرماید: طلب مغفرت می‌کنند، «وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ»، چه کسی اینها را غیر از خدا بیامرزد؟ مگر اینها کس دیگری را دارند که گناهشان را ببخشد؟ فقط من هستم که من هم می‌بخشم. این خیلی آیه جالبی است! چه کسی غیر از من باید گناهشان را ببخشد؟ «وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ»، کسی غیر از من آمرزنده گناه نیست. همین نیت ترک، توبه است و بخشش هم که ضمانت قرآنی دارد. نیازی نیست خدا با ما تماس مستقیم بگیرد و بگوید حالا که گناه را ترک کردی و اصرار بر تکرارش هم نداری، تو را بخشیدم. خدا ضمانت داده، آیه نازل کرده، عهد کرده و با گنهکار قرارداد بسته که گناهت را با ترک می‌بخشم.

جبران خلأ برخی از گناهان

یک وقت گناهی بین من و پروردگار است که قابل جبران است، نه با ترک. ترک برای بعضی از گناهها توبه است، ولی بعضی از گناهان که خلأ ایجاد کرده است؛ مثلاً دو سال نماز نخوانده‌ام و الآن پرونده‌ام دو سال از نماز خالی دارد که این خلأ با پشیمانی پر نمی‌شود، با گریه پر نمی‌شود، با «استغفرالله ربی و اتوب الیه» گفتن هم پر نمی‌شود. اینجا خالی است، چه چیزی باید آن را پر کند؟ پروردگار عالم و پیغمبر ﷺ بیان کرده‌اند که جای خالی نماز و روزه، نماز و روزه است و من این دو سال را باید قضا کنم تا جای خالی پر شود.

رحمت واسعة خداوند بر بنده خطاکارِ پشیمان

اینجا باز باید به سراغ رحمت واسعة پروردگار برویم؛ اگر من چهل سال نماز نخوانده‌ام و روزه نگرفته‌ام. حالا یا وارث ندارم، اصلاً ازدواج نکرده‌ام، بچه ندارم و پشتوانه‌ای هم ندارم، هیچ‌کس را ندارم که به دادم برسد و یا بچه هم دارم، در یک محلی بیدار شده‌ام و به پروردگار و قیامت توجه کرده‌ام، تصمیم جدی و قطعی گرفتم که تا هستم، نمازهای ترک



شده را بخوانم و روزه‌های ترک‌شده را بگیرم، خلاً پرونده را پر کنم؛ اگر خواستم به خطر بیماری غیرقابل‌علاج برخورد کنم، در وصیت‌نامه‌ام (وصیت‌نامه قطعی) بنویسم که بعد از من انجام بدهند. اینها در طول هفت-هشت دقیقه انجام می‌گیرد که من پشیمان می‌شوم، تصمیم قطعی می‌گیرم تا سر پا هستم، خودم نمازها را بخوانم و روزه را هم بگیرم؛ در ضمن، در وصیت رسمی بنویسم که چهل سال هم برای نماز و روزه بدهید. این تصمیم من قطعی شد و از محل حرکت کردم که به خانه‌ام برسم، مسئله نماز و روزه را شروع کنم و وصیتم را هم کتبی کنم، به خانه نرسیده‌ام و مُردم؛ حالا فرض زن و بچه من هم خبر خلاً پرونده من را ندارند، خودم هم که زنده نمانده‌ام، تکلیف من در قیامت چیست؟ مرا به‌عنوان بی‌نماز و روزه‌خور می‌گیرند و بازداشت می‌کنند؟ اینجا از آیات و روایاتمان استفاده می‌شود: کسی که چنین نیت جدی‌ای کرده، ولی عمرش وفا نکرده است، خدا کل نمازهای نخوانده را خوانده حساب می‌کند و روزه‌های نگرفته را هم گرفته حساب می‌کند؛ اگر معنی رحمت غیر از این است، بفرمایید چیست؟ عبد که مصمم بود این کار را بکند و مهلت پیدا نکرد.

نیت پاک و خیر در توبه

روایات زیادی که در باب نیت پاک و خیر داریم، این مطلب را تأیید می‌کند. در جلد اول کتاب «وسائل‌الشیعه» (بیست جلد است و در بعضی چاپ‌هایش هم سی جلد است) و در باب نیت، روایاتی که از اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل شده، یک روایتش که از وجود مقدس رسول خدا نقل شده، این است: «لکل الامر ما نوى» همانی را برای انسان قرار می‌دهند که نیت کرده است. یک نیت هم همین نیتی است که امروز برایتان گفتم؛ کسی نیت می‌کند نمازهای نخوانده‌اش را بخواند و روزه‌ها را بگیرد، وصیت هم بکند که اگر تمام نشد، برای او انجام بدهند؛ اما مرگش می‌رسد، نه به خانه می‌رسد، نه به قضا کردن نماز و روزه و دیگر عبادات و نه به نوشتن وصیت، ولی این نیت تمام گذشته او را طبق روایت جبران می‌کند. «لکل الامر ما نوى» آنچه نیت کرده است، برای او خواهد بود؛ البته همین یک روایت نیست و روایات دیگری هم در باب نیت داریم که این مطلب را تأیید می‌کند.



فرجام دنیوی جسوران به گناه

این یک نوع گنهکار است که ملاحظه کردید با توجه به آیات و روایات، به مغفرت خدا و رحمت پروردگار نزدیک است؛ اما کسی هست که بر محرّمات الهیه جرئت و جسارت دارد، برای انجامش تکبر دارد، حالت کینه و مخالفت با حلال و حرام دارد و اصلاً ارتکاب محرّمات کار اوست، یعنی عادت و رسمش است؛ ببینید قرآن درباره این آدم چه می‌گوید که نتیجه این تداوم گناه و حال جرئت نسبت به خودش چیست: ﴿مُرْكَانَ عَاقِبَةِ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَى﴾^۱ فرجام و پایان کار کسی که پیوسته شغلش در مال، بدن، اخلاق، رفتار و کردار، انجام حرام بوده است، چه می‌شود؟ نه عاقبت قیامتی‌اش! از آیه صریحاً استفاده می‌شود که عاقبت دنیایی‌اش، نه عاقبت قیامتی‌اش؛ عاقبت قیامتی‌اش که مصیبتی است! آیه عاقبت دنیایی‌اش را می‌گوید «تُمْ كَانْ عَاقِبَةِ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» عاقبتش این است که تمام آیات خدا را منکر می‌شود و می‌گوید من نه نبوت را قبول دارم، نه امامت را قبول دارم، نه قرآن را قبول دارم و نه حالا و حرام را قبول دارم. این تکرار جرم با جرئت است.

شیطان و جسارت او بر نافرمانی

اتفاقاً پربروز یکی از همین مستمعین به من گفت: کسی هست که ما با او کار می‌کنیم، اول آدم خوبی بوده، نماز می‌خوانده و روزه می‌گرفته (حالا من به ایشان نگفتم که علتش چیست، این علتی است که قرآن بیان می‌کند)، اما الان منکر همه چیز است؛ یعنی می‌گوید من هیچ چیز را قبول ندارم و راست هم می‌گوید، چون ارتکاب گناه به‌طور پیوسته کار دل را به انکار حقایق عالم می‌رساند و گاهی هم این افراد بر نمی‌گردند. مطلقاً بر نمی‌گردند! اگر برگشتنی بودند، ابلیس که از همه بهتر دانای به دوزخ است. هنوز هم اصلاً جهنم را نچشیده بود، حرارت جهنم را نچشیده بود، یک درگیری با پروردگار سر سجده نکردن به آدم علیه السلام پیدا کرد و پروردگار به او فرمود: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَتَّبَعُ مِنْهُمْ

أَجْمَعِينَ^۱، من جهنم را از تو و همه اقتداکننده به تو پر می‌کنم. خدا قسم هم خورد! او به جهنم آگاه بود و خدا جهنم را به رخ او کشید، مجهول که نبود. خدا را با ملائکه عبادت می‌کرد و به بهشت و جهنم علم داشت، می‌دانست جهنم چه عذاب‌هایی دارد! تهدید با قسم، قسم پروردگار که یقیناً تو و یارانت را داخل جهنم می‌ریزم و جهنم را از شما پر می‌کنم، چرا با علم به عذاب‌های گوناگون جهنم، توبه نکرد؟ حالا جهنم را به ما نشان نداده‌اند و ما عذاب‌هایش را ندیده‌ایم، اما او که خبر داشت، چرا توبه نکرد؟ این همین است که پروردگار می‌فرماید ارتکاب گناه با جرئت.

لغزش آدم ﷺ و همسرش و ندامت آنها

حالا آدم ﷺ میوه را خورد، نه با جرئت، بلکه لغزید. وقتی از آن باغ آباد بیرون آمد یا ابلیس بیرونش کرد، ببینید خودش و همسرش چقدر زیبا با پروردگار حرف زدند: ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا^۲﴾ چقدر این اقرار زیباست! خدایا مقصر خودمان دوتا هستیم، خیلی این اقرار باادب است! اراده تو بوده و این را از ازل خواستی؛ اگر ما نمی‌خوردیم، برخلاف خواست تو بود. آدم ﷺ و همسرش می‌دانستند این مزخرفاتی که جبریون عالم می‌گویند، باطل و نادرست است. این میوه را به من گفته بودند نخور، حالا چیدم و خوردم؛ من این کار را کردم، به خدا چه ربطی دارد! پروردگار که فرمود: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ^۳﴾ از ازل اراده کرده من بخورم و بعد ضد اراده خودش می‌گوید نخور! اگر اراده کرده است که بخورم، تخلفی نمی‌توانست صورت بگیرد و باید بخورم؛ اگر اراده نکرده است، من خودم خورده‌ام و کاری به پروردگار عالم ندارد. خیلی باید در آیات قرآن دقت کرد! اصلاً مسئله را به خدا نسبت نداد که حالا فلسفه‌بافی کند: عجب، من در این بهشتی که قرار داشتم و میوه خوردم، این خواست ازلی پروردگار بود و اگر نمی‌خوردم، در خواست ازلی تخلف ایجاد

۱. ص: ۸۵.

۲. أعراف: ۲۳.

۳. بقره: ۳۵.



می‌شد. این مزخرفات را زمینی‌ها ساخته‌اند و به قرآن ارتباطی ندارد. حرف قرآن این قدر صاف و پاک است که آدم را راحت قانع می‌کند! دوتایی‌شان گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» ما از حدود خودمان قدم جلوتر گذاشتیم، حدّ ما همان میوه‌هایی بود که به ما گفتند بخور، ما نباید این میوه را می‌خوردیم و از حد خود خارج شدیم. معنی «ظَلَمْنَا» یعنی خروج از حد.

ادب آدم ﷺ در محضر پروردگار

حالا ادب عجیبی بود که کارشان را به جبر، اراده ازلیه و خواست پروردگار نسبت ندادند. «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» این یک بخش آیه است، «وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا» چقدر ادب است! کلاس ادب، آن هم ادبی که حضرت حق به آدم ﷺ بیاموزد، چقدر با ارزش است! نگفتند: الهی! ما را بیامرز. احتمالاً یک احتمالی در قلبشان داده باشند که اگر این طوری با خدا حرف بزنیم و بگوییم خدایا ما را بیامرز، خدا بگوید: من بخوام، می‌آموزم و نخواهم، نمی‌آموزم. شما از حدود تجاوز کردید، من هم «فعال ما یشاء» هستم و خواستم می‌بخشم، «ان شاء الله یغفر و ان لم یشأ لم یغفر» بخوام، می‌بخشم و نمی‌خواهم، نمی‌بخشم! من می‌گویم احتمالاً در قلبشان این بود که این جسارت را نکنند که ما را ببخش؛ این یک اقیانوس ادب است! آنها گفتند: «وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا». پروردگارا! اگر ما را نیامرزی، «وَوَرَحْمَتًا» و به ما رحم نکنی، «لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» همه چیز ما تباه می‌شود.

نافرمانی ابلیس از خداوند با علم به دوزخ

این دو نفر اهل جسارت و جرئت نبودند و قرآن هم در سوره بقره می‌گوید: آنها را بخشیدم، ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾^۱ اما ابلیس علم به دوزخ داشت، چون خدا درباره دوزخ با او حرف زد و دوزخ برای او مجهول نبوده است. وقتی خدا به او قسم خورد که به خودم قسم! «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ»، سؤال نکرد این جهنمی که می‌گویی، چیست و کجاست؟ کی هست؟ عذاب‌هایش را برایم شرح بده که ببینم اگر طاقتش را ندارم، توبه

۱. بقره: ۳۷.



کنم. همه اینها را بلد بود و توبه نکرد! حالا چرا به جهنم می‌رود؟ ممکن است یکی بگوید برای یک سجده نکردن؟ خشم خدا یعنی این قدر عجیب است که برای یک سجده! نه برای یک سجده نکردن، خود آیه را ببینید: «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ»^۱ برای این جرئتی که بر ضد خدا داشت. این نکته بود که در قرآن است، یک خرده طول کشید.

تاجران گناه در دنیا

کسی که تاجر محرمات و گناه است؛ حالا تاجر گناه است، نه اینکه از صبح که بیدار می‌شود تا شب، در گناه باشد؛ اصلاً هر قدمی که برمی‌دارد، گناه است. خود همان حال جسارت، گناه دائم است. کاسبی می‌کند، به حلال و حرام خدا کار ندارد و از نظر بدنی و اخلاقی در محرمات می‌افتد، چنین آدمی که اصلاً «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً»^۲ کسب او یعنی افعالش، رفتارش، اخلاقی و کردارش گناه است، کارش به جایی می‌رسد که «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» همه چیز را منکر می‌شود و می‌گوید: من قرآن را قبول ندارم، نبوت را قبول ندارم، امامت را قبول ندارم. حالا شما به او بگو قرآن به اندازه آیاتش بر حقانیتش دلیل دارد، می‌گوید به گوشم نمی‌رود! این را قرآن می‌گوید: «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ». حالا تو بگو دلیل و حجت و استدلال دارد. تو به او بگو پیغمبر ﷺ از نظر ایمان و اخلاق و عمل شخص اول جهان آفرینش است، می‌گوید برو بابا، حوصله داری؟ من اصلاً این حرفها را قبول ندارم، با من بحث نکن! این نظر و داوری قرآن راجع به کسانی است که اصلاً زندگی‌شان و کارشان محرمات محرمات است؛ وقتی دل زیور شد، اینها دیگر بر نمی‌گردند.

عبدالملک مروان یکی از خلفای بنی‌امیه است که دیگر در لیوان از شراب‌خوری لذت نمی‌برد و یک حوض خیلی تمیز با سنگ تمیز برای او ساخته بودند، این حوض را پر از مشروب می‌کردند و داخل آن شنا می‌کرده است. خیلی هم آدم کشت و جنایت کرد! در آخرهای عمرش که دیگر استخوان‌ها پوسیده و ضعف گرفته بود و دیگر برایش ثابت شده

۱. بقره: ۳۴.

۲. بقره: ۸۱.



بود که رفتنی است، اتاقی بالای کاخ ساخته بود که چهار طرفش پنجره داشت و تمام باغ‌های دمشق دیده می‌شد، هوا هم خیلی لطیف بود، گفت: رختخواب من را داخل آن اتاق ببرید و درها را هم باز کنید. نگاهی به مشرق، نگاهی به مغرب، نگاهی به شمال و نگاهی به جنوب انداخت (بالای هشتاد سال داشت) و همین‌طور که افتاده بود، گفت: خدایا! الآن وقت توبه کردن است، چون دیگر کار از کار گذشته و وقت من هم تمام شده و مرگ من رسیده است؛ ولی من چون از وجود تو (این همین آیه‌ای است که امروز خواندم: «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» بسیار بدم می‌آید، توبه نمی‌کنم! این تکرار گناه تکرار جرم است. دنباله‌ی مطلب با خواست خدا برای فردا باشد. و چقدر عظمت دارد آن انسانی که محبوب خدا می‌شود و پروردگار هشت خصلت به او می‌دهد که یکی این است: «غَضُّ الْبَصْرِ عَنِ الْمَحْرَمِ» از حرام‌های الهی چشم‌پوشی می‌کند. چقدر این آدم ارزش دارد.

کلام آخر

در گذر ای دوست، گناه مرا

لطف الهی به من خوار و زار	نیز امید است دهد لطف یار
عشق، مرا سوی نگار آورد	سوی بهشت رخ یار آورد
از می آن ساغی شیرین لبم	لطف کند صبح نماید شیم
در گذرد از گنهم لطف دوست	لطف چنین پر گنهی را نکوست
در گذر ای دوست، گناه مرا	صبح کنی شام سیاه مرا
بر دلم افروز تو نور یقین	با همه اخیار کنم هم‌نشین
ای کرمت از ازل اول عطا	زان کرم آمرز ز ما هر خطا

گر این حسین من، سر او از چه بر سنان؟

زینب چو دید پیکری اندر میان خون	زخم تنش ز انجم هفت‌آسمان فزون
بی‌حد جراحی نتوان گفتنش که چند	پامال پیکری نتوان گفتنش که چون



عشق پروردگار به بندگان

گفت این به خون تپیده نباشد حسین من
این نیست آن که در بر من بوده تا کنون
گر این حسین من، سر او از چه بر سنان
ور این حسین من، تن او از چه غرق خون؟
یا خواب بوده ام من و گم گشته است راه
یا خواب بود آن که مرا بوده رهنمون
می گفت و می گریست که جان سوز ناله ای
آمد ز حنجر شه لب تشنگان برون
کای عندلیب گلشن آمدی بیا
ره گم نکرده خوش به نشان آمدی بیا

«اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا؛ اللهم اصلح امورنا؛ اللهم اهلك اعدائنا؛ اللهم اشفع مرضانا؛ اللهم اجعل عاقبت امرنا خیرا».



جلسہ دہم

عشق بی نہایت پروردگار بہ

بندگان محبوبش

محبوب‌ترین عبد در پیشگاه خداوند

مسئلهٔ محبوبان پروردگار و آنهایی که خداوند مهربان با عشق بی‌نهایتش، چون چیزی در وجود مقدس او نهایت ندارد، عاشق آنهاست و اینکه چه چیزی سبب می‌شود انسانی محبوب خدا می‌شود، پروندهٔ عظیمی است! یک دریاست و داستان بسیار مفصّلی است. من خیلی دیر به فکر افتادم که خدمت شما برادران و خواهران عرض کنم؛ من کتابی را در این زمینهٔ به‌خصوص نوشته‌ام که البته از تنگی قافیه می‌گویم من نوشته‌ام، چون هیچ حرکتی در این عالم جز به خدا انجام نمی‌گیرد و لطف، احسان و محبت او سبب نوشتن این کتاب شد. راهنمای من هم در این کتاب، جملهٔ اول خطبهٔ هشتاد و ششم «نهج‌البلاغه» بود که از مهم‌ترین و پربارترین خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است و به‌نظر می‌رسد بار معنوی‌اش سنگین‌تر از خطبهٔ متقین است. جملهٔ اولش این است: «ان من احب عباد الله الیه عبداً اعانه الله علی نفسه» محبوب‌ترین عبد در پیشگاه پروردگار کسی است که خداوند او را بر ضد تمام خواسته‌های نامشروع خودش کمکش کرده است. حالا شما ببینید این محبت از جانب او به عبد چه کار می‌کند؟

آلودگی مردم، محصول حکومت نفس اماره بر آنها

نفس انسان، دعوت‌کنندهٔ به زشتی

کل این آلودگی‌های مردم تاریخ و نودوچند درصد مردم این پنج قاره در این روزگار، محصول حکومت نفس امارهٔ مردم بر مردم هستند. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿إِنَّ النَّفْسَ



لَا تَأْتِيهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَاسْبَغَ إِتْرَافًا وَرَأْسًا وَنَوْمًا وَمَا يَدْرَأُهُ أَفَكًا وَلَا كِبَارًا. خلیلی جالب است، نمی‌فرماید «لَا مَرَّةً»، اَمَارَةٌ با تشدید و به صورت صیغَةُ مبالغه، یعنی به شدت سخت، سنگین و فراوان. نفس انسان انسان را به زشتی دعوت می‌کند و فرمان می‌دهد؛ البته هرکسی که گرفتار هوای نفسش در این دنیا است، باید یقین داشته باشد که این نفس محال است از دریادریا گناه سیر شود.

درک اندک انسان از آیات و روایات

من یک وقتی کتابی را مطالعه می‌کردم که نوشته یکی از حکمای الهی است. این مسئله‌اش خیلی برای من جالب بود، چون خود آدم همه چیز را که به تنهایی از آیات و روایات درک نمی‌کند. مگر درک ما چقدر است؟ عقل ما چقدر است؟ علم ما چقدر است؟ کل علمی که از زمان آدم تا قیامت پیش انسان است، پروردگار می‌فرماید: ﴿وَمَا أوتِئْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲ این مقدار علم هم بسیار اندک است؛ حالا چه برسد یک نفر از این میلیاردها انسان، مثل یک طلبه، کجا ظرفیت دارد که آیات و روایات دریوار، مخصوصاً نکاتش را به تنهایی بفهمد!

سیری‌ناپذیری معدۀ هوای نفس

ایشان خیلی جالب نوشته بود که آن هم به نظر من جزء دریافت‌های الهی است؛ یعنی یک وقت خداوند متعال برقی به ذهن یک عبد خود می‌زند که یک حقیقت با آن برق برای بنده‌اش روشن و کشف می‌شود. ایشان نوشته بودند: معدۀ نفس یا معدۀ هوای نفس که فارسی‌اش، مجموعه خواسته‌های نامشروعی است که به وسیله چشم (دیدنی‌ها)، شنیدنی‌ها، لمس کردنی‌ها و ارتباطات شعله‌ور می‌شود و انسان را سر چهار راه خواستن‌های بی‌محاسبه، نامعقول و نامشروع قرار می‌دهد که این خواسته‌ها هم اصلاً قید و شرطی ندارد، یعنی به هیچ چیز محدود نیست.

او از درون به انسان می‌گوید که پول می‌خواهم؛ این هوا یا این نفس یا این نفس اماره یا تعبیرهای دیگری که از این حالت منفی باطنی شده است که می‌گوید مال می‌خواهم؛ هیچ

۱. یوسف: ۵۳.

۲. اسراء: ۸۵.



وقت در تاریخ نیامده است این مال خواهی را به این مقید کند که وقتی دست‌درازی می‌کنی، مال یتیم، رشوه، اختلاس، دزدی یا تقلب در جنس نباشد؛ فقط می‌گویی می‌خواهم. حالا ایشان نوشته بود: اگر این مجموعه می‌خواهم‌ها پاسخ داده شود؛ زنا می‌خواهی، دزدی می‌خواهی، غصب می‌خواهی، رشوه می‌خواهی، نگاه به نامحرم می‌خواهی، گوش دادن به صداهای حرام می‌خواهی، روابط نامشروع می‌خواهی؛ اگر کل این خواسته‌ها عملی شود، معده نفس سیر نمی‌شود! چون اگر سیرشدنی بود، گنهکار دو هزار گناه می‌کرد و می‌گفت دیگر استفراغم می‌گیرد و بالا می‌آورم؛ یا میلیاردها تومان می‌دزدید و می‌گفت بس است، دیگر بالا می‌آورم! اما خیلی راحت هضم می‌کند و خیلی راحت قبول می‌کند.

عده کثیر دوزخیان

بعد ایشان نوشته بود: ظرفیت این معده با جهنم یکی است و بعد دلیل آورده که خیلی زیبا بود! او نوشته بود: به کتاب خدا - قرآن - مراجعه کنید؛ ما از تعداد دوزخیان عالم خبر نداریم و فقط می‌دانیم که کتاب خدا می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾^۱؛ ولی این کثیراً را درباره بهشتی‌ها نمی‌گوید و فقط می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾^۲؛ ما کثیری را برای بهشت آماده کرده‌ایم، ظاهراً در آیات قرآن نیست.

گنجایش جهنم و بهشت

بنا به روایات و مخصوصاً روایات امیرالمؤمنین علیه السلام، دوزخ هفت طبقه است که اسم‌هایشان هم بیان شده است؛ «سَقَر»، «هاویه» و با نام‌های دیگر. امیرالمؤمنین علیه السلام طرح جهنم را این‌طور بیان کرده‌اند که این طبقات روی همدیگر است و غیر از بهشت است. حضرت می‌فرمایند: هشت بخش بهشت در یک سطح گسترده به گستردگی تمام آسمان‌ها و زمین است: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾^۳؛ حالا جهنم

۱. أعراف: ۱۷۹.

۲. بروج: ۱۱.

۳. آل عمران: ۱۳۳.

عشق پروردگار به بندگان

چقدر گنجایش دارد؟ نمی‌دانیم! دوزخی شدن از کی شروع شده است؟ آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حوا زنده بودند که دوزخی شدن این جنس دوپا شروع شد.

اولین جنس از آدمیان که دوزخی شد، قایل بود و از جنس غیر ما هم ابلیس بود؛ ولی حالا آدمیان مورد بحث ماست و ما تعداد جن دوزخی را هم نمی‌دانیم که چقدر است، چون در سوره‌های مختلف قرآن است که جن کافر هم جهنمی است و عذاب را می‌چشد: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ». حالا شما فکر کن که چه تعداد انسان و جن در این هفت طبقه ریخته می‌شود، هیچ کس عددش را نمی‌داند. حالا همه دیگر پرونده تمام شده‌اند و به جهنم رفته‌اند، هیچ کس در صحرای محشر نمانده است؛ نه یک جن مانده، نه یک آدمیزاد. هرکس از جن و انس جهنمی بوده، به جهنم رفته است و به قول ما تمام درها را بسته‌اند، هیچ کس دیگر نمانده است. پروردگار عالم این کار را با بهشت هم نکرده است، چون در قرآن نیست و در روایاتمان هم معمولاً من ندیده‌ام، با اینکه خیلی روایت دیده‌ام.

خداوند خودش به جهنم خطاب می‌کند؛ این هم به شما عرض کنم که قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^۱ همه چیز در آخرت زنده است، یعنی جهنم هم مکان زنده‌ای است که شعور دارد، عصبانی و غضبناک و خشمگین می‌شود. اینها در قرآن است و می‌توانید اینها را صریحاً در کتاب خدا ببینید. جهنم گوش شنیدن دارد، پروردگار با آن حرف می‌زند و بعد از اینکه جن و انسی که عددش نامعلوم است، داخل جهنم ریخت، به جهنم خطاب می‌کند: «هَلِ امْتَلَأَتْ»^۲ سیر شدی؟ برای تو بس است؟ پُر شدی؟ معده معده خیلی بزرگی است که این همه جن و انس داخلش جا گرفته و این سؤال پروردگار است: «هَلِ امْتَلَأَتْ»، سیر شدی؟ چقدر غذا برای تو ریختم، پُر شدی؟ پاسخ دوزخ این است: «وَأَنْتَ قَوْلُ هَلٍ مِنْ مَزِيدٍ»، دیگر جن و انس نداری که داخل من بریزی؟ هنوز کم است.

۱. عنکبوت: ۶۴

۲. ق: ۳۰



معدۀ نفس، نشانی از دوزخ آخرت

معدۀ نفس بخش دنیایی از جهنم آخرتی است؛ یعنی یک نشانی از دوزخ آخرت دارد که هرچه داخلش گناه می‌ریزند، سیر نمی‌شود؛ اگر سیر می‌شد که بیست سال خیلی است، سی سال خیلی است، چهل سال خیلی است، گنهکاران حرفه‌ای از گناه سیر می‌شدند، توبه می‌کردند و تمام می‌شد. یزید ۳۲ ساله بود که از بین رفت و بیشتر عمر نکرد. سال اول حادثۀ کربلا را ایجاد کرد که همه شما می‌دانید حادثۀ کمی نبود و خیلی سنگین بود! در زیارت عاشورا هم می‌خوانید که این حادثه بر آسمان‌ها و زمین سنگین بود؛ یعنی گناه گناهی بود که سنگین‌تر از آسمان‌ها و زمین بود. این برای یک سالش بود! سال دوم یک دستور حمله به مدینه داد که این را باید در کتاب‌ها بخوانید و ادب منبر اقتضا نمی‌کند که من توضیح بدهم این لشکر یزید با زن و مرد این شهر در کنار حرم پیغمبر ﷺ چه کار کردند! فقط یک کلمه‌اش را می‌گوییم که تا ارتش یزید در مدینه بود، کل حرم و مسجد پیغمبر ﷺ را اصطبل اسب و قاطر کردند. کل حرم را سیر شد؟ نه! سال سوم دستور داد که ارتشش به مکه بروند و کل مسجدالحرام و بیت‌الله را به آتش بکشند و تخریب کنند، اثری از مشاهد مشرفه باقی نگذارند که عمرش کفاف نداد.

گرسنگی نفس اماره، راهی برای مقابله با آن

این نفس است، سیر نمی‌شود و اگر جلوی آن را نگیریم، اگر این معده را ضعیف و ناتوانش نکنیم، اگر هر ده‌باری که می‌گوید می‌خواهم، نُه‌بار به او بگوییم لقمه ندارم که به تو بدهم؛ وقتی به آن کسی که گرسنه است، لقمه ندهند، نیروی او کم می‌شود، پس ضعیف . ضعیف می‌شود، می‌میرد. به او غذا نرسد، این نفس می‌میرد؛ یعنی نفس اماره جای خودش را به نفس مطمئنۀ می‌دهد و دیگر در وجود ما وجود خارجی نخواهد داشت. نفس مطمئنۀ جای خودش را به نفس راضیه می‌دهد، نفس راضیه جای خودش را به نفس مطمئنۀ می‌دهد، نفس مطمئنۀ جای خودش را به نفس کشفی می‌دهد، بعد به نفس شهودی می‌دهد و این مرحله آخر است که چشم آدم باز می‌شود و ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌بیند. پروردگار در قرآن سؤال هم



می‌کند: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ شما بنا ندارید که چشمتان باز شود و ملکوت آسمان‌ها و زمین را ببینید. منظور از ملکوت، این است که توحید تام را مشاهده کنید.

نفس اماره، دشمن‌ترین دشمنان

این جمله اول خطبه هشتاد و ششم مرا تشویق کرد که در این زمینه وارد کار شوم. چه جمله عجیبی است! «ان من احب عباد الله اليه عبداً اعانه الله على نفسه» محبوب‌ترین بنده پیش پروردگار بنده‌ای است که خداوند او را بر ضد چنین معده بی‌قید و شرط خواهان کمک بدهد که گرسنگی این معده را نابود کند، خواسته‌های این معده را خاموش کند و این معده را کوچک کند. مردم برای اینکه شکمشان کوچک شود، معده‌شان را عمل می‌کنند و یک‌سوم یا دوسوم می‌کنند؛ اما کمتر مردم دنیا در مقام عمل این معده نفس اماره هستند و همه‌اش او را کمک می‌دهند. رسول خدا ﷺ چه جمله عجیبی دارند: «اعداء عدوك نفسك آلتی بین جنک» این در روایاتمان نیست که ای انسان، دشمن‌ترین دشمنانت چه کسی است غیر از این یک نفر. خیلی جالب است که پیغمبر آدرسش را هم داده است: دشمن‌ترین دشمنانت آن حالت و نفسی است که بین دو پهلویت است؛ یعنی شکم و شهوت که اگر آن را ول کنی، سیری ندارد و کارش تمام‌شدنی نیست و باید جلوی آن را از اول گرفت. پدرها و مادرها، معلم‌ها و استادها باید با نرم‌ترین زبان و با بیان ضررها، موارد ضرر و نکات زندگی اولیای الهی، معده نفس اماره را از اول کوچک کنند؛ و الا اگر این معده آزاد باشد، مرتب می‌خورد و چاق‌تر می‌شود، مرتب به آن داده می‌شود و باز ناله می‌کند که می‌خواهم.

کمک پروردگار به محبوب‌ترین بندگانش بر ضد نفس اماره

من این خطبه را در هفتصد صفحه به نام اوصاف اولیای الهی توضیح داده‌ام. دیر به فکر افتادم، اگر همان اول بحث امسال به فکر می‌افتادم و به نظرم می‌آمد، می‌گفتم چهار صد- پانصدتایش را از قم برایتان بیاورند، شما می‌گرفتید و حتماً می‌خواندید، خانواده‌تان و بچه‌هایتان



هم می خواندند، نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را به محبوبان پروردگار می دیدید که امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان ویژگی های محبوبان خدا در این خطبه چه کار کرده است! خیلی خطبه عجیبی است! حالا کل «نهج البلاغه» عجیب است، اما این خطبه از عجیب ترین خطبه های «نهج البلاغه» است. چقدر نورانی است: «ان من احب عباد الله اليه عبداً اعانه الله على نفسه» محبوب ترین عبد در پیشگاه پروردگار، آن بنده ای است که خدا او را بر ضد نفس اماره اش کمک بدهد. وقتی کمک بدهد، آن وقت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: این عبد کمک شده وارد چهل منزل عرفانی و الهی و عبادی و خلوص می شود، بعد تعریف های عجیبی از چنین انسانی می کند. حالا که دیر شد و تا یک زمان دیگر؛ حالا من خودم هم خبر ندارم که اصلاً دویست - سیصدتا از این کتاب هنوز باقی مانده یا باقی نمانده است! یک کتاب به تمام معنا عاشقانه ای است.

دو نکته مهم در خصوص گناه

الف) نکته نخست: تکذیب آیات الهیه، اثر تداوم بر گناه

حال به سراغ اصل مطلب برویم تا یکی دو نکته دیگر در این فرصت اندک از مسئله گناه برایتان بگویم. دیروز عرض کردم که یک نکته قرآنی گناه این است: تداوم گناه، کثرت گناه و پی در پی شدن گناه، کار انسان را به جایی می رساند که آیات الهیه را تکذیب می کند و توحید، نبوت، امامت و حلال و حرام الهی را انکار می کند و لخت می شود! به دنبال تعبیری بگردیم که بتواند وضع این انسان منکر همه حقایق را نشان بدهد. سطل زباله شیطان می شود که شیطان هر کثافت کاری دارد، داخل این سطل می ریزد. حالا آدم در فردای قیامت، این سطل وجود پر از آلودگی را می خواهد به چه کسی بقبولاند؟ هیچ کس!

خداوند، تنها خریدار بازار قیامت

بازار قیامت طبق قرآن مجید، یک خریدار عاشق دارد که آن هم پروردگار است؛ یک فروشنده عاشق دارد که آن هم شما مردم مؤمن هستید و این معامله خرید و فروش یک قیمت و ثمن دارد که آن هم جنت است، نه جنات. جنات جمع است، یعنی هشت بهشت؛ اما این جنت را من هم نمی دانم چیست و درکش نمی کنم. در سوره توبه است، خدا می گوید:



﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱، من خریدارم از کسانی که من و قیامت را باور دارند، «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ» وجودشان یعنی وجود با فعالیت؛ وجودشان را می‌خرم، یعنی با همه آثار وجودی‌شان که در این انفس، هم اعتقادات سالم موج می‌زند و هم عمل صالح؛ «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ» پولشان را هم می‌خرم. چقدر به تو ارائه کنیم که بخری؟ اصلاً وقتی تو وارد معامله پولی با ما می‌شوی، باید چه مقدار پول و مال بدهیم که بخری؟

انفاق «مِمَّا تُحِبُّونَ»، انفاقی پسندیده

این آیه را شنیده‌اید که انفاق صورت نمی‌گیرد، مگر انفاق «مِمَّا تُحِبُّونَ» باشد، نه چیزی که دیگر دوست نداری و می‌خواهی دور بریزی، بگویی حالا در راه خدا بدهم. شب عروسی‌اش یک پیراهن در راه خدا داد؛ وقتی که بچه‌دار شد و بچه‌هایش در بچه‌داری‌اش مریض شدند، یک شب، دو شب، سه شب - هر سه شب - چهارتا نان (نان خالی) خودش و شوهرش و حسن و حسینش، یعنی روی هم رفته دوازده تا (مگر الآن در زمان ما دوازده تا نان تافتون چقدر است؟) نان جو دم در آوردند، در را در تاریکی نیمه‌باز کردند و گذاشتند نگاه یتیم و اسیر و مسکین بیفتد که خجالت بکشند.

خدا این را به قیمت آیات سوره دهر خریده است. چقدر بپردازیم؟ یک قطره اشک بپرداز، این یک مال است؛ یک تومان، پنج تومان، دو تومان به تناسب وضع مالی‌ام؛ یک پیراهن، یک لباس، یک کفش، یک یخچال، یک فرش؛ یک سوم یک جهیزیه؛ یک پول برای چهار تا فرش مسجد؛ مقداری پول برای برپا بودن جلسات ابی‌عبدالله علیه‌السلام. خدا نگفته چقدر بپرداز، کمیت هم تعیین نکرده، این قدر آقا و کریم است که یک نان یا یک اشک و قطره اشک مرا کردی قبول. این اعتقاد مرحوم فیض است: «قطره را دردانه کردی عاقبت». چقدر بپردازیم؟ هر چه می‌توانی، ﴿فَاتَّوُا بِاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾^۲ هر چه قدرتت می‌کشد و هر چقدر برای تو امکان دارد.

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. تغابن: ۱۶.



«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ» درست؟ گناه که ادامه پیدا کند، «أَنْ كَذَّبُوا آيَاتِ اللَّهِ»^۱ آدم همه اینها را منکر می‌شود.

ب) گناه، چرکین‌کننده قلب آدمی

نکته دیگری که درباره گناه در قرآن است، این است که گناه قلب را چرک می‌کند. لغت آن هم در آیه این است: «رَيْنُ؛ چرک». قلب چرک، آن هم چرک معنوی، جای خداست؟ جای انبیاست؟ جای اهل بیت علیهم‌السلام است؟ نکات دیگری هم باز در آیات و نکات در روایات هست که شش عکس‌العمل گناه را هم آماده کرده بودم تا امروز بگویم، اما فرصت تمام شد.

گر بماندیم زنده، بردوزیم جامه‌ای که از فراق چاک شده
ور بمردیم، عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

کلام پایانی

مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ

روز آخر جلسه است؛ اول یک توسل عمقی قلبی عاشقانه با پروردگار داشته باشیم. خدا ما را خیلی دوست دارد! من که نشانه‌های محبت خدا را در شما و در خودم می‌بینم و این برایم یقینی است که پروردگار ما را دوست دارد.

در آن سینه دلی، وان دل همه سوز	الهی سینه‌ای ده آتش افروز
دل افسرده غیر از آب و گل نیست	هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست
زبانم را بگفتند آتش آلود	دلیم پر شعله گردان و سینه پردود
دلی در وی درون درد و برون درد	کرامت کن درونی درد پرور
بر افروزان چراغ مرده‌ام را	بده گرمی دل افسرده‌ام را
ز نورت پرتویی دارم گدایی	ندارد راه فکرم روشنایی
مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ	به راه این امید پیچ در پیچ

خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را

آیم به قتل‌گاه که پیدا کنم تو را
جویم تو را قدم به قدم بین کشتگان
در حیرتم که از چه نشان جویمت حسین
برگیرمت ز خاک و بیوسم گلوی تو
ریزم به حلق تشنه تو آب چشم خویش
ای آن که داغ‌های جگرسوز دیده‌ای
امشب وداع هجرت فردا کنم تو را
با شوق و اضطراب تمنا کنم تو را
نه سر، نه پیراهن، ز چه پیدا کنم تو را؟
خود نوحه مادرانه چو زهرا کنم تو را
سیراب تا که ای گل بطحا کنم تو را
اکنون به اشک دیده مداوا کنم تو را

دست‌گذاری سوی یار

خدایا! مرگ ما را در حال گریه بر ابی‌عبدالله علیه‌السلام قرار بده؛
خدایا! با رحمت و لطف به ما کمک کن که ما آنی از حسین علیه‌السلام جدا نشویم و دنیا و
آخرت ما و زن و بچه‌مان را دنیا و آخرت اهل بیت علیهم‌السلام قرار بده؛
خدایا! خودت امور این ملت مظلوم شیعه را در این مملکت اصلاح فرما؛
خدایا! زمینه سر و سامان پیدا کردن کار این مردم عاشق خودت را فراهم فرما؛
خدایا! دشمنان این مردم را ذلیل و زمین‌گیر کن؛
خدایا! امام زمان علیه‌السلام را دعاگوی ما و زن و بچه‌های ما قرار بده.

